احیای حیاء

نویسنده:

محمدعلی هدایتی

فارسی

05:43:40 2013-04-01

پیشگفتار

احیای حیاء

نویسنده : محمدعلی هدایتی

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

در مسیر یادگیری و آموزش با واژه ها و اصطلاحات زیادی روبرو می شویم که معمولا به فهم معنای اجمالی آنها بسنده شده است . و خود ما نیز بسبب مؤ انست و ارتباط زیاد، از دقت و تاءمل در معنای آنها غفلت می کنیم ، با آنکه درك عمیق واژه ها در فهم بیشتر دانش مربوط به آن تاءثیر فراوان دارد.

نگارنده بارها این غربت را در معنای واژه ها بویژه در مفاهیم اخلاقی مشاهده کرده است ، بدون اینکه بر توضیح راهگشا و جامعی از آنها دسترسی پیدا کند.

اصطلاحات و عنوان هایی چون : تقوی ، ورع ، مروت ، کرم و سخاوت ، تواضع ، خشوع ، عفت ، غیرت ، قناعت ، توکل ، یقین و ده ها واژه دیگر، در صحبت ها و سخنرانی ها و لابلای نوشته ها تکرار می گردد، ولی معنای کامل و دقیق آنها کمتر تبیین می شود. گوینده یا نویسنده بصورت پیش فرض ، روشنی و وضوح معنای آنها را از مخاطب خود انتظار داشته و مخاطب هم به همان خطورات ذهنی که ابتداء برایش حاصل می شود، قناعت می کند.

حیاء و شرم یکی از این اصطلاحات است که علاوه بر کاربرد زیاد در محاورات ، جایگاه با اهمیتی در معارف اسلام و موقعیت مؤ ثری در سعادت انسانها بویژه در زندگی امروز و جوامع کنونی ما دارد. با این وجود، تاکنون تبیین دقیق و تشریح جامعی از آن توسط متخصصین و اهل تحقیق ارائه نشده است .

آنچه از نظر گرامی شما می گذرد، مجموعه ای است که در گرد آوری آن کوشش شده تا با ارائه معنای روشنی از حیاء، به کنکاش در مفهوم دقیق آن پرداخته شود و همچنین برخی از آثار و اسباب و علل و نیز نمونه هایی از آن بیان گردد؛ به امید آنکه قدری از کاستی و کمبود علمی و عملی آن جبران شود و با همت محققان و شایستگان این راه ، چنین پژوهش هایی روز به روز گسترش یابد و افق های تازه تری در قلمرو معارف و مباحث دینی و اخلاقی پدیدار شود. انشاء الله

قبل از ورد، بیان چند نکهت را درباره این نوشته لازم می دانم :

الف) مخاطب این مجموعه همه کسانی هستند که تشنه یافتن معارف دین از سرچشمه زلال و ناب قرآن و عترتند. این نوشتار به برخی از پرسشها درباره معنا و مفهوم حیاء و نیز ضرورت و جایگاه مهم آن پاسخ می دهد. لکن سعی شده است از قلم فرسایی و تشریح زیاد خودداری شود و بیشتر شبیه یك موسوعه و مجموعه روایی ارائه گردد؛ گرچه بجاست که بسیاری از مطالب آن بنحو مستوفی و مشروح تبیین شود.

ب) پایه این پژوهش ، آیات و روایات است ، احادیثی که برای نگارش آن ملاحضه و گرد آوری شده ، بیش از این مقدار است ولی بجهت اختصار، از میان آنها حدود ۵۸۰ روایات انتخاب و در این مجموعه آورده شده است .

البته در موارد متعددی بخصوص در پاورقی ها تنها به مضمون روایات اشاره شده و به همین جهت از شماره گذاری آنها صرف نظر شده است .

ج) در انتخاب احادیث ، سند آنها مورد توجه قرار نگرفته است ، ولی غالباً بر منابع و مستندها قیم اعتماد شده و صحت بسیاری از آن احادیث از راه روایات فراوان و مشابه دیگر و رجوع به مذاق شرع مقدس و تاءیید عقل سلیم قابل احراز است .

د) در بیان احادیث گاهی بجهت تناسب با موضوع این تاءلیف ، به بخشی از روایات اکتفا شده است . این تقطیع معمولا در متن عربی نمایان است ولی در ترجمه از نشانه گذاری آن صرف نظر شده است .

ه) از موسوعه ها و مجموعه های روایی بسیاری در این نوشته استفاده شده است - که اجر و پاداش نیکو برگرداورندگان آنها باد! - لکن در تمامی احادیث - جز در دو سه مورد - به مرجع و مستند اصلی مراجعه شد و حدیث از همان منبع نخست نقل شده است .

و) ذیل هر حدیث ، مدرك و ماءخذ آن آمده است و چون در جستجوی روایات کمتر از تسهیلات رایانه ای استفاده شده ، و همچنین برای اختصار، غالباً به ذکر یك منبع بسنده شده است ولی گاهی با کلمه «نیز» مآخذ دیگری جهت مراجعه و تحقیق ، در ادامه همان آدرس یا در پاورقی ، آورده شده است که البته ممکن است در لفظ، با حدیث ذکر شده مختلف باشد.

ز) در ترجمه آیات و روایات دقت شده است با حفظ امانت و معنای مقصود، محاسن کلام بصورتی روان به زبان فارسی برگردانده شود.

ح) در ابتدای متن عربی احادیث نام مبارك معصومین (ع) بنحوی که برای فارسی زبانان واضح باشد، ذکر شده و دیگر در ترجمه تکرار نشده است .

در پایان ، به کمی بضاعت علمی لازم در ارائه این اثر اعتراف و بر نقصان و کاستی آن اذعان دارم لکن امیدوارم و مشتاقم که اهل نظر و بینش منت گذاشته ، از روی بزرگواری ، نگارنده را از ارشاد و راهنمایی خود بهره مند سازند و نقد و نظر و پیشنهاد خود را به نشان ناشر برایم ارسال دارند.

قم مقدس - حوزه علمیه محمد علی هدایتی ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۱ - ۱۲ صفر ۱٤۲۳

۱ - قال رسول اللّه (ص) لعبد الرحمن ین عوف : و لو کان الحیاء صورة لکان الحسن (ع)

«اگر حیاء شکل و قالبی داشت ، همانا وجود حضرت امام حسین (ه) بود.»

بخش اول : شناخت حیاء

در این بخش ابتدا ریشه لغوی «حیاء» در زبان عربی مورد بررسی قرار می گیرد؛ سپس در اصطلاح ، تعریف جامعی را برای آن جستجو کرده و بعد به شرح بعضی از ویژگیهای حیاء می پردازیم :

فصل اول : لغت حیاء

در فارسی به آن «شرم» و «آزرم» گویند و نفی آن را با پیشوند «بی» بیان می کنند. و در عربی «حیاء» گفته می شود و مقابل آن «وقاحت» است .

حیاء در لغت ، مصدر «حیی» است . این فارس می گوید: «از ماده «ح ی ی» دو معنا گرفته شده است ، یکی «حیاة» است که مقابل موت است و دیگری «حیاء» است که مخالف وقاحت است .» (۱)

برخی سعی نموده اند این دو معنا را بهم برگردانند. در این جا به بعضی از وجوهی که برای ربط بین این دو معنا گفته شده است و بعضاً برخلاف هم می باشد، اشاره می کنید:

الف) الحیاء مشتق من الحیاة ؛ و من ذلك ایضا: الحیاء للمطر؛ لکنه مقصور. و علی حسب حیاة القلب یکون فیه قوه خلق الحیاء، و قله الحیاء من موت القلب و الروح . فکلما کان القلب احیا کان الحیاء اتم . (۲)

ب) الحیاء - هنا- بالمد، و اما بالقصر فهو بمعنی المطر، و کلاهما ماخوذ من الحیاة ، لان احدهما فیه حیاة الارض و الاخر فیه حیاة القلب . (۳)

ج) اشتقاقه من الحیاة ؛ یقال : «حیی الرجل» کما یقال : «نسی وحشی و شظی الفرس» اذا اعتلت هذه العضا. جعل الحیی لما یعتریه من النکسار و التغیر؛ منتکس القوه ، منقص الحیاه کما قالوا:«هلك فلان حیاء من کذا» و «مات حیاء» (٤)

د) اما الستحیاء، فمرجعه الی حفظ النفس عن الضعف النقص ، و البعد عن العیب و الشین ، و ما یسوه ، و طلب السلامه و مطلق الحیاة ص (۵)

ه) اصل الاستحا من الحیاة . و استحیا الرجل من قوه الحیاه فیه ، لشده علمه بمواقع العیب . فالحیا من قوه الحس و لطفه و قوه الحیاه . (٦)

در زبان عربی حیا بر این وزن ها استعمال می شود: «حیی» «حایا» «احیی» «استحیا.» لکن بیشتر از باب استفعال است و به دو زبان هم وارد شده است : یکی به لغت تمیم ، که با یك «یا» است : استحی الرجل و یستحی . و دیگری لغت حجاز که با دو «یا» است : استحیی الرجل و یستحیی . و در قرآن کریم هم به همین لغت دوم آمده است . (۷)

و نیز در معنای فاعلی با این وزن بکار رفته است : «حی» «مستحی» «مستح ؛» «رجل حیی و حئی» و «امراه حییه .»

همانطور که با اشاره گذشت ، لغت حیا در معنای مورد نظر، همیشه ممدود نوشته و خوانده می شود و

قصر آن : «حیا» غلط است . (۸) گر چه در فارسی گاهی به قصر نیز استعمال شده است . (۹)

فصل دوم : تعریف حیاء

گفتار یکم : برداشت های متفاوت از حیاء

شرم و حیاء را در کتب گوناگونی مثل لغت ، اخلاق ، سیره ، حدیث و تفسیر تعریف کرده اند. برای بدست آوردن تعریفی دقیق و سپس تامل در ویژگیها و حقیقت آن ، ابتدا به بعضی از تعریفها و توضیحاتی که در این باره گفته شده است نظر می کنیم :

الف) انقباض و انزوا، احتشام ، بازگشت و توبه ، خجالت ، کم رویی ، رودروایستی . (۱۰)

ب) حیرت و وحشتی که در آدمی پیدا می شود، از آگاه شدن دیگری بر عیب یا نقص او. (۱۱)

ج) مهارت در نگهداری خویشتن در اجتماع بصورت شایسته و متواضع و خوددار و متحمل . (۱۲)

د) حیا انحصار نفس است از خوف صدور و قبایح از او، و تا ندر طینت او شعور به رذیلت نقصان و فضیلت کمال و وجوب هرب از آن و طلب این مرکوز نباشد این معنا در او پیدا نگردد. (۱۳)

ه) انقباض النفس عن القبایح و ترکه لذلك . (١٤)

و) الانقباض عن الشی و الامتناع منه خوفا من موافعه القبیح . (١٥)

ز) هو خوف الانسان من تفصیر یقع به عند من هو افضل منه ؛ فی شی او فی کل شی . (١٦)

ح) هو الانفباض و الانزوا عن القبیح ، مخافه الذم . (١٧)

ط) ملکه للنفس ، توجب انقباضها عن القبیح و انزجارها عن خلاف الاداب ، خوفا من اللوم . (١٨)

ی) هو امتناع من الفعل ، مخافه ان یعاب علیه ؛ مع الفکر فی وجدان ما لایسلم به من العیب ، فلا یجده . (١٩)

ك) تغیر و انکسار یعتری الانسان من خوف ما یعاب به . و قال الجرجانی : هو انقباض النقس من شی و ترکه حذرا عن اللوم فیه . و قال المناوی : انقباض النفس عم عاده انبساطها فی ظاهر البدن ، لمواجهه ما تراه نقصا، حیث یتعذر علیها الفرار بالبدن . (٢٠)

ل) هو انقباض النفس عما لا یلائم خطه الشرف ، من الناحیه الدینیه او الانسانیه . (٢١)

م) ان الحیاء انفعال النفس و تالمها من النقص و القبیح بالغریزه الفضلی ، غریزه حب الکمال ، فهو کمال لها، خلافا لاولی الوقاحه الذین یعدونه ضعفا و نقصا. (٢٢)

ن) خلق یبعث علی تجنب القبیح و یحیض علی ارتکاب الحسن و یمنع من التقصیر فی حق ذوی الحق . . (٢٣)

س) هو انحصار النفس خوف اتیان القبائح و الحذر من الذم و السب الصادق . (٢٤) (٢٥)

گفتار دوم : ژرفای حیاء و تعریف مختار

تعریفهای فوق برای تاثیر و واکنش حیاء در انسان نشانه های گوناگونی را بیان داشتند: گرفتگی و بستگی نفس ، تنگ شدن ، بهم رفتن و جمع شدن آن ، عقب نشینی و کناره گیری ، دگرگونی و دردمندی و شکستگی نفس ، ترس و حیرت ، و... همانگونه از ظاهر تعریف ها استفاده می شود، این حالات را می توان از جهت منطقی «جنس» تعریف در نظر گرفت .

و نیز در بیان سبب حیاء و منشاء حالات فوق ، این اختلاف دیده می شود: آگاه شدن دیگران بر عیب یا نقص او، ترس از مذمت ، ملامت یا عیب گیری دیگران ، کوتاهی کردن نسبت به برتر یا صاحب حق ، بدی و زشتی و نقص ، ناسازگاری با شرافت دینی یا انسانی و یا طبیعت کمال خواه آدمی و... که باز می توان این عوامل را بعنوان «فصل» تعریف قرار داد.

حیاء يك صفت ذاتی ، نهادی و يك پديده فطری در انسان است . و چنان در وی ، رسوخ دارد و همیشگی است که از آن به خلق و ملکه تعبیر شده است . (٢٦)

٢- عن اميرالمومنين : السخا و الحياء افضل الخلق .

غرر الحكم : ١٥٦/٢.

«بخشندگی و شرم ، برترين خوی هاست .»

حیا حالتی است در انسان ، برخاسته از شرافت ، عزت و عظمت و کمال سرشت او، که حتی در حال غفلت و لاشعوری هم عمل می کند.

بنابراین عامل اصلی در تغییر و انقباض و انبساط حیاء، جایگاه انسانیت و شررف و عزت او یا مهانت و ضعف نفس است .

ترس از آشکار شدن عیب و نقص ، خوف سرزنش و عیب گیری و مانند آن را گر چه بتوان از آثار حیاء دانست ، ولی معرف واقعی حیاء نمی باشد. بله ، حیاء صاحب خود را از ارتکاب نقص ها و زشتی ها و بدی ها منع می کند؛ حریم و مرز و صیانت ایجاد می کند؛ او را از اظهار و نمایش باز می دارد و به پوشاندن متمایل می سازد؛ وی را به تحمل آداب و اوصاف پسندیده خصوصاً در جمع وا می دارد و تخلف از خوبی ها را برای او سخت و مایه ذلت و خواری می گردند. همانند يك صافی زشتی ها و نقص ها را به بیرون کنترل می کند و موجبات ملامت و سرزنش و عیب گیری را دور می سازد.

حیاء در نهاد آدمی ، نسبت به خوبی فضائل و بدی رذائل حساسیت ایجاد می کند. منکرات را در نزد او منفور و ناپسند و وی را بر کمالات و مظاهر آن ترغیب می کند. حیاء باعث می شود که انسان حقوق و مرتبه هر کسی را رعایت کند و قدر هر صاحبت فضیلتی را بداند... اما اینها همه از آثار و نتایج حیاء بحساب می آید.

تعریف حیاء:

صفتی است نهادی در انسان ، برگرفته و متناسب با عزت و شرافت او، که در برابر اموری که به سبب پستی ، زشتی ، حقارت یا نقص ، منافات با حرمت و عزت او یا طرف مقابل دارد، حالت گرفتگی ، جمع شدن و عقب نشینی در نفس ایجاد می کند.

این حالت انفعال در خیلی موارد همراه خجالت است . خجالت حالت سستی ، سرگشتگی و سرگردانی ، واماندگی ، اضطراب و تحیر را گویند که در اثر شرم پدید می آید. (۲۷)

چنانچه گاهی هم با نوعی تنش روانی و عضلانی پیوسته است ، مثل : سرخ شدن چهره ، عرق کردن ، تغییر صدا، تشدید ضربان قلب ،... پس حیاء به معنای خجالت نیست ؛ چنانکه حیاء با پرهیز و حفظ حریم و پوشاندن همراه است ، اما از جنس ترس هم نیست .

نکته :

از آنچه گذشت روشن می شود که عنصر نظارت در حیاء، نقش اساسی ندارد. مراقب و نظاره گری هم که در میان نباشد، حیاء عمل می کند، حتی در حال غفلت از خود هم این صفت کمال فعّال است .

و نیز ظاهر می شود که حیاء، يك حسّ اجتماعی صرف و يك پدیده مصنوعی و قراردادی نیست ، بلکه يك اصل اصیل است و در نهاد و ذات انسان وجود دارد. (۲۸)

البته همانطور که در بخش سوم از این مجموعه تبیین می شود، تکامل حیاء اکتسابی است : و قد ینطبع الشخص بالمکتسب حتی یصیر کالغریزی . (۲۹) حیاء ذاتی و فطری برخاسته از شرافت و غزت ذاتی انسان و حیاء اکتسابی معلول تعقّل و درك مقام انسانی است .

فصل سوم : خاستگاه و جایگاه حیاء

در روایات ، برای بعضی از قوای روحی و صفات اخلاقی انسان محل و منبعی در جسم معین شده است که نشانه رابطه جسم و روح و تاءثیر پذیری از یکدیگر است . حیاء نیز جزو این صفات است که بعضی روایات ، محل جسمی آن را ریه یعنی شش و جگر سفید بیان کرده است :

۳- عن الامام الصادق : الحزم فی القلب و الرحمه و الفلظه فی الکبد و الحیاء فی الریه . بحار الانوار: ۳۰٤/۵۸ از کافی : (۳۰) ۱۹۰/۸

«هوشیاری و استواری در قلب ، و مهربان و رقّت و درشتی و سختی در جگر، و شرم و حیا در شش است .»

لیکن محل بروز و آشکار شدن حیاء در انسان ، چهره بخصوص چشمان اوست .

گفتار یکم : چشم و رو

وقتی چشمی به چشم دیگر می افتد، تجلّی حیاء کاملاً محسوس است . و اگر بعضی روایات وجه یا دو چشم انسان را موضع و جایگاه حیاء بیان کرده است ، مراد همین جلوه گاه و محل ظهور است .

٤- عن ابن عباس : ان اللّه اوحی الی داود ان یسال سلیمان عن اربع عشره کلمه ، فلن اجاب ورثه العلم والنبوه . قال : اخبرنی یا بنی این موضع القل منك ؟ قال : الدماغ . قال : این موضع الحیاء منك ؟ قال : العیان . قال : این موضع الباطل منك ؟ قال : الاذنان . قال : این باب الخطیئه منك ؟ قال : اللّسان . قال : این طریق الریح منك ؟ قال : المنخران . قال : این موضع الادب و البیان منك ؟ قال : الکلوتان . قال : این باب القظاظه و الفلظه منك ؟ قال : الکبد. قال : این بیت الریح منك ؟ قال : الرئه . قال : این باب الفرح منك ؟ قال : الطحال . قال : این باب الکسب منك ؟ قال : الیدان . قال : این

باب النصب منك ؟ قال : الرجلان . قال : اين باب الشهوه منك ؟ قال : الفرج . قال : اين باب الذريه منك ؟ قال : الصلب . قال : اين باب العلم و الفهم و الحكمه ؟ قال : القلب . اذا صلح القلب صلح ذلك كله و اذا فسد القل فسد ذلك كله .

بحار الانوار: ۳۳۱/۵۸ از الدر المنثور فی التفسیر ۱۷٦/۷

«از جناب ابن عباس ، شاگرد مکتب ائمه نقل شده است که : خداوند متعال به حضرت داود وحی فرمود که از فرزند خود سلیمان درباره چهارده امر سؤ ال کن ؛ اگر آنها را پاسخ گفت ، وی را مورث علم و نبوت قرار بده . حضرت داود هم از پسر خود خواست تا به این سؤ الات پاسخ دهد:

۱- جایگاه عقل در شما کجاست ؟ حضرت سلیمان عرض کرد: مغز. ۲- فرمود: محل حیاء؟ عرض کرد: دو چشم . ۳- محل دریافت باطل ؟: دو گوش . ٤- دریچه خطا و گناه ؟: زبان . ۵- مسیر باد و تنفس ؟: دو سوراخ بینی . ٦- جایگه ادبت و بیان ؟: دو کلیه . ۷- دروازه غلظت و درشتی ؟: کبد. ۸- مخزن باد؟: ریه (جگر سفید. ۹- جایگاه شادی ؟: طحال (سپرز) . ۱۰- وسیله کسب و گرفتن ؟: دو دست . ۱۱- وسیله راست بودن ؟: دو پا. ۱۲- دریچه و دروازه شهوت ؟: فرج و عورت . ۱۳- جایگه نسل آینده ؟: صلب (استخوان پشت) . ۱٤- جایگاه علم و فهم و حکمت ؟: قلب . و بعد فرمود: قلب اگر نیکو و درست باشد تمام این مواضع شایسته می شود و اگر قلب تباه و فاسد شد، آنها هم خراب و نابود می گردد.»

۵- عن الامام الباقر: اذا طلبتم الحوائج فاطلبوها بالنهار؛ فان اللّه جعل الحیاء فی العینین ، و اذا تزوجتم فتزوجوا باللیل ؛ قال اللّه (۳۱) جعل اللیل سکنا.

بحار الانوار: ۱٦٦/۷۳ از تفسیر عیاشی : ۳۷۰/۱

«برای نیاز و خواهش خود، روز بدنبال آن بروید چون خداوند حیاء را در چشم قرار داده است و برای زناشوئی ، شب به آن اقدام کنید، چون خداوند شب را وقت آرامش و سکونت قرار داده است .»

٦- قال ابو جعفر لمیسر بن عبد العزیز: یا میسر! اذا طلبت حاجه فلا تطللها باللیل و اطلها بالنهار، فان الحیاء فی الوجه .

مشکاة الانوار: ص ۲۳٤

حضرت امام باقر به میسر فرمودند: «ای میسر! اگر حاجت و نیازی داشتی شب بدنبال آن نرو؛ روز برو که هوا روشن است ، چون حیاء و شرم در چهره تجلّی دارد.»

چشم محل نمایش بسیاری از ویژگیهای روحی و اخلاقی انسان است و در این میان بازتابش نسبت به شرم ، از همه آشکارتر است . در وقت اعمال حیاء، چشم همانند آیینه ، این صفت از سیمای اخلاقی آدمی را تصویر می کند.

ز شرم چشم او در چشمه آب همین لرزید چون در چشمه مهتاب (۳۲)

در ادبیات فارسی هم این رابطه و نسبت در ترکیب های متعددی دیده می شود: شوخ چشم ، چشم دریده ، چشم بی آب ، چشم زال ، چشم سپید، دیده سخت . که همه کنایه از بی حیائی ، بی شرمی و گستاخی است .

شوخ چشمی زیان ایمان است شرم دیده زبان ایمان است (۳۳)

چهره و روی انسان ، بر اثر چشم و بسیاری از قوای اصلی و ادراکی که بهمراه دارد، جلوه گاه ویژگیهای شخصیتی و ذاتی اوست .

۷- عن علی بن موسی الرضا عن ابیه عن ابائه عن علی بن ابی طالب : قال رسول اللّه : اطلبوا الخسر عند حسان الوجوه فان فعالهم اجرای ان تکون حسنا.

عیون اخبار الرضا: ۷۹/۲

«از حضرت امام رضا - تا پیامبر اکرم - نقل شده است که : خیر را در نزد خوبرویان جستجو کنید، چون کردار آنها سزاوارتر است که نیکو باشد.»

۸- عن رسول اللّه : اطلبوا الخیرات عند حسان الوجوه .

الاختصاص : ص ۲۳۳

«خیر و خوبی ها را در نزد نیکورویان بخواهید.»

درون حسن روی نیکوان چیست نه آن حسن است تنها گو که آن چیست .

و از این جهت ، وجه و روی انسان از اهمیّت و حرمت ویژه ای برخوردار است .

۹- عن اءمیر المؤ منین : من لم یتق وجوه الرجال لم یتق اللّه سبحانه .

غرر الحکم : ٤٤٢/٥

«هر کس از روی مردان پروا نداشته باشد، از خداوند سبحان هم پرهیز و تقوی ندارد.»

اینکه در دو روایت روایت پنجم و ششم توصیه شد که روز بدنبال نیازها و مطالبات خود بروید، به جهت همین ویژگی است . در ادبیات فارسی نیز این تعبیر آمده است : «رو هست از زور بدتر.» و هم این عبارت اخلاقی بکار رفته است : «دور از رو» (۳٤) این جمله را برای مراعات ادب با مخاطب ، هنگامی استعمال می کنند که بخواهند کلمه رکیکی به زبان آورند.

قرآن مجید نیز بعضی از پیامبران را با عنوان «وجیه» ستوده است :

اسمه المسیح عیسی ابن مریم وجیها فی الدنیا و الاخره .

سوره آل عمران (۳) /٤٥

و کان (حضرت موسی) عند الله وجیها.

سوره احزاب (۳۳) /٦۹

و به جهت همین ارتباط صورت باطن با روی ظاهر، کسی را به عنوان بهترین دیندار معرفی می کند که «وجه» خود را برای خداوند متعال تسلیم کرده باشد:

و من احسن دینا ممن اسلم وجهه للّه .

سوره نساء(٤) /١٢٥

چنانکه در آیات متعددی از سعادت یا شقاوت نهای انسان به «رو سفیدی» و «ور سیاهی» تعبیر شده است :

یوم تبیض وجوه و تسود وجوه .

سوره آل عمران (٣) /١٠٦

و نیز در نحوه حشر آخرت می فرماید: ما انسانها را بر همان صورتهایشان در روز قیامت برانگیخته می کنیم :

و نحشرهم یوم القیامه علی وجوههم .

سوره اسراء(١٧) /٩٧

پاکی عرض ز رخسار عیان می گردد محضر از چهره خود عصمت مریم دارد

دیوان صائب تبریزی : ٦٣٦/١، غزل ١٤٩٩

همچنین در زبان فارسی و نیز عربی از «عرض» که در برگیرنده شرف ، جاه ، اعتبار، عزت ، قدر، حرمت و ناموس - به معنای سّر و راز پنهان - است ، به آب روی (ما الوجه) تعبیر می شود:

نریزد خدای آبروی کسی که ریزد گناه آب چشمش بسی .

بوستان سعدی : ص ١٩٤، بیت ٣٨٨٨

آب رو می رود ای ابر خطا پوش ببار که به دیوان عمل نامه سیاه آمده ایم

دیوان حافظ، ص ٢٩٣، غزل ٣٦٦

در حفظ آبرو ز گهر باش سخت تر کین آب رفته باز نیاید به جوی خویش .

دیوان صائب تبریزی : ٢٤٤٥/٥

١٠- عن الصادق جعفر بن محمد عن ابیه عن آبائه قال : قال رسول اللّه : کثره المزاج یذهب بماء الوجه .

بحار الانوار: ٥٨/٧٣ از امالی مرحوم صدوق : ص ٢٢٣؛ و نیز الاختصاص ، ص ٢٣٠

«از حضرت امام صادق (ع) - تا پیامبر اکرم (ص) - نقل شده است که : شوخی زیاد آب رو را می برد.»

١١- عن امیر المومنین : ما وجهك جامد یقطره السؤ ال فانظر عند من تقطره .

نهج البلاغه : حکمت ۳۳۸، ص ۱۲٤۸؛ و نیز غرر الحکم : ۲٤۳/٦

«آب روی تو بسته و محفوظ است ؛ درخواست و خواهش آن را باز و شکسته می سازد؛ پس بنگر نزد چه کسی آن را خرد می کنی .» (۳۵)

و نیز در روایات ، از آبرو به مطلق «وجه» هم تعبیر شده است .

۱۲- عن امیرالمؤ منین : اللّهم صن وجهی بالیسار و لاتبذل جاهی بالاقتار.

نهج البلاغه : خطبه ۲۱٦، ص ۷۱٦

«خداوندا! آبرویم را با توانگری نگه دار، و قدر و مرتبه ام را با نیازمندی و و تنگی معاش از بین مبر.»

۱۳- عن اءمیرالمؤ منین : ابذل مالك لمن بذل لك وجه فان بذل الوجه لایوازیه شی .

غرر الحکم : ۲۳٦/۲

«ببخش مال خود را به کسی که با درخواست از تو ابرویش را فدا می کند؛ چون خرج و صرف آبرو با هیچ چیز برابری نمی کند.»

«ما الوجه» همان طراوت و حیات روی انسان است که شناساننده سلامت درون و زنده بودن شرافت و عزّت اوست . روایات زیر در بیان کمبود یا نبود ویژگی فوق رسیده است :

۱٤- من دعا لزین العابدین : الهی ... فبای وجه القاك ، و قد اخلق الذنوب وجهی .

بحار الانوار: ۱۳۹/۹۱

«خدای من ! به چه رویی با تو روبرو شوم ، در حالیکه گناهان ، صورتم را کهنه و خوار و بی ارزش کرده است .»

۱۵- عن الامام الصادق (ع) : من سال الناس و عنده قوت ثالثه ایام ، لقی اللّه تعالی یوم یلقاه و لیس فی وجهه لحم .

ثواب الاعمال و عقاب الاعمال : ص ۳۲۳

«کسی که به گدایی از مردم بپردازد در حالیکه خوراك سه روز خود را دارد، روز قیامت خداوند متعال را در حالتی دیدار می کند که در صورتش گوشتی وجود ندارد.»

۱٦- عن الامام الرضا(ع) : من عرض لاخیه المؤ من فی حدیثه فکانما خدش وجهه .

الفقه المنسوب اللامام الرضا(ع) : ص ۳۵۵؛ جامع الاحادیث : ص ۱۱۹؛ مشکاة الانوار: ص ۱۸۹

«کسی که در گفتار خود به براد مومنش گوشه زند و بکنایه بدگویی کند (یا در میان صحبت برادر مومنش سخن بگوید) گویا پوست روی او را خراشیده است .»

در روایات همچنین از امور دیگری که طراوت و شادابی روی انسان را می برد، منع شده است .

۱۷- عن امام الرضا(ع) : و اياك ان تدلك راسك و وجهك بالمئزر الذى فى وسطك ، فانه يذهب بما الوجه .

الفقه المنسوب للامام الرضا(ع) : ص ٨٦، و نيز من لايحضر الفقيه : ٦٤/١

«بپرهیز از اینکه سو و رویت را به لباسی که بر کمر داری بمالی و و خشك و پاك نمایی ، چون این کار آب رو را می برد.»

۱۸- عن امير المؤ منين عن رسول اللّه : مر اخى عيسى بمدينه و فيها رجل و امراه يتصايحان ، فقال : ما شانكا؟ قال : يا نبى اللّه ! هذه امراتى و ليس بها باس . صالحه ، و لكنى احب فراقها. قال : فاخبرنى على كل حال ما شانها؟ قال : هى خلقه الوجه من غير كبر. قال : يا امراه اتحبين ان يعود ما وجهك طريا؟ قالت : نعم لها: اذ اكلت فاياك ان تشبعين لان الطعام اذا تكاثر على الصدر فزاد فى القدر ذهب ما الوجه . ففعلت ذلك فعاذ وجهها طريا.

بحار الانوار: ٣٢٠/١٤ از علل الشرايع : ٢١١/٢

«از پیامبر اکرم نقل شده است که برادرم حضرت عیسی از شهری گذشت که در آن مرد و زنی با هم داد و فریاد می کردند. فرمود: چه شده است ؟ مرد گفت : ای پیامبر خدا! این زن من است ، هیچ بدی هم ندارد و زن شایسته ای است ، ولی دوست دارم از او جدا شوم . حضرت فرمود: بهر صورت علت ان را به من بگو. مرد گفت : این زن بدون آن که سن زیادی داشته باشد، صورتش کهنه و درهم و بی نشاط است . حضرت به آن زن فرمود: آیا دوست داری شادابی و طراوت به چهره ات برگردد و صورتت تازه و نو شود؟ زن عرض کرد: بلی . حضرت به او فرمود: هر وقت غذا تناول می کنی پر مخور، چون وقتی غذا از حد سینه افزون شد و بیشتر از اندازه اش انباشته گرید آب رو را می برد. زن از آن به بعد این برنامه را رعایت کرد و تازگی و شادابی به چهره اش بازگشت .»

۱۹- عن الامام الصادق (ع) : لا تكثر وضع يدك فى لحيتك فان ذلك يشين الوجه .

«دست خود را زیاد در میان موهای صورتت قرار مده ، چون این کار صورت را زشت و بی فروغ می کند.»

۲۰- عن الامام الصادق (ع) : اذا دخل احدكم الحمام فليشرب ثلاثه اكف ما حار فانه يزيد فى بها الوجه و يذهب بالالم من البدن .

مكارم الاخلاق : ص ١٦٢

«وقتی یکی از شما به حمام وارد شد، سه مشت آب گرم بیاشامد؛ چون آن نیکویی و حسن صورت را می افزاید و درد را از بدن می برد.»

اصل سخن در این بود که روی انسان عرضگاه حیاء است . چنانکه نبود حیاء هم در همان آشکار است .

۲۱- عن امير المؤ منين : بئس الوجه الوقاح .

غرر الحكم : ٢٥٣/٣

«بد رویی است روی که گستاخ و بی شرم باشد.»

٢٢- قال امير المؤ منين للحسن : لا تلم انسانا يطلب قوته ، فمن عدم قوته كثر خطاياه . يا بنى ! الفقير حقير لايسمع كلامه و لا يعرف مقامه . و لو كانه الفقير صادقا يسمونه كاذبا. و لو كان زاهدا يسمونه جاهالا. يا بنى ! من ابتلى بالفقر فقد ابتلى باربع خصال : بالضعف فى يقينه ، و النقصان فى عقله ، و الرقه فى دينه ، و قله الحياء فى وجهه ، فنعوذ باللّه من الفقر.

بحار الانوار: ٤٧/٦٩ از جامع الاخبار: ص ٣٠٠

«هيچ انسانى را براى اينكه بدنبال روزى اش مى رود سرزنش مكن ؛ چون كسى كه روزى نداشت ، اشتباهاتش هم زياد است . اى فرزندم ! فقير چنان نزد مردم كوچك و خوار است كه نه سخنش را مى شنوند و نه شخصيتش را مى شناسند. فقير حتى اگر اهل راستى باشد او را دروغگو مى نامند و اگر اهل بى رغبتى به دنيا باشد او را نادان به حساب مى آورند. فرزندم ! كسى كه به بلاى فقر امتحان شد، به چهار صفت دچار مى شود: ناتوانى در يقين ، كمبود در عقل ، سهل انگارى در دين ، كمى حياء در صورت . پس از فقر به خداوند پناه مى برم .»

٢٣- عن الامام الرضا(ع) : ... و ان اللّه حرم الخمر لما فيها من الفساد و بطلان العقول فى الحقائق و ذهاب الحيا من الوجه ....

الفقه المنسوب للامام الرضا(ع) : ص ٢٨٢

«خداوند متعال شراب را حرام فرمود، چون در آن تباهى وجود دارد و عقل ها را در فهم حقايق به بيراهه مى كشد و شرم را از صورت مى برد.»

در زبان فارسى نيز براى بيان بى شرمى از كلمه «بى رويى» استفاده شده است :

گويد سخن مهر به هر بى ره و رويى هيچش ز هم آوازيى اين طايفه نيست (٣٦)

و به همين جهت صاحبت حياء، صورتش از زيادى تاءثير حياء رقيق و نازك بنظر مى آيد؛ گر چه - همانطور كه گذشت - به سبب شرافت و عزّت درونى ، رويى نو و با طراوت دارد. به اين نكته در روايات اشاره شده است :

٢٤- قال اللّه تعالى ليله المعراج : ... يا احمد! ان اهل اخير و اهل الاخره رقيقه وجوههم كثير حياوهم قليل حمقهم كثير نفعهم ....

بحار الانوار: ٢٤/٧٤ از ارشاد القلوب : ص ١٧٩

«خداوند متعال د رشب معراج به پيامبر اكرمش فرمود: اى احمد! صاحبان خير و لايقين آخرت صورتهايشان نازك و نرم ، حيائشان زياد، نادانى شان كم و فايده شان فراوان است .»

٢٥- عن ابو سعيد الخدرى : كان رسول اللّه (ص) :... لطيف البشره رقيق الظاهر لايشافه احدا بما يكره حياء و كرم نفس .

كحل البصر: ص ٩٦

«ابوسعيد خدرى در مورد حياء پيامبر اكرم (ص) مى گويد: آن حضرت پوست روى شان نرم و نيكو و پوست بدنشان تنك و نازك بود. با هيچ كس بطورى كه دوست نداشت ، رويا روى سخن نمى گفتند. اينها به جهت جياء و كرامنت نفسى بود كه در حضرت وجود داشت .»

در ادبیات فارسی نیز نازك رویی و تنك رویی نشانه شرم ، و سخت رویی در مورد بی حیائی به کار رفته است :

در دل روشن بود تاءثیر دیگر حرف را چهره نازك به یك پیمانه رنگین* می شود.

دیوان صائب تبریزی : ص ۸۳۲

از نشانه های دیگر حیاء بر صورت ، پوشیدگی و حجبی است که بر چهره صاحب حیا نمایان است . او رویی بسته دارد؛ به این معنا که مداومت و عرضه تمام صورت برای او در مواجهه با دیگران سخت است . نمی تواند چشم خود را بنحو پر و تمام به دیگران بدوزد و گاهی از شدت شرم ، سرش هم به پائین مایل می شود.

تعبیر «کم رو» و «پررو» و «رو داشتن» در فارسی اشاره به همین معنا دارد. کم رویی غالبا در مورد حجب و شرم و حیاء و پررویی و رو داشتن در گستاخی و جسوری و بی حیائیی استعمال می شود.

در این عالم که آب روی من رفت بدان عالم شدن رویی ندارم .

دیوان خاقانی : ص ٤١٤

البته کم رویی همانطور که نشانه عمومی حیاء و شرم است ، می تواند ناشی از عقده حقارت و احساس پستی و بی ارزشی و نشانه کمی جراءت باشد.

بنابراین کم رویی دو معنای جدا و مستقل پیدا می کند. لکن در بسیاری از کاربردهای عربی و فارسی از کم رویی قسم اول - که نشانه حیاء و شرم است - به حیاء تعبیر می شود، چنانکه درنوشته ها و نیز ترجمه های متعددی از عربی و لاتین ، حیاء را نیز به کم رویی معنا کرده اند. و از کم رویی قسم دوّم هم که نشانه پستی و بی اعتمادی به خود است ، در منابع اخلاقی ما به حیاء مذموم تفسیر شده است . (۳۷)

گفتار دوّم : رابطه کم رویی با شرم

«حیاء ممدوح» و «حیاء مذموم» تقسیم مشهوری است . به حیائی مذموم می گویند که در موارد نابجا بکار بسته شود. در این باره به روایاتی نیز استناد شده است :

٢٦- عن رسول اللّه : الحیاء حیاءان : حیاء عقل و حیاء حمق ، فحیاء العقل العلم و حیاء الحمق الجهل .

کافی : ١٠٦/٢، و تحف العقول : ص ٤٤

«حیا بر دو قسم است : حیاء عاقلانه و حیاء غیر عاقلانه ، حیاء عاقلانه دانایی و حیاء ابلهانه نادانی است .»

٢٧- عن الامام الصادق (ع) : الحیاء علی وجهین ، فمنه ضعف و منه قوه و السلام و ایمان .

تحف العقول : ص ۳۷۷

«حیاء بر دو صورت است : یکی صورت آن ناتوانی و صورت دیگر آن توانایی و اسلام و ایمان است .»

۲۸- عن الامام العسکری (ع) : ... و اعلم ان للحیاء مقدارا فان زاد علی ذلك فهو ضعف ، و للجود مقدارا فان زاد علی ذلك فهو سرف ....

نزهه الناظر و تنبیه الخاطر: ص ۱٤٤

«بدان برای حیاء اندازه ای است که اگر از آن بیشتر شود، ناتوانی و ضعف خواند بود. و برای بخشش و کرم حدی است که اگر از آن بگذرد تلف و بر باد دادن می شود.»

لکن از تعریفی که برای حیاء نمودیم و نیز از روایاتی که بعداً بیان می شود، چینن استفاده می گردد که حیاء همیشه ممدوح و خیر و بجاست .

حیاء اگر حیاء است مذموم و ناپسند نخواهد بود. این صفت کمال در انسان ، از شرافت و عظمت سرشت او پیدا می شود، پس همواره خواستنی و مورد س -تایش است ؛ گر چه در خی -لی از موارد با محرومیت و نامرادی همراه باشد. (۳۸)

آنچه متصف به مدح و ذّم می شود همان ویژگی کم رویی است که امروزه در تعبیر رایج ، به آن خجالت نیز می گویند. کم رویی ممدوح ، حجب و خجالتی است که از عزّت و شرافت و نیز درك صحیح آن سرچشمه می گیرید. در مقابل ، کم رویی مذموم ناشی از ضعف نفس و حقارت و فهم نادرست است .

اما این دو اصطلاح : «شرم» و «کم رویی» در بسیاری از موارد یا به جهت ضیق تعبیر و یا با مسامحه و از روی قرینه سببیّت ، بجای هم استعمال مس شود. با این وجود، توجه به دو نکته لازم است :

نکته اول : کم رویی ، آن هم قسم ممدوحش ، یکی از آثار و نشانه های حیاء است ؛ نه اینکه حیاء همان کم رویی باشد.

نکته دوّم : با دقت در حقیقت حیاء معلوم می شود که حیاء مذموم در واقع وجود ندارد.

فصل چهارم : اختصاص حیاء به انسان

از یمان نویسندگانی که به مناسبت حیاء بحث کرده اند، کسی که قائل به اشتراك حیاء میان انسان و حیوان باشد دیده نمی شود. بسیاری تصریح نموده اند که حیاء از مختصات انسان است . (۳۹) چنانکه گفته شده است که دانشمندان «خجالت» را ویژه انسان می دانند. (٤۰)

۲۹- عن الامام الصادق (ع) : ... انظر یا مفضل الی ما خص به الانسان دون جمیع الحیوان من هذا الخلق ، الجلیل قدره العظیم عناوه ، اعنی الحیاء فلولاه لم یقر ضیف و لم یوف بالعدات و لم تقض لاحوائج و لم یتحرّ الجمیل و لم یتنکب القبیح فی شی من الاشیاء. حتی ان کثیرا من الامور المفترضه ایضا یفعل للحیاء، فان من الناس من لو لا الحیاء لم یرع حق والدیه و لم یصل ذا رحم و لم یود امانه و لم یعف عن فاحشه .

بحار الانوار: ۸۱/۳ و توحید المفضل : ص ۳۹

بخش دوم : ارزش حیاء

«بنگر ای مفضل به آن خوی ویژه ای که انسان به آن از سایر حیوانات ممتاز است ، همان خصلت والا مرتبه و گرانبها، یعنی حیاء. اگر حیاء نبود، هیچ مهمانی مورد پذیرش و اکرام قرار نمی گرفت و به قول و قرارها عمل نمی شد و خواهش و نیازها برآورده نمی گشت . آراستگی و نیکوی برگزیده و دنباله روی نمی شد و از زشتی در هیچ چیز پرهیزی نبود. حتی بسیاری از کارهای واجب هم تنها از روی حیاء انجام می گیرد؛ مثلاً بعضی از مردم اگر به جهت حیاء نبود، حق پدر و م -ادر خود را رعایت نمی کردند؛ صله رحم نمی کردند؛ امانت را نمی پرداخت -ند و از هرزگی و کار زشت خویش -تن داری نداشت - ند.»

با تعریفی که از حیاء نمودیم ، روشن می شود که اینگونه حیاء در میان حیوانات وجود ندارد. حیوانات فاقد چنان شرافت و عزّت و نیز درك و شعوری هستند که در مقابل عیب و نقص و زشتی ها واکنشی نشان دهند.

و اگر بعضی صفت و حالتی دارند که در دستگاه فهم انسان نشانهت حیاء یا بی حیائی به حساب می آید، مربوط به نحوه خلقت و ساختار طبیعی آنهاست . و لذا اولاً بین نوعی از انواع حیوان وجود دارد و ثانیاً آن صفت در میان همه افراد آن نوع یکسان است ؛ مثلاً در مورد زاغ مشهور است که نسبت به امور جنسی با حیاءترین حیوان است و هیچ کس جفت گیری او را ندیده است .

۳۰- عن الامام الرضا(ع) آبائه عن علی : قال رسول اللّه (ص) : تعلموا من الفراب خصالاً ثلاثاً: استتاره بالسفاد، و بکوره فی طلب الرزق ، و حذره .

عیون اخبار الرضا(ع) :۲۳۳/۱

«از حضرت امام رضا(ع) - تا پیامبر اکرم (ص) - نقل شده است که : از زاغ سه صفت و عادت را یاد بگیرید: پوشیده و مخفی بودن آمیزش ، صبح زود بدنبال روزی رفتن ، احتیاط کاری .»

در منابع ادبی ما نیز شیر به حیاء و گرگ به وقاحت مشهور است :

چنین است هنجار فرخنده شیر که شرم است آئین شیر دلیر (٤١)

بُز بنا یه حکمتی که در روایت ذیل آمده است فاقد حیاء است :

۳۱- عن الامام الرضا(ع) عن ابیه عن آبائه عن علی بن ابی طالب (ع) انه سئل : ما بال الماعز مرفوعه الذنب بادیه الحیاء و العوره ؟ فقال : لان الماعز عصت نوحا لما ادخلها اسفینه فد فعها فکسر ذنبها و النعجه مستوره الحیاء و العوره ؛ لان النعجه بادرت بالدخول الی السفینه فمسح نوح یده علی حیاها و ذنبها فاستترت بالالیل .

بحار الانوار: ۸۱/۱۰ و ۱٤۱/٦۱ از عیون اخبار الرضا(ع) : ۲۲۳/۱

«مردی از اهل شام از حضرت امیرالمومنین د رضمن مسائلی پرسید: چه شده است که دم بز رو به بالاست و آلت تناسلی اش فاش و نمایان است ؟ حضرت فرمودند: چون بز از دستور حضرت نوح وقتی که آن را به کشتی سوار می کرد سرپیچی نمود، حضرت آن حیوان را با فشار به جلو انداخت و در نتیجه دمش پاره گشت . ولی میش ماده عورتش پوشیده و پنهان است چون در سور شدن به کشتی پیش دستی و شتاب نمود و به همین جهت آن حضرت دست خود را بر محل عورت و دم او

کشید و در اثر آن بوسیله ران ها پوشیده و پنهان گشت .»

لکن حیوانات گر چه آگاهی و فهم انسانی ندارند، اما از مطلق شعور هم محروم نیستند. آیات قرآنی و روایات نیز تجربه این مطلب را ثابت کرده است . پس به تناسب همین مقدار از فهم و شناخت ، بخصوص درك رابطه مخلوقیّت ، حامل حیائی متناسب با خود نسبت به خالق تعالی هستند.

۳۲- عن رسول اللّه (ص) : اکرموا البقر فانها سید البهائم . ما رفعت طرفها الی السما حیاء من الله عزوجل منذ عبد العجل .

بحار الانوار: ۲۰۹/۱۳ از علل الشرایع : ۲۰۷/۲

«گرامی بدارید گاو را، او مهتر چهارپایان است . از آن وقتی که گوساله سامری عبادت شد به سبب شرم از خداوند عزّوجّل چشمان خود را به سوی آسمان بلند نکرد است .»

بخش دوم : ارزش حیاء

انسان در جهان بینی قرآن ، علاوه بر هدایت بیرونی و تشریعی ، از سوی هدایت فطری و درونی نیز به راه رشد و کمال دلالت و راهنمایی شده است .

آفریدگار حکیم در آفرینش انسان با الهام فطری ، وی را به قوا و نیروهایی مجهز کرده است که از درون می تواند در مسیر سعادت قرار گیرد. ملکات فاضله ، سرمایه های ذاتی هستند که خداوند متعال به انسان الهام و تعلیم کرده است و از او خواسته تا این گوهرهای نهادی را حفظ و نفس خود ار از آلودگی با فجور و رذائل پاك و تزکیه کند.

یکی از این سرمایه ها و ارزش های انسانی حیاء و شرم است . حیاء برخکاسته از فطرت انسان و معیار و ملاکی برای انسانیت و رشد کمال اوست و در وجدان اخلاقی هر انسانی نهفته است .

در این بخش با ارائه روایات ، به بیان اهمیّت و حساسیت این سرمایه نیکوی فطری ، در شکوفایی کمال و سعادت انسان می پردازیم .

فصل اول : اهمیّت و فضیلت حیاء

۳۳- خرجت هذه الرساله من ابی عبدالله الی اصحابه : بسم اللّه الرحمن الرحیم . اما بعد، فسالوا اللّه ربّکم العافیه و علیکم بالدعه و الوقار و السکینه ، و علیکم بالحیاء و التنزّه عنه الصالحون قبلکم ....

بحار الانوار: ۲۱۰/۷۵ از کافی : ۲/۸

«این نامه از ناحیه مقدس حضرت امام صادق (ع) به یارانشان صادر شد: بسم اللّه الرحمن الرحیم ؛ از پروردگارتان عافیت در خواست کنید. و بر شما باد به افتادگی و وقار (آهستگی و بردباری) و آرامی . و بر شما باد به حیاء و دور شدن و پاکی از آنچه نیکمردان قبل از شما از آن پرهیز داشتند....»

۳٤- عن امیر المؤ منین : علیك بالحیاء فانه عنوان النبل .

غرر الحکم : ۲۸٤/٤

«بر توست حیاء و شرم ؛ براستی که آن نشانه نجابت و بزرگی است .»

گفتار یکم : ایمان و حیاء

الف) خوی دین

۳۵- عن رسول اللّه : ان لکل دین خلقا و خلق الاسلام الحیاء.

مشکاه الانوار: ص ۲۳٤، و نیز سنن ابن ماجه : ۱۳۹۹/۲؛ و الترغیب و الترهیب : ۲٥٦/۳

«بدرستیکه برای هر دینی خوی و سیرتی است و خوی و سیرت اسلام حیاء است .»

شاهد و گواه این مطلب ، سیره بهترین الگوی آن دین مقدس است که در روایات به آن اشاره شده است :

۳٦- عن ابی عبداللّه فی خطبه خاصه یذکر فیها حال النبی و الائمه و صفاتهم : .. شیمته الحیاء و طبیعته السخا، مجبول علی اوقار النبوه و اخلاقها....

کافی ٤٤٤/۱

«حضرت امام صادق (ع) در خطبه مخصوصی ، ضمن بیان ویژگیهای پیامبر اکرم (ص) فرمودند: خوی و عادت آن حضرت حیاء و سرشت و نهادشان سخاوت بود. بر گرانباری و خلق و خوی پیامبری سرشته شده بودند.»

۳۷- عن ابی سعید الخدری : کان رسول اللّه اشد حیاء من العذرا فی خدرها، و کان اذا کره شیئا عرفناه فی وجهه .

مکارم الاخلاق : ص ۱٤ (٤۲)

«ابو سعید خدری در بیان اوصاف پیامبر می گوید: حیاء آن حضرت از دوشیزه پرده نشین سخت تر بود؛ وقتی از چیزی بدشان می آمد آن را در صورتشان می یافتیم .»

ب) رشته پیوست ایمان :

۳۸- عن رسول اللّه : الحیاء نظام الایمان فاذا انحل نظام الشی ، تبدد ما فیه و تفرق .

ادب الدنیا و الدین : ص ۲٤۳ (٤۳)

«حیاء رشته حفظ ایمان است ؛ وقتی رشته سامان چیزی گشوده شود آن چه در آن است پخش و پراکنده و تلف می گردد.»

۳۹- دخل علی ابی عبداللّه بعض اصحابه فرای علیه قمیصا فیه قب قد رقعه فجعل ینظر الیه فقال له ابو عبد اللّه : مالك تنظر؟ فقال : قب ملقی فی قمیصك . قال : فقال لی : اضرب یدك الی هذا الکتاب فاقرا ما فیه و کان بین یدیه کتاب او قریب منه فنظر الرجل فیه ، فاذا فیه : لا ایمان لمن لا حیا له ، و لا

مال لمن لا تقدیر له ، و لا جدید لمن لا خلق له .

بحار الانوار: ٤٥/٤٧ از کافی : ٤٦٠/٦

«یکی از یاران حضرت امام صادق به محضرشان مشرف شد و بر پیراهن آن حضرت پارگیی مشاهده کرد که آن را وصله کرده بودند. پیوسته به آن نگاه می کرد تا اینکه حضرت به او فرمودند: چه چیز نظر تو را جلب کرده است ؟ عرض کرد: آن پارگی که در پیراهنتان پیدا شده است . آن مرد می گوید: حضرت به من فرمودند: دستت را به سمت آن نوشته ببر و آن چه را در آن است بخوان . در مقابل حضرت یا نزدیك حضرت کتابی بود؛ در آن نگاه کرد؛ متوجه این عبارت شد: «ایمان نیست برای کسی که اهل حیاء نیست ، دارایی ندارد کسی که اهل اندازه گیری و ارزیابی نباشد، نو و تازه ای نیست برای کسی که کهنه ندارد.»

٤٠- عن رسول اللّه : لا ایمان کالحیاء.

آداب النفس : ٣١٢/١

«هیچ ایمانی مانند حیاء نیست .»

٤١- عن امیر المومنین : لا ایمان کالحیاء و الصبر.

نهج البلاغه ، حکمت : ١٠٩، ص ١١٣٩، و نیز نزهه الناظر و تنبیه الخاطر: ص ١٣

«هیچ ایمانی مانند حیاء و صبر نیست .»

٤٢- عن الصیقل : کنت عند ابی عبد اللّه جالسا، فبعث غلاما عجمیا فی حاجه الی رجل ، فانطلق ثم رجع فجعل ابو عبداللّه یستفهمه الجواب و جعل الغلام لا یفهمه مرارا. قال : فلما رایته لایتعبر لسانه و لا یفهمه ظننت انه سیغضب علیه . قال : و احد النظر الیه ثم قال : اما و اللّه لئن کنت عیی اللسان فما انت بعیی القلب . ثم قال : ان الحیاء و العفاف و العیّ - عی اللسان لا عی القلب - من الایمان ، و الفحش و البذا و السلاطه من النفاق .

بحار الانوار: ٦١/٤٧ از الزهد: ص ١٠ (٤٤)

شخصی با اسم صیقل می گوید: «در پیشگاه حضرت امام صادق نشسته بودم . آن حضرت غلام و خدمتکار خود را که غیر عرب بود برای کاری نزد مردی فرستادند. غلام رفت و بعد از مدتی برگشت . حضرت چند مرتبه درباره نتیجه و جواب کار پرسیدند و او در هر بار مقصود حضرت را نمی فهمید و نمی توانست پاسخ دهد. من وقتی دیدم که او درست نمی فهمد و نمی تواند خوب جواب و توضیح بدهد، پنداشتم که حضرت از او حتما بخشم خواهند آمد. لکن آن حضرت چشم خود را به سوی او دوختند و بعد فرمودند: بله ، به خداوند سوگند تو اگر در حرف زدن درمانده ای ولی قلب و روحت وامانده و ناتوان نیست . سپس فرمودند: بدرستیکه «حیاء» و «عفاف» و «بستگی و واماندگی زبان» از ایمان است و «وقاحت» و «زشتی و هرزگی» و «دراز زبانی و پر رویی در سخن» از نفاق و دوروئی است .»

٤٣- عن المعصوم : الحیاء من الایمان (٤٥) ؛ فمن لا حیاء له ، لا خیر فیه و لا ایمان له .

ارشاد القلوب : ص ١٠١

«حیاء از ایمان است ؛ پس کسی که حیاء ندارد نه خیر و خوبی در او هست و نه ایمان دارد.»

٤٤- عن رسول اللّه :الحیاء شعبه من الایمان ؛ و لا ایمان لمن لا حیاء له .

مجموعه ورام : ص ٣٥٢

«حیاء پاره های از ایمان است ، و ایمان نیست برای کسی که حیاء ندارد.»

٤٥- عن رسول اللّه : الحیاء و الایمان کله فی قرن واحد، فاذا سلب احدهما اتبعه الاخر.

معانی الاخبار: ص ٤١٠. و نیز کافی : ص ١٠٦/٢ و غرر: ٧/٢

«حیا و ایمان همه در یك ریسمان اند، پس اگر یکی از آن دو گرفته و ربوده شود دیگری هم بدنبال آن می رود.»

٤٦- عن رسول اللّه : قله الحیاء کفر.

مکارم الاخلاق ابن ابی الدنیا: ص ٧٤ و ص ٩١

«کمی حیاء کفر و بی دینی است .»

٤٧- عن امیر المؤ منین : کثره حیاء الرجل ، دلیل ایمانه .»

غرر الحکم : ٥٩٠/٤

«حیاء زیاد مرد، گواه و نشانه ایمان اوست .»

و نیز در بعضی از فرمایشات حضرت امام حسن مجتبی خطاب به اصحاب بی وفا و دنیازده خود و بعضی از نااهلان ، این تعابیر رسیده است :

یا عجبا من قوم لاحیاء لهم و لا دین ؟؛ فانت یا قلیل الحیاء و الدین (٤٦)

٤٨- کنا مع النبی فذکر عنده الحیاء؛ فقالوا: یا رسول اللّه ؟ الحیاء من الدین ؟ فقال رسول اللّه :بل هو الدین کله .

الترغیب و الترهیب : ٢٥٦/٣؛ مکارم الاخلاق ابن ابی الدنیا: ص ٧٧

«در خدمت پیامبر اکرم بودیم . در حضورشان از حیاء صحبت شد و از آن حضرت پرسیدند که آیا حیاء جزء دین است ؟ حضرت فرمودند: بلکه حیاء تمام دین است .»

٤٩- عن امیر المؤ منین : ان المومن لیستحیی اذا مضی له عمل فی غیر ما عقد علیه ایمانه .

غرر الحکم : ٥٠٨/٢

«براستی انسان با ایمان حتما شرم می کند از اینکه کاری از او سرزند که بر خلاف وظیفه و پیمان ایمانی او باشد.»

از روایت ذیل استفاده می شود که با نبود حیاء دین هم نتیجه تمامی ندارد:

۵۰- عن امیر المؤ منین : من لم ینصفك منه حیاوه لم ینصفکم منه دینه .

غرر الحکم : ٤١٨/٥

«هر کس حیاء و شرمش باعث انصاف و رفتار عادلانه با تو نشود، دین او هم چین اثری ندارد.»

شرم از اثر عقل و اصل دین است دین نیست ترا گر ترا حیا نیست .

دیوان ناصر خسرو: ص ٦٢

ج) کمال ایمان :

۵۱- عن رسول اللّه : لا یکمل المومن ایمانه حتی یحتوی علی مائه و ثلاث خصال :... الفه التقی و حلفه الحیاء.

مستدرك الوسائل : ١٧٩/١١ از التمحیص : ص ٧٤

«ایمان مومن تمام نمی شود تا اینکه دارای ۱۰۳ صفت گردد: یکی اینکه همدم او تقوی باشد، و دیگر اینکه متّحد و هم پیمان او حیاء گردد....» (٤٧)

۵۲- عن الامام الصادق (ع) : اربع من کن فیه ، کمل ایمانه و ان کان من قرنه الی قدمه ذنوبا لم ینقصه ذلك . قال : هی الصدق ، و ادا المانه و الحیاء، و حسن الخلق .

کافی : ٩٩/٢؛ تهذیب الاحکام : ٣٥٠/٦؛ امالی مرحوم شیخ طوسی : ص ٤٤

«چهار امر است که اگر در کسی باشد ایمانش صحیح و تمام می شود و اگر هم از سر تا پایش گناه باشد، از آن نمی کاهد (چون باعث ریزش گناه و تبدیل به حسنات می گردد) : راستی ، پرداخت امانت ، حیاء، خلق نیکو.» (٤٨)

۵۳- عن الامام الصادق (ع) : خمس خصال من لم تکن فیه خصله منها فلیس فیه کثیر مستمتع : اولها الوفاء، و الثانیه التدبیر، و الثالثه الحیاء، و الرابعه حسن الخلق ، و الخامسه و هی تجمع هذه الخصال : الحریه .

بحار النوار: ١٩٧/٧٥ از خصال : ١٩٧/١

«پنج صفت است که اگر در کسی یکی از آنها نباشد بهره دستی ندارد: اول آن ها وفاست . دوم تدبیر (اندیشه کردن در عاقبت کار) ، سوم حیاء، چهارم خلق نیکو، پنجم که در برگیرنده همه این صفات است ، آزاد مردی است .»

گفتار دوّم : گوهر ممتاز

الف) مهتر و سرآمد مکارم :

٥٤- قال الامام الصادق (ع) لداود بن سرحان : یا داود! ان خصال المکارم بعضها مقید ببعض ، یقسمها اللّه حیث یشا؛ تکون فی الرجل و لا تکون فی ابنه و تکون فی العبد و لا تکون فی سیده : صدق الحدیث ، و صدق الناس ، و اعطاء السائل ، و المکافاه بالصنائع ، و ادا الامانه ، و صله الرحم ، و التودد الی الجار و الصاحب ، و قری الضیف ، و راسهن الحیاء.

بحار الانوار: ٣٧٥/٦٦ و ٤٨٥/٧٢ از امالی مرحوم شیخ طوسی : ص ٣٠١ (٤٩)

«حضرت امام صادق (ع) به داود بن سرحان فرمودند: ای داود! بدستیکه خوی و عادتهای بزرگ و جوانمردانه بعضی وابسته به بعضی دیگرند. خداوند آن ها را بر حسب خواست خود تقسیم و روزی کرده است . گاهی در مرد هست ولی در پسرش نیست و گاهی در بنده و مملوك هست و در مولایش یافت نمی شود. این صفات عبارتند از: راستی در گفتار، درستکاری با مردم ، تقدیم به حاجتمند و گدا، عوض و پاداش به نیکی ، پرداخت امانت ، ارتباط با خویشاوندان ، دوستی و محبت به همسایه به رفیق و همراه ، پذیرایی نیکو از مهمان . و سرور و مهتر همه اینها حیاء و شرم است .»

٥٥- عن الامام الصادق (ع) : انا لنحب من کان عاقلا فهما فقیها حلیما مداریا صبورا صدوقا و فیا. ان الله عزوجل خص الانبیا بمکارم الاخلاق . فمن کانت فیه فلیحمد اللّه علی ذلك و من لم تکن فیه فلیتضرع الی اللّه عزوجل و لیساله ایاها، قال : قلت : جعلت فداك و ما هن ؟ قال : هن الورع و القناعه و الصبر و الشکر و الحلم و الحیاء و السخاء و الشجاعه و الغیره و البر و صدق الحدیث و اداء الامانه .

بحار الانوار: ٣٧٤/٦٧ از کافی :٥٦/٢ (٥٠)

حضرت اما صادق (ع) فرمودند: ما واقعا دوست می داریم کسی را که عاقل ، زود فهم ، فقیه (دریابنده و آگاه) ، بردبار، اهل مدارا و سازگاری ، پر شکیب ، همیشه راستگو، وفادار و خوش قول باشد. خداوند عزوجل پیامبران را به مکارم اخلاق برگزیده کرد؛ پس هرکس این اوصاف در او هست ، خداوند را بر این عمت حمد و ستایش کند و هر کس در او نیست ، بسوی خداوند زاری نماید و حتما از او بخواهد. راوی عرض کرد: فدایت شوم ! این اوصاف بزرگ و جوانمردانه چیست ؟ حضرت فرمودند: آنها عبارتند از: ورع و پرهیزگاری ، قناعت و بسنده کردن ، صبر و شکیبایی ، شکر و سپایگذاری ، حلم و بردباری ، حیاء و شرم ، سخاوت و بخشندگی ، شجاعت و دلیری ، غیرت و نگاهداری آبرو و ناموس ، برّ و نیکوئی ، داست گفتاری ، و پرداخت امانت .»

٥٦- عن امیر المومنین (ع) : ... و توتخ منهم اهل التربه و الحیاء من اهل البیوتات الصالحه ، و القدم فی الاسلام المتقدمه ، فانهم اکرم اخلاقا، و اصح اعرضا، و اقل فی المطامع اشرافا، و ابلغ فی عواقب الامور نظرا.

نهج البلاغه ، نامه : ٥٣، ص ١٠١١

«حضرت امیر المومنین (ع) در پیمان و نامه خود به جناب مالك اشتر می فرمایند: از میان کارگزاران خود احبان تجربه و حیاء از خاندان بزرگ و نیك و پیش قدم و سابقه دار در اسلام را مورد توجه قرار بده و به خیر و صواب آنها امید و نظر بیشتری داشته باشد. چون آنها از نظر اخلاق ، گرامی و شریف تر، و از نظر آبرو و ناموس ، پاك و سالم تر و نسبت به توقّعات و چشم داشت دنیا، کم اطّلاع تر و از جهت نگریستن در نتیجه و پایان کار، رسا و دقیق ترند.»

ب) منشاء هر زیبایی و خوبی :

۵۷- من کتاب امیر المومنین (ع) الی ابنه الحسن بن علی (ع) : و الحیاء سبب الی کل جمیل . بحار الانوار: ۲۳۰/۷٤ از تحف العقول : ص ۸۰

«از نامه حضرت امیر المومنین (ع) به فرزند گرامی شان امام حسن مجتبی (ع) : حیاء و شرم راهی بسوی هر زیبایی و نیکوئی است .»

۵۸- عن امیر المومنین (ع) : الحیاء مفتاح کل الخیر.

غرر الحکم : ۹۳/۱

«حیاء بازکننده همه خوبی ها و نیکوئی هاست .»

ج) بهترین نهاد:

۵۹- عن امیر المومنین (ع) : لا شیمه کالحیاء.

غرر الحکم : ۳٥٤/٦

«هیچ هوی و سرشتی به خوبی حیاء نیست .»

٦۰- عن امیر المومنین (ع) : الحیاء تمام الکرم و احسن الشیم .

غرر الحکم : ۳٥۳/۱

«حیاء حد کمال بزرگی و ارجمندی و بهترین عادت و خصلت است .»

د) نیکوی همیشگی :

٦۱- عن رسول اللّه : الحیاء خیر کله .

معانی الاخبار: ص ٤۰۹، و نیز مصباح الشریعه : ص ٦۳

«حیاء تمامش مرغوب و خوب است .»

٦۲- عن رسول اللّه : حیاء لا یاتی الا بخیر.

الترغیب و الترهیب : ۲٥٥/۳؛ کنز العمال : ۱۲۳/۳؛ صحیح بهاری : ۱۰۰/۷

«حیاء نصیب و فایده نمی دهد مگر هوبی و بیکوئی را.»

٦۳- عن رسول اللّه (ص) : ما کان الفحش فی شی قط لا شانه و لا کان الحیاء فی شی الا زانه .

امالی مرح .م شیخ مفید: ص ۱۰۷، و نیز مشکاه الانوار: ص ۲۳٤

«حیاء و شرم در چیزی هرگز وجود پیدا نمی کند مگر اینکه آن را زینت و فروغ می دهد. و وقاحت و بی پردگی در چیزی هرگز موجود نمی شود جز اینکه آن را زشت و رسوا می سازد.»

٦٤- مرّ رسول اللّه برجل من الانصار و هو یعظ اخاه فی الحیاء؛ فقال به رسول اللّه (ص) : دهه فان الحیاء من الایمان .

کنز العمال : ج ٣، ص ١٢٣ و ص ٧٠٦ (٥١)

«پیامبر گرامی اسلام بر مردی از انصار گذشتند که برادرش را به جهت (زیاده روی در مورد) حیاء نصیحت می کرد. حضرت به او فرمودند: او را رها کن و به حال خود واگذار؛ بدرستیکه حیاء از ایمان است .»

٦٥- عن رسول اللّه : لا تقولوا افسده الحیاء لو قلتم اصلحه الحیاء لصدقتم .

کنز العمال ١٢٧/٣، مکارم الاخلاق ابن ابی الدنیا: ص ٦٩.

«نگوئید فلانی (حارثه بن نعمان) را، حیاء تباه نمود؛ اگر بگوئید حیاء او را درست و بسامان کرده است ، حتما راست گفته اید.»

٦٦- عن الامام باقر(ع) : ان اللّه عزوجل یحب الحیی الحلیم .

کافی : ١١٢/٢

«بدرستیکه خداوند عزوجل دوست می دارد کسی را که حیاء و بردباری در او پابرجا و همیشگی است .»

گفتار سوّم : پوشش معنوی

حیاء یك نیروی بازدارنده روحی است که از ظهور و انتقال زشتیهای درون و آثار ناپسند آن به عالم بیرون جلوگیری می کند، و همانند پوششی صاحب خود را از صورت زیبا و نیکویی برخوردار می سازد.

الف) بهترین پوشش دین :

٦٧- عن امیر المومنین (ع) : احسن ملا بس الدین الحیاء.

غرر الحکم : ٣٩٨/٢

«بهترین پوشش های دین ، حیاء و شرم است .»

٦٨- عن رسول اللّه : الا ان مثل هذا الدین کمثل شجره ثابته ؛ الایمان اصلها و الزکاه فرعها، و الصلاة ماوها، و الصیام عروقها، و حسن الخلق ورقها، و الاخاه فی الدین لقاحها، و الحیاء لحاوها، و الکف عن محارم اللّه ثمرتها، فکما لا تکمل اشجره الا بثمره طیبه ، کذلك با یکمل الایمان لا بالکف عن محارم اللّه .

مستدرك الوسائل : ٢٧٩/١١ از جامع الاخبار: ص ١٠٨

«آگاه باشید! بدرستیکه نمونه این دین ، مانند درخت محکم و استواری است که ایمان تنه آن ، زکات شاخه آن ، نماز آب (طراوت و حیات) آن ، روزه ریشه های آن ؛ خوش خلقی برگ آن ، دوستی و برادری دینی ماده باروری آن ، حیاء پوست آن و خود نگهداری و دست کشیدن از حرام های خداوند میوه آن درخت است . پس همانطور که درخت به نتیجه و کمال نمی رسد مگر با میوه و حاصل پاکیزه ، ایمان هم درست و تمام نمی گردد مگر با پرهیز از حرام های خداوند.»

٦٩- عن الامام الصادق (ع) : قال رسول اللّه (ص) : الاسلام عریان ، فلباسه الحیاء و زینته الوقار و مروءته العمل الصالح و عماده الورع . و لکل شی اساس و اساس الاسلام حبنا اهل البیت .

کافی : ٤٦/٢ (٥٢)

«اسلام شبیه انسان برهنه است که پوشش و لباس او حیاء، آرایش و زیبایی او وقار و سنگینی ، مردانگی و جوانمردی او عمل نیکو و صالح ، و تکیه گاه او ورع است . و برای هر چیزی شالوده و اصل و بنیادی است و اصل و بنیاد اسلام ، دوستی ما اهل بیت است .»

ب) پرده پوش عیب ها و کاستی ها:

٧٠) عن امیر المومنین : من کساه الحیاء ثوبه لم یر الناس عیبه .

نهج البلاغه ، حکمت : ٢١٤، ص ١١٨٥ (٥٣)

«هر کس حیاء، جامه خود را به او پوشانید، مردم خطا و نقص او را نمی بینند.»

علاوه بر «لباس» و «دثار» و «ثوب» و «لحا» که در روایات فوق برای بیان صفت پوششی حیاء از آن ها استفاده شده است ، مفاهیم دیگری هم بکار رفته است ، مثل «سربال» که پوششی است برای ستر بدن :

٧١- عن امیر المومنین : تسربل الحیاء و ادرع الوفا و احفظ الاخا و اقلل محادثه النسا یکمل بك السناء.

غرر الحکم : ٣٠١/٣

«شرم و حیاء را پیراهن خود کن ، و وفا و خوش قولی را زره خود قرار ده و برادری را نگهدار و گفتگوی با زنان را کم کن ، تا رفعت و بلندی برای تو زیاد و تمام شود.»

و همین طور «جلباب» که پوشش سر و سینه است :

٧٢- عن امیر المومنین : الکیس من تجلب الحیاء و ادرع الحلم .

غرر الحکم : ١٦٢/٢

«زیرك کسی است که حیاء را پوشش و حفاظ خود نماید و حلم و بردباری را زره قرار دهد.»

و نیز «قناع» که پوشش سر است :

٧٣- عن علی بن الحسین زین العابدین : اللهم ارحم من اکتنفته سیئاته و احاطت به خطیئاته ،... ارحم

من القی عن راسه قناع الحیاء و حسر عن ذراعیه جلباب الاتقیاء....

بحار الانوار: ۱۸۵/۹۱

«خداوندا! مهربانی و شفقت فرما به کسی که زشتی و بدی هایش او را در برگرفته و اشتباهاتش وی را محاصره کرده است . ببخش کسی را که از سر خود پوشش حیاء را به دور افکنده و دست و بازوی خود را از لباس اهل تقوی برهنه کرده است .»

حیاء گر چه بر تمام اعضاء انسان اثر دارد ولی همانطور که گذشت نشانه آن بر سر و روی آشکارتر است .

در ضمن مباحث آینده جلوه های دیگری از اهمیت حیاء بیان می شود انشاءاللّه .

فصل دوّم : مذمّت و نکوهش بی حیایی

۷۴- عن الامام السّجاد(ع) : اللّهم .. و اعوذبك من دعاء محجوب ، و رجاء مکذوب ، و حیاء مسلوب ، و احتجاج مغلوب و رای غیر مصیب .

بحار الانوار: ۱۵۶/۹۱

«خداوندا! پناه می برم به تو از خواندن و تقاضای بازداشته شده ، و امید و توقّع به واقع نرسیده ، و حیاء و شرم ربوده و گرفته شده ، و اقامه دلیل و برهان شکست خورده ، و نظر و اندیشه به خطا رفته .»

پیشتر بیان شد که اصل حیاء به عنوان یك فضیلت و ارزش ، در ذات و فطرت هر انسانی نهاده شده و از ارزش جاودانگی برخوردار است . ولی نگاهداری و شکوفایی آن نیازمند تلاش و مواظبت است ، و گاه بر اثر آمیزش با فجور و بدی ها، پنهان و پوشیده و بی خاصیت می گردد.

اکنون روایات این فل را تحت عناوینی مربوط به نشانه ها و آثار سوء بی حیایی و کم شرمی ، ذکر می کنیم .

الف) نشانه بهره شیطان در وقت سرشت :

۷۵- عن امیرالمومنین (ع) : قال رسول اللّه (ص) : ان اللّه حرم الجنه علی کل فحاش بذی ، قلیل الحیاء لا یبالی ما قال و لا ما قیل له ؛ فانك ان فتشته لم تجده لا لغیه او شرك شیطان . فقیل یا رسول اللّه ! و فی الناس شرك شیطان ؟ فقال رسول اللّه (ص) : اما تقرا قول اللّه عزوجل : «و شارکهم فی الاموال و الاولاد» (٥٤)

بحار: ۲۰۶/۶۰ از کافی : ۳۲۳/۲ (۵۵)

«بدرستیکه خداوند، بهشت را ممنوع کرده است بر هر زشت کا زشت گفتار کم حیاء، که نسبت به آنچه می گوید یا درباره او می گویند، باك و پروائی ندارد. تو اگر وضع او را بررسی کنی ، او را یا ولد نامشروع می یابی و یا به دخالت شیطان در وقت انعقاد نطفه او پی می بری . به حضرت عرض شد که آیا شیطان در خلقت و تکوین انسان هم شریك می شود؟ آن حضرت فرمودند: آیا کلام خداوند

عزوجل را در قرآن نخوانده ای که می فرماید: «و در دارایی ها و فرزندانشان شرکت بجوی .»

٧٦- عن رسول اللّه (ص) : یاتی علی الناس زمان یشارکهم الشیاطین فی اولادهم . قیل : و کائن ذلك یا رسول اللّه ؟ قال : نعم . قالوا: و کیف نعرف اولادنا من اولادهم ؟ قال : بقله الحیاء و قله الرحمه .

کنز العمال : ص ١٢٦/٣

«بر مردم زمانی می آید که شیطان ها در فرزندانشان با آنها شریك می شوند. به حضرت عرض شد که آیا در زمان ما چنین چیزی واقع شده است ؟ فرمودند: بله . عرض کردند: پس چگونه فرزندانمان را از آن فرزندان شیطانی تشخیص دهیم ؟ فرمودند: با کمی حیاء و کمی رحمت و مهربانی .

ب) ریشه شقاوت و بدبختی :

٧٧- عن رسول اللّه : اول ما ینزع من العبد الحیاء فیصیر ما قتا ممقتا؛ ثم ینزع اللّه منه الامانه ، فیصیر خائنا مخونا؛ ثن ینزع اللّه منه الرحمه ، فیصیر فظا غلیظا، و یخلع دین الاسلام من عنقه فیصیر شیطانا لعینا ملعونا.

الاختصاص : ص ٢٤٨، و نیز کنز العمال :١٢٦/٣ (٥٦)

«اول چیزی که از بنده (به علت استحقاق نابودی و غضب الهی بر او) گرفته و سلب می شود، حیاء است . پس در نتیجه آن ، دیگران را به دشمنی می گیرد و نیز مورد دشمنی و مبغوض دیگران واقع می شود. سپس خداوند راستی و درستکاری را از او می برد و بر اثر آن ، خود اهل خیانت و دغل می شود و دیگران را هم به خیانت و ناراستی متّهم می کند. سپس خداوند رحمت و مهربانی را از او بیرون می کند که در نتیجه درشت خوی و سخت دل می گردد و آئین و جامه اسلام از وجود او کنده می شود و سرانجام شیطانی نفرین شده ، رانده و دور شده از رحمت الهی می گردد.»

ج) آزاد کننده هر بدی :

٧٨- عن الامام الرضا عن آبائه ان رسول اللّه قال : لم یبق من امثال الانبیاء الا قول الناس : اذا لم تستحی فاصنع ما شئت .

بحار: ٣٣٣/٦٨ از عیون اخبار الرضا: ٦١/٢ و از امالی مرحوم شیخ صدوق : ص ٤١٢ (٥٧)

از حکمت ها و مثل های پیامبران گذشته چیزی بر جام نمانده است مگر این گفته مردم : «اگر شرم و حیاء نکردی پس هر چه می خواهی انجام ده .» (٥٨)

د) بردارنده حرمت انسانی :

٧٩- عن رسول اللّه : من القی جلباب الحیاء لا غیبه له .

بحار الانوار: ١٤٩/٧٤ از تحف العقول : ص ٤٤: مکارم الاخلاق ابن ابی الدنیا: ص ٨٧

«کسی که پوشش و حفاظ حیاء را به دور افکند، غیبت ندارد.» (٥٩)

سه کس را شنیدم که غیبت رواست وز این در گذشتی چهارم خطاست . .. دوم پرده بر بی حیائی متن که خود می درد پرده بر خویشتن

بوستان سعدی : ص ١٦١

ه) سبب بی خیری :

٨٠- عن الامم الصاددق : ثلاث من لم تکن فیه فلا یرجی خیره ابدا: من لم یخش اللّه فی الغیب و لم برعو عند الشیب ، و لم یستحی من العیب .

وسائل الشیعه : ١٠٢/١٦ از امالی مرحوم شیخ صدوق : ص ٣٣٦ (٦٠)

«سه چیز است که اگر در کسی نباشد، خیر و خوبی اش مورد امید و انتظار نیست : کسی که از خداوند در نهان و خفا نترسد؛ و در وقت پیری از بدی و نادانی پشیمان نشده و دست نکشد؛ و از نقص و عیب شرم نداشته باشد.»

٨١- عن امیر المومنین : من لا حیاء له فلا خیر فیه .

غرر الحکم : ٢٦٤/٥

«کسی که حیاء ندارد، خیر و خوبی هم در او نیست .»

و) هدر دهنده اعمال :

٨٢- عن رسول اللّه : سته اشیاء تحبط الاعمال : اشتغال بعیوب الخلق ، و قسوه القلب ، و حب الدنیا، و قله الحیاء، و طول الامل ، و ظلم لا ینتهی (٦١)

کنز العمال : ٨٥/١٦

«شش چیز کارهای خوب انسان را باطل و بی نتیجه می کند: سرگرم بودن به بدی و نواقص مردم ، سخت دلی و بی عاطفه بودن ، دوستی دنیا، کمی حیاء، درازی و بلندی آرزو، و ستمی که تمام نشود.»

فصل سوّم : آثار حیاء

در این فصل به نتایج و فوائد اخلاقی و تربیتی که این شجره طیبه از خود به جای می گذارد، اشاره می کنیم :

الف) عفت :

٨٣- عن امیر المومنین : الحیاء قرین العفاف .

غرر الحکم : ١٥٢/١

«حیاء و شرم همنشین عفت است .»

٨٤- عن امیر المومنین : ثمره الحیاء العفه .

غرر الحکم : ٣٢٦/٣

«فایده و حاصل حیاء، عفت است .»

٨٥- عن امیر المومنین : سبب العفه الحیاء.

غرر الحکم : ١٢٢/٤

«علت و سرچشمه عفت حیاء است .»

٨٦- عن امیر المومنین : علی قدر الحیاء تکون العفه .

غرر الحکم : ٣١٢/٤

«به تناسب اندازه حیاء، عفت هم موجود می شود.»

اینجا مناسب است تعریفی هم برای عفّت بیان کنیم ؛ گر چه تحقق آن بحث طولانی می طلبد. عفّت عبارت است از خود نگهداری از تمایلات غیر شایسته و شهوات نفسانی . بنابراین قوام و استواری عفّت را باید در بستر شهوت ملاحظه نمود.

٨٧- عن الامام الجواد عن آبائه عن امیر المومنین : الفضائل اربعه اجناس : احدها الحکمه و قوامها فی الفکره ، و الثانی العفه و قوامها فی الشهوه ، و الثالث القوه و قوامها فی مالغضب ، و الرّابع العدل و قوامه فی اعتدال فوی النفس .

بحار الانوار: ٨١/٧٥ از کشف الغمه : ١٤٠/٣

«فضیلت و برتری ها چهار گونه است : یکی حکمت است که اصل و استواری آن در تامل و اندیشه است .دوم عفّت است که قوام و پایه اشت در شهوت است . سوم نیرو و توان است که پایداری و قوامش در خشم و غضب است ، چهارم عدل و برابری است که درستی آن در تناسب و میانه روی نیروهای نفس است .»

و چون بیشتر تمایلات شهوانی مربوط به شکم و فرج است عفّت هم غالباً در همین دو مورد اطلاق می شود. (٦٢)

٨٨- عن الامام الباقر: ما عبداللّه بشی افضل من عفه بطن و فرج .

کافی : ٧٩/٢

«خداوند به چیزی برتر از عفت و خود نگهداری نسبت به شکم و فرج ، بندگی و عبادت نمی شود.»

همچنین عفت ، در خصوص فرج و عمل چنسی کاربرد زیادی دارد. (٦٣)

و چون دنباله روی از شهوات و تمایلات ناشایست حیوانی خلاف مقام و شرافت انسان است ، رابطه عفت با حیاء به عنوان فایده و نتیجه آن روشن می شود.

۸۹- عن امیر المومنین : العفاف یصون النفس و ینزهها عن الدنایا.

غرر الحکم : ۱۰٦/۲

«عفیف بودن ، نفس را در امان می دارد و آن را از پستی و فرومایگی دور و پاك می کند.» (٦٤)

ب) حفظ از زشتی و بدی :

۹۰- ن امیر المومنین : الحیاء یصدّ عن فعل القبیح .

غرر الحکم : ۳٦٦/۱

«حیاء انسان را از کار زشت و ناپسند باز می دارد.»

ج) وقار:

۹۱- عن رسول اللّه : فتشعب من الحیاء الرّزانه ، و من الرّزانه المداومه علی الخیر.

بحار لاانوار: ۱۱۷/۱ از تحف العقول : ص ۱٦

«از حیاء، وقار و آرامی و آهستگی جدا و حاصل می شود. و از وقار و سنگینی نیز پایداری و ادامه بر خیر بدست می آید.»

۹۲- عن رسول اللّه : ان من الحیاء وقارا و ان من الحیاء سکینه .

موسوعه نضره النعیم : ص ۱۸۰٦ از صحیح بخاری : ۱۰۰/۷

«بدرستیکه از فوائد حیاء، وقار و سنگینی است ، و بدرستیکه از نتایج حیاء آرامش و طمانینه است .»

روایت ذیل ، شیوه عملی وقار و پیوند آن با حیاء را بیان می فرماید:

۹۳- عن رسول اللّه : و صفه العاقل ان یحلم عمن جهل علیه ، و یتجاوز عمن ظلمه و یتواضع لمن هو دونه ، و یسابق من فوقه فی طلب البر. و اذا عرضت له فتنه ، استعصم باللّه و امسك یده و لسانه ؛ و اذا رای فضیله انتهز بها، لا یفارقه الحیاء، و لا یبدو منه الحرص ، فتکك عشره خصال یعرف بها العاقل .

بحار الانوار: ۱۲۹/۱ از تحف العقول : ص ۲۹

«نشان و چگونگی عاقل آن است که در برابر کسی که بر او نادانی کند، بردبار است و از کسی که به او ستم روا دارد، گذشت می کند و نسبت به پائین تر از خود فروتن است و با بالاتر از خود در جستجوی نیکی رقابت دارد. وقتی بخواهد سخن گوید، اندیشه و تدبّر می کند؛ پس اگر خوب باشد سخن می گوید و بهره می برد (یا: فایده می رساند) ، و اگر بد باشد سخن نمی گوید و بی گزند می ماند و چون آزمایش و امتحانی برای او پیش آید، به خداوند پناه می برد و دست و زبانش را نگه می دارد و چون فضیلت و مزیتی ببیند، آن را غنیمت می شمارد و به تاءخیر نمی اندازد. حیاء از او جدا نمی گردد و حرص و زیاده جویی در او پیدا نمی شود. این ده صفت است که به وسیله آن عاقل شناخته می شود.» (٦٥)

د) هیبت و ابّهت :

شکوه ، رفعت و حرمت را می توان نتیجه طبیعی حیاء دانست . در فصل اول از این بخش ، بعضی از روایات ، حیاء را به عنوان پرده پوش عیوب انسان معرفی فرمود و نیز پوشش حیاء را مایه تکمیل سناء و زیادی رفعت و شکوه او بیان کرد. این خود یکی از ثمرات مهم حیاء است لکن پوشیده بودن عیب و نقص و بدی صاحبت حیاء از یك طرف و وقار و سنگینی او از طرف دیگر، هیبت و شکوهی برای او نزد دیگران ایجاد می کند که نتیجتاً باعث حیاء متقابل می شود.

جناب فرزدق در آن قصیده مشهور خود، در مدح و ستایش حضر علی بن الحسین امام زین العابدین این ویژگی را بسیار زیبا بیان نموده است :

یغضی حیاء و یغضی من مهابته فلا یکلم الا حین یتبسم .

الارشاد: ۵۱/۲

«حضرت امام زین العابدین چشمان خود را از روی حیاء فرو می گیرند و چشمان مردم هم از شکوه و جلال ایشان فرو خوابانیده می شود. و در نتیجه هیچ کس را یارای سخن گفتن نیست مگر وقتی که حضرتش لبخند و تبسّمی نمایند».

۹۴- عن امیر المومنین : قال اللّه عزوجل لیله المعراج : یا احمد! فمن عمل برضای الزمه ثلاث حضال ... و البسه الحیاء حتی یستحیی منه الخلق کلهم .

بحار الانوار: ۲۹/۷۴ از ارشاد القلوب : ص ۱۸۲

«خداوند عزوجل در شب معراج به پیامبر گرامی اش فرمود: هر کس بر طبق خشنودی و پسند من رفتار کند، سه ویژگی و صفت را پیوسته و همراه او می کنم . از جمله اینکه حیاء را پوشش او قرار می دهم به طوریکه تمام مردم از او شرم می کنند.»

بخش سوم : فراگیری حیاء

ه) فوائد دیگر:

۹۵- عن رسول اللّه : و اما الحیاء فیتشعّب منه اللّین و الرافه و المراقبه للّه فی السرّ و العانیه ، و السلامه و اجتناب الشرّ و البشاشه و السماحه و الظفر و حسن الثنا علی المر فی الناس . فهذا ما اصاب العاقل بالحیاء، فطوبی لمن قبل نصیحه اللّه و خاف فضیحته .

بحار الانوار: ۱۱۸/۱ از تحف العقول : ص ۱۸ (٦٦)

«و از حیاء نتیجه و حاصل می شود نرمی و لطافت ، مهربانی زیاد، مواظبت و حراست از امر خداوند در پنهان و آشکار، بی گزندی و سلامت ، پرهیز و دوری جستن از بدی ، خرمی و گشاده رویی ، جوانمردی و سخاوت ، پیروزی و کامابی ، و ستایش و تعریف نیکو در میان مردم . این ها فوایدی است که انسان عاقل به وسیله حیاء به آن می رسد؛ پس خوشا بحال کسی که اندرزهای خداوند را بپذیرد و از پرده برداری و رسوا ساختنش بهراسد.»

فصل چهارم : حیاء و حرمان

شرم و حجاب ما را، در پیچ و تاب دارد خون خوردن است کارش ، تیغی که آب دارد

دیوان صائب تبریزی : ۶۲۲/۱

بُعد حیوانی انسان ، همراه با وساوس شیطان و فریبندگی دنیا، در رسیدن به مراد و تمایلات خود، زمنیه آماده و راحتی را داراست ، لکن بیشتر فضایل و کمالات انسانی از آزادی و توسعه آن جلوگیری می کند.

جنبه روحانی و ملکوتی انسان ، در مسیر هدایت امیال و درستی خواسته های شهوانی غالباً با روش پرهیز و محدودیت عمل می کند. و در این میان حیاء گذشته از این صفت بازدارندگی ، که رسم غالب فضائل اخلاقی است ، دارای طبیعت محروم کننده ویّژه ای است که گاهی صاحبش را حتی از رسیدن به امور غیر نفسانی هم ناکم می کند.

۹۶- عن امیر المؤ منین (ع) :قرنت الهیبه باخیبه و الحیاء بالحرمان ، و الفرصع تمر مر السحاب ، فانتهزوا فرص الخیر.

نهج البلاغه ، حکمت : ۲۰، ص ۱۰۹۶

«شکوه و جلال با ناامیدی و شکست همراه است ، و شرم و حیاء با محرومیّت و بی بهرگی پیوسته . و وقت و مجال های مناسب مانند گذر ابرها سپری می شود؛ پس وقت های خوب را غنیمت شمرید.» (۶۷)

روایت ذیل محرومیت فوق را بیشتر تبیین می کند:

۹۷- ان معاویه سال الحسن (ع) ان یصعد المنبر و ینتسب ، فصعد فحمد اللّه و اثنی علیه . ثم قال : ایها الناس ! من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فسابین له نفسی ، بلدی مکه و منی و انا ابن المروه و الصفا، و انا ابن النبی المصطفی ، و انا ابن من علا الجبال الرواسی ، و انا ابن من کسا محاسن وجهه الحیاء، انا ابن فاطمه سیده النساء، انا ابن قلیلات العیوب نقیات الجیوب .

بحار الانوار: ۳۵۶/۴۳ از مناقب : ۱۶/۴

«معاویه از حضرت امام حسن (ع) درخواست کرد که بر منبر روند و خویشی و نسبت خود را بیان کنند. حضرت هم به بالای منبر رفتند؛ حمد و ستایش خداوند را نموده و سپس فرمودند: ای مردم ! هر کس مرا می شناسد که می داند و کسی که مرا نمی شناسد، خودم را برای او معرّفی و بیان می کنم : سرزمین و خانه من مکه و منی است و من هم فرزند مروه و صفا هستم ؛ من فرزند پیامبر برگزیده خداوندم ؛ من فرزند کسی هستم که بر کوه های محکم و استوار بلندی یافت و من فرزند کسی هستم که نیکویی وجود و فرغ زیبائی هایش را، شرم و حیاء پوشانید و آشکار نساخت ؛ من فرزند حضرت فاطمه برترین زنان هستم ؛ من فرزند خاندانی هستم که کم نقص و امین و خالص و پاکدل اند.»

و نیز در مباحث فقهی چنین روایتی وارد شده است :

۹۸- عن رسول اللّه (ص) : ما اخذ بسوط الحیاء فهو حرام .

شرح الازهار: ۳۰۲/۳

«آنچه با تازیانه حیاء گرفته شود، نامشروع و غیر جایز است .»

در بغضی از روایات از این حالت ، تعبیر به آفت شده است :

۹۹- عن امیر المؤ منین (ع) : لکل شی آفه و آفه العلم النیسان ، و آفه العباده الریا، و آفه اللب العجل ، و آفه النجابه الکبر، و آفه الظرف الصلف ، و آفه الجود السرف ، و آفه الحیاء الضعف ، و آفه الحلم الذل ، و آفه الجلد الفحش .

کنز العمال : ۲۰٤/۱٦

«برای هر چیز آسیب و آفتی است .آسیب دانایی فراموشی است ، آفت بندگی و طاعت ، خود نمایی و تظاهر است ؛ بلای عقل و خرد ناب ، خود پسندی و بالیدن است ؛ و گزند اصالت و شرافت نژاد، کبر و خود بزرگ بینی است ؛ آسیب زیرکی و کیاست ، پر ادعایی و لاف زدن است ؛ و بلای بخشش و دست بازی ، زیاده روی و ولخرجی است ؛ و آفت حیاء، سستی و ناتوانی است ، و گزند بردباری ، خواری و زیردستی است ؛ و آسیب چابکی و پر طاقتی ، سفتی و سختی و ستم کردن است .»

در ابتدای این نوشتار هم گذشت که برخی برای ارجاع دو معنای «حیاء» و «حیات» به هم ، از همین راه پیش آمده اند که انکسار و محرومیّت و ضعفی که از ناحیه حیاء حاصل می شود، از حیات انسان می کاهد و زندگی را برای او کوتاه می کند. (٦٨)

نظام الدین زاکانی در این باره می گوید:

«خود روشن است که صاحب حیاء از همه نعمت ها محروم باشد و از اکتساب جاه و اقتناء مال قاصر. حیاء پیوسته میان او و مرادات او مانعی عظیم و حجابی غلیظ شده ، همواره بر بخت و طالع خود گریان باشد. گریه ابر را که حیاء گفته اند از اینجا گرفته اند.» (٦٩)

البته این کلام حمل بر مبالغه می شود ولی یادآوری این نکته مفید است که ویژگی حرمان و بازدارندگی در بیشتر فضائل اخلاقی وجود دارد. قید و محدودیّتی که دستورات اخلاقی اسلام برای هر پایبندی ایجاد می کند، امری است روشن و بدیهی و سیره عملی پیشوایان دین بهترین شاهد آن است .

التزام به دستورات دین و قبول محرومیّت های ناشی از آن در تاریخ اسلام ، بخصوص شیعه ، آن قدر فراوان است که آدمی بسیاری زا شکست های ظاهری را برخاسته از آن می یابد؛ گر چه از طرف دیگر بی شك یکی از علل استحکام و استواری این شجره طیبه می باشد.

گروهی به جهت همین نامرادی و ضعف ناشی از حیاء، قائل به حیاء مذموم شده اند. حتی از ظاهر بعضی از عبارات استفاده می شود که اصلا این جهت محرومیت از تعریف و محدوده حیاء خارج است !.

مثلا مرحوم بغدادی در تعریف حیاء می گوید: « حد الحیاء: التوسط بین الفحه و الانحصار. (۷۰)

لکن مباحث گذشته ناتمامی این اقول را روشن نموده است .

فصل پنجم : مواردی که نباید حیاء کرد

با نگاهی دوباره به تعریف حیاء و خیر بودن همیشگی آن ، این پرسش مطرح می شود که چرا در روایات نسبت به بعضی موارد از حیاء کردن منع شده است ؟

پاسخ آن است که این روایات مانعه از دو دسته بیرون نیست : دسته اول روایاتی است که از حیاء نمودن منع نمی کند و به تعبیر منطقی منکر فراهم بودن موضوع حیاء نیست ؛ ولی توصیه می کند که حیاء نبایستی مانع از مصلحت مهمتر شود.

بهترین شاهد بر مضمون این دسته ، روایت ذیل است :

۱۰۰- عن امیر المؤ منین (ع) : لا تستحی من اعطاء القلیل ، فان الحرمان اقل منه .

نهج البلاغه ، حکمت ٦٤، ص ۱۱۱۵؛ غرر الحکم : ۲۸۳/٦

«از بخشش کم و اندك شرم نکن ، چون محروم و نومید کردن کمتر از آن است - و به شرمندگی سزاوارتر است -.»

قطعا مقصود روایت این نیست که در انفاق مال کم حیاء نکن ! خیر؛ خود ائمه در مظنّه اعطاء قلیل ، حیاء می فرمودند؛ بلکه تذکّر می دهد که این شرم نباید جلوی بخشش کم را بگیرد.

۱۰۱- عن علی بن الحسین زین العابدین : المومن سصمت لیسلم ، و ینطق لیغنم ، لا یحدث امانته الاصدقا، و لا یکتم شهادته من البعدا، و لا یعمل شیئا من الخیر ریاء و لا یترکه حیاء. ان زکی خاف مما یقولون یستغفر اللّه مما لایعلمون ، لایغره قول من جهله و یخاف احصاء ما عمله .

بحار الانوار: ۲۷۰/٦٤ از کافی : ۲۳۱/۲ (۷۱)

«مومن خاموش و ساکت می ماند تا بی گزند بماند، و سخن می گوید تا فایده برد. سرّ و امانت خود را با دوستان هم در میان نمی گذارد و شهادت و گواهی را از بیگانگان کتمان و نهان نمی سازد. چیزی از کار خوب را از روی خود نمایی انجام نمی دهد و به خاطر شرم و حیاء هم آن را رها نمی کند. اگر او را بستایند، از گفته های آنها می هراسد و نسبت به آنچه نمی دانند، از خداوند طلب آمرزش می کند. تعریف و سخن کسی که از حال و کردار او خبر ندارد، وی را نمی فریبد و از حساب و حفظ و ضبط آنچه کرده است ، ترس و پروا دارد.»

۱۰۲- عن الامام الصادق (ع) : ان موسی قال : یا رب تمر بی حالات استحیی ان اذکرك فیها فقال : یا موسی ! ذکری علی کل حال حسن .

تهذیب الاحکام : ۲۷/۱ (۷۲)

«حضرت موسی به خداوند متعال عرض کرد: ای پروردگارم ! بر من وضع و حالاتی می گذرد که در آن از ذکر و یاد تو شرم می کنم . خداوند متعال فرمود: ای موسی ! ذکر و یاد من در هر وقت و حالتی نیکوست .»

۱۰۳- عن امیر المؤ منین (ع) : و اللّه لقد رقعت مدرعتی هذه حتی استحییت من راقعها و لقد قال لی قائل : لا تنبذها عنك ؟ فقلت : اعزب عنی فعند الصباح یحمد القوم السری .

نهج البلاغه : خطبه ۱۵۹، ص ۵۱۲ (۷۳)

«بخدا سوگند آنقدر این جبه و لباسم را وصله زده ام که از دوزنده آن شرم می کنم . شخصی به من گفت : آیا آن را بعد از این همه وصله و پینه دور نمی اندازی ؟ به او گفتم : از من دور شو! هنگام صبح از مردم شب رو ستایش و قدردانی می شود.»

۱۰٤- و کان النبی یرقع ثوبه و یخصف نعله و یحلب شاته و یاکل مع العبید و یجلس علی الارض و یرکب الحمار و یردف ، و لا یمنعه الحیاء ان یحمل حاجته من السوق الی اهله ، و یصافح الغنی و الفقیر و لاینزع یده من ید احد حتی ینزعها.

وسائل الشیعه : ٥٤/٥ از ارشاد القلوب : ص ۱۰٤

«پیامبر اکرم لباس خود را وصله می زدند و کفششان را می دوختند و از گوسفندان خود شیر می دوشیدند و با بردگان غذا می خوردند و بر روی زمین می نشستند و بر دراز گوش سوار می شدند و (گاهی) کسی را هم با خود سوار می کردند (یا: و بر عقب ترك آن می نشستند) و شرم و حیاء آن حضرت را باز می داشت از این که لوازم زندگی را از بازار تهیه کنند و به منزل ببرند. با توانگر و بی چیز دست می دادند و دست خود را از دست هیچکس بیرون نمی کشیدند تا وقتی او دستش را بکشد.»

۱۰۵- عن ابی بصیر: قلت لابی عبداللّه : رحل کان له مال فذهب ، ثم عرض علیه الحج فاستحیی ؟ فقال : من عرض علیه الحج فاستحیی و لو علی حمار اجدع مقطوع الذنب فهو ممن یستطیع الحج .

بحار الانوار: ۱۰۹/۹٦ از محاسن : ۲۹٦/۱

«ابو بصیر به امام صادق (ع) عرض کرد: مردی دارایی داشت که از بین رفت ، سپس هزینه سفر حج ره او داده شد و وی از گرفتن آن حیاء نمود. امام فرمودند: هر کس مخارج سفر حج به او تقدیم شود و بتواند حتی بر الاغ گوش بریده و دم جدا سوار شود ولی شرم کند، او از کسانی است که برای حج مستطیع شده است .»

دسته دوّم روایاتی است که به نبود موضوع و جایگاه حیاء اشاره دارد و به این حقیقت توجه می دهد که کم رویی مذموم نباید شما را به اشتباه اندازد و جایی را که در واقع موضوع حیاء وجود ندارد، از موارد بکارگیری حیاء پنداشته شود.

در روایات تفسیری آمده است که وقتی خداوند متعال مثالهایی از ذباب (مگس) و عنکبوت زدند و درباره منافقین به داستان آتش و صاعقه نظیر آوردند (۷٤) کافران به طعنه و سرزنش پرداخته و وحی و آسمانی بودن قرآن را به تمسخر گرفتند. (۷۵)

در پاسخ به آنها، این آیه شریفه فرستاده شد:

ان اللّه لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضه فما فوقها فاما الذین آمنوا فیعلمون انه الحق من ربهم و اما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد اللّه بهذا مثلا یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و ما یضل به الا الفاسقین .

بقره (۲) ۲٦

«بدرستیکه خداوند از این که مثال به پشه و حتی بالاتر زا آن بزند، شرم نمی کند. پس در این بین کسانی که ایمان آورده اند، می دانند که آن حقیقتی است از طرف پروردگارشا؛ ولی کسانی که کفر ورزیده اند، می گویند: خداوند از این گونه مثال ها چه منظوری دارد؟ آری ! خداوند گروه زیادی را با آن گمراه و عده فراوانی را راهنمایی می کند و البته تنها تبهکاران را با آن گمراه می سازد.»

١٠٦- عن امیر المؤ منین (ع) : ثالث لا یستحیی منهن : خدمه الرجل ضیفه ، و قیامه عن مجلسه لابیه و معلمه ، و طلب لاحق و ان قل .

غرر الحکم : ٣٣٨/٣

«سه چیز است که از آنها نباید حیاء کرد: رسیدگی و مواظبت نسبت به مهیمان خود، برخاستن از جای خود برای پدر و آموزگار خود، طلب و خواستن حق اگر چه کم باشد.»

١٠٧- عن امیر المؤ منین (ع) : من استحیی من قول الحق فهو احمق .

غرر الحکم : ٣٣٩/٥

«کسی که از گفتن حق حیاء کند، او بی عقل است .»

١٠٨- عن الامام الصادق (ع) : من لم یستح من طلب الحلال خفت مونته ونعم اهله .

امالی مرحوم شیخ طوسی : ص ٧٢١

«کسی که از جستن روزی حلال حیاء نکند هزینه زندگی اش سبك و و خانواده اش خوشی پیدا می کنند.»

١٠٩- من وصایا لقمان الحکیم لابنه (ع) : یا بنی شاور الکبیر و لا تستحیی من مشاوره الصغیر.

الاختصاص : ص ٣٣٨

«یکی از سفارشات حضرت لقمان به فرزندشان این بود که فرمود: ای پسرکم ! با شخص بزرگ صلاح پرسی و کنکاش کن ، و از نظر خواستن و مشورت با خرد و کوچك شرم مکن .»

و در تاءئید این معنا، روایت ذیل هم مناسب است :

١١٠- عن امیر المومنین (ع) : لا تستصغرن عندك الرای الخطیر اذا اتاك به الرجل الحقیر.

غرر الحکم : ٢٨٧/٦

«نظر و رای بزرگ و مهم را در نزد خود کوچك بحساب نیاور وقتی مرد ناچیز و کوچی آن را به تو بدهد.»

١١١- عن امیر المومنین (ع) : و لا یستحین احد منکم اذا سئل عما لا یعلم ان یقول لااعلم و لایستحین احد اذا لم یعلم الشی ان یتعلمه .

نهج البلاغه : حکمت ٧٩، ص ١١٢٣ (٧٦)

«هیچکدام از شما وقتی از چیزی که نمی داند پرسیده شود، نباید از اینکه بگوید «نمی دانم» شرم کند و نیز هیچکس وقتی چیزی را نمی داند، نباید از یاد گرفتن آن حیاء کند.»

۱۱۲- عن الامام الصادق (ع) : یا بن النعمان ! لا تطلب العلم لثلاث : لترائی به ، و لا لتباهی به و لا لتمری . و لا تدعه لثلاث : رغبه فی الجهل ، و زهاده فی العلم ، و استحیاء من الناس .

بحار: ۲۹۲/۷۵ از تحف العقول : ۳۲٤

«از سفارشات حضرت امام صادق (ع) به محمد بن نعمان این است که : علم را برای سه چیز مجوی : برای خود نمایی با آن ، برای بالیدن به وسیله آن ، و برای جدال و ستیزه کردن . و به جهت سه چیز هم آن را رها نکن : نادانی خواستن ، بی رغبتی به دانستن ، و شرم از مردم .» (۷۷)

۱۱۳- عن الامام الصادق (ع) : من رق وجهه رق علمه .

بحار الانوار: ۳۳۰/٦۸ از کافی : ۱۰٦/۲

«کسی که از جستجوی علم و پرسیدن از دیگران به شرم آید، دانش او هم کم و ناچیز است .»

بخش سوم : فراگیری حیاء

۱۱٤- عن الامام الصادق (ع) : قال عیسی بن مریم - صلوات اللّه علیه - اذا قعد احدکم فی منزله فلیرخی علیه ستره ، فان الله تبارك و تعالی قسم الحیاء کما قسم الرزق .

بحار الانوار: ۳۳٤/٦۸ از قرب الاسناد: ص ٤٦

«حضرت عیسی صلوات اللّه علیه فرمود: وقتی یکی از شماها در سرای خود می نشیند، پوشش را بر خود بیندازد؛ چون خداوند تبارك و تعالی حیاء را بخش و قسمت فرموده است همانگونه که روزی را سهم سهم کرده است .»

از این تشبیه در روایت استفاده می شود که نعمت حیاء بهره هر کسی است و مانند روزی اصل وجود آن ضمانت شده است . لکن نگاهداری و باروری آن نیازمند طلب و خواستن است ؛ طلب و بدست آوردن اسباب و موجبات آن و پرهیز از موانع و بازدارنده ها.

فصل اول : عوامل و اسباب حیاء

الف) عقل ورزی و شناخت :

مهمترین عامل برانگیزنده حیاء در انسان ، شناخت ارزش و مقام اوست ؛ پس وقتی آن را یافت ، در حفظ حریمش می کوشد. و این شناخت به کمك نیروی عقل فراهم می گردد.

در خطبه این از حضرت امیر المومنین که به درخواست یکی از یارانشان به اسم همّام ایراد شد، از اوصاف و ویژگیهای مومن چنین بیان شده است :

۱۱۵- عن امیر المومنین (ع) : عقل فاستحیی .

کافی : ۲۲۹/۲

«یکی از نشانه های مومن آن است که عقل ورزی می کند و در نتیجه صاحب حیاء می گردد.»

۱۱٦- عن امیر المومنین (ع) : اعقل الناس احیاهم .

غرر الحکم : ۳۸۰/۲

«عاقل ترین مردم باحیاءترین آنان است .»

۱۱۷- عن رسول اللّه : و اما العلم فیتشعب منه .. الحیاء و ان کان صلفا.

بحار الانوار: ۱۱۸/۱ از تحف العقول : ۱۷، و نیز علل الشرایع : ص ۱۳۸/۱

«از علم و دانش جدا و حاصل می شود حیاء و شرم ، اگر چه صاحب آن گستاخ و لاف زن بوده باشد.»

اکنون درباره عقل روایاتی را از این منظر، تقدیم می کنیم :

۱۱۸- عن امیر المومنین (ع) : افضل حظ الرجل عقله ، ان ذل اعزه و ان سقط رفعه ، و ان ضل ارشده و ان تکلم سدده .

غرر الحکم : ٤۷۷/۲

«برترین بهره مرد عقل اوست . اگر خوار شود او را سرافراز و عزیز می کند و اگر بی اعتبار و زمین خورده گردد او را بلند می کند و اگر گمراه شود وی را به راه می آورد و اگر سخن بگوید او را به راستی و درستی توفیق می دهد.»

۱۱۹- عن امیر المومنین (ع) : من لا یعقل یعن و من یهن لا یوقر.

غرر الحکم : ۱۹۰/۵

«کسی که عقل ورزی نکند، خوار و زبون می شود و کسی که خوار شد، سنگینی و بردباری ندارد.»

۱۲۰- عن امیر المومنین (ع) : للقلوب خواطر سو و العقول تزجر عنها.

غرر الحکم : ۳۱/۵

«برای دل ها وسوسه و خیال های بدی است که عقل ها آن را طرد می کنند.»

۱۲۱- عن امیر المومنین (ع) : العقل اجمل زینه و العلم اشرف مزیه .

غرر الحکم : ۸٦/۲

«عقل زیباترین تزیور، و دانایی با ارزش ترین فضیلت و برتری است .»

پس مهمترین سبب حیاء همین نیروی عقل است :

۱۲۲- عن امیر المومنین (ع) : هبط جبرئیل علی آدم فقال : یا آدم ! انی امرت ان اخیرك واحده من ثلاث ، فاخترها ودع اثنتین . فقال له آدم : یا جبرئیل ! و ما الثلاث ؟ فقال : العقل و الحیاء و الدین . فقال آدم : انی قد اخترت العقل . فقال جبرئیل : للحیاء و الدین : انصرفا و دعاه . فقالا: یا جبرئیل انا امرنا ان نکون مع العقل حیث کان . قال : فشاءنکما و عرج .

کافی : ۱۰/۱ و خصال : ٦٤/۱ (۷۸)

«جناب جبرئیل بر حضرت آدم فرود آمد و گفت : ای آدم ! من دستور دارم شما را بین یکی از این سه چیز واگذارم ؛ یکی را انتخاب کن و دوتای دیگر را رها نما. حضرت آدم فرمود: آن سه چیز کدامند؟ جناب جبرئیل گفت : عقل و حیاء و دین . حضرت آدم فرمود: من عقل را برمی گزینم . جناب جبرئیل به حیاء و دین فرمود: شماها برگردید و او را واگذارید. آن دو گفتند: ای جبرئیل ! ما فرمان یافته ایم که هر جا عقل باشد با او باشیم . جناب جبرئیل هم فرمود: بر همین وظیفه باشید. و بعد بالا رفت .»

۱۲۳- عن الامام موسی بن جعفر: عن رسول اللّه : ان اللّه خلق العقل من نور مخرون مکنون فی سابق علمه الذی لم یطلع علیه نبی مرسل و لا ملك مقرب فجعل العلم نفسه و الفهم روحه و الزهد راسه و الحیاء عینیه و الحکمه لسانه و الرافه همته و الرحمه قلبه .

بحار الانوار: ۱۰۷/۱ از خصال : ۱۹۳/۲

«براستی خداوند عقل را نوری که در پیشینه علم خودش گنجی نهفته بود و هیچ پیامبر مرسل و فرشته مقرّبی از ان خبر نداشت ، آفرید. و دانایی را جانش قرار داد و فهم و درك را روحش ، و زهد و بی رغبتی را سرش ، و شرم را دو چشمش ، و حکمت و دانش را زبانش ، و رافت و مهربانی را همّت و قصدش ، و رحمت و دلسوزی را دلش .»

۱۲٤- عن رسول اللّه : راس العقل بعد الیمان باللّه الحیاء و حسن الخلق .

کنز العمال : ۱۲۱/۳

«اصل و اساس عقل ، بعد از ایمان به خداوند، حیاء و خوش خلقی است .»

۱۲۵- عن امیر المومنین : العقل شجره ثمرها السخاء و الحیاء.

غرر الحکم : ۳۲۹/۱

«عقل درختی است که میوه و نتیجه آن ، بخشندگی و حیاء است .»

ب) مواظبت و پیشگیری :

۱۲٦- عن رسول اللّه : فتشعب .. من الصیانه الحیاء.

بحار الانوار: ۱۱۷/۱ از تحف العقول : ص ۱٦

«از صیانت و نگاهداری ، حیاء و شرم پیدا می شود.»

جناب دیلمی می نویسد: و من علامات المستحی ان لا یری فی امر استحی منه (۷۹) و نیز ارسطو می

گوید: و الحیاء حیاء ان ، فاولی هما ان لاتفعل ما تستحیی منه (۸۰)

ج) احساس حضور و نظارت :

درباره اهمیّت و تاءثیر این عامل در آینده مطالبی به تفصی -ل بیان می شود (۸۱) در اینج -ا تنها به ذکر یك روایت اکتفا می کنیم :

۱۲۷- عن امیر المومنین : احذر کل عمل اذا سئل عنه صاحبه استحیی منه و انکره .

غرر الحکم : ۷۳۲/۲ (۸۲)

«بپرهیز از هر کاری که اگر درباره آن از کننده اش پرسیده شود، از آن شرم کند و آن را ناپسند داشته و نپذیرد.»

د) حلم و بردباری :

۱۲۸- عن رسول اللّه : الحیاء لو کان رجلا لکان حلیما.

جامع الاحادیث : ص ۷۳

«اگر حیاء به صورت مردی مجسّم می شد، حتما مرد بردباری بود.»

۱۲۹- عن امیر المومنین : احیاکم احلمکم .

غرر الحکم : ۳٦۹/۲

«باحیاءترین شما، کسی است که از همه بردباری اش بیشتر باشد»

ه) تواضع و فروتنی :

۱۳۰- عن مصباح الشریعه المنسوب الی الامام الصادق (ع) : التواضع مزرعه الخشوع والخضوع و الخشیه والحیاء و انهن لاتتبین الا منها.

بحار الانوار: ۱۲۱/۷۲ از مصباح الشریعه : ص ۳۸

«تواضع و فروتنی محل کشت خشوع و خضوع (سرافکندگی و افتادگی) و خشیت (هراس از عقاب) و حیاء است ، و این اوصاف پیدا نمی شود مگر از راه تواضع .»

فصل دوّم : موانع و بازدارنده های حیاء

مهمترین سبب رکود حیاء، از دست دادن عزّت نفس و احساس بی ارزشی و فرومایگی و غفلت از مرتبه انسانیّت و حرمت و شرافت اوست . این نکته در بخش چهارم به نحو گسترده ای بیان می شود و اینجا به بعضی از اموری که موجب فراهم شدن آن عمل و غفلت از شرافت و عزّت انسان می شود، اشاره می کنیم :

الف) فقر و ضعف شخصیت :

در شماره ۲۲ از سلسله روایات ، حدیثی در این باره بیان شد، و در صفحات بعد روایات بیشتری به آن ضمیمه می شود. (۸۳)

ب) پرخطائی :

۱۳۱- عن امیرالمومنین (ع) : و من کثر کلامه کثر خطوه ، و من کثر خطوه قل حیاوه ، و من قل حیاوه قل ورعه .

نهج البلاغه : حکمت ۳٤۱، ص ۱۲٤۹، و نیز بحار الانوار: ۲۸٦/٦۸ از روضه الواعظین : ص ٥۱٤

«کسی که زیاد حرف زند، خطا واشتباهش هم زیاد می شود و هر کس خطا و اشتباهش زیاد باشد، شرم و حیائش کم است و کسی که حیاءش کم گردد، ورع و پارسایی اش ناچیز است .»

و نیز عجولی و سبکی و هر چه موجب لغزش زیاد و در نتیجه ملامت و سرزنش باشد، همین اثر را به همراه دارد.

ج) حرص و منفعت طلبی :

۱۳۲- عن امیرالمومنین (ع) : لا حیاء لحریص .

غرر الحکم ۳٥٦/۲

«برای آزمند و طمعکار، حیایی وجود ندارد.»

۱۳۳- عن امیرالمومنین (ع) : المذله و المهانه و الشقاء فی الطمع و الحرص .

غرر الحکم : ۱۳٦/۲

«خواری و پستی ، فرومایگی و زبونی ، و بدبختی و نکبت ، در طمع و حرص است .»

د) دروغ :

۱۳٤- عن رسول اللّه (ص) : لا یکذب الکاذب الا من مهانه نفسه .

الاختصاص : ص ۲۳۲

«دروغگو دروغ نمی گوید مگر به سبب زبونی و خواری نفسش .»

۱۳٥- عن امیرالمومنین (ع) : لا حیاء للکذاب .

غرر الحکم : ۳٤۷/۲

«برای پر دروغ ، حیائی وجود ندارد.»

ه) فراوانی و عادی شدن بدی ها:

۱۳٦- عن امیرالمومنین (ع) : قد کثر القبیح حتی قل الحیاء منه .

غرر الحکم : ٤۹۲/٤

«آن قدر زشتی و بدی زیاد شده است که دیگر حیاء از آن کم گشته است .»

و) موسیقی :

۱۳۷- عن الامام الصادق (ع) : من ضرب فی بیته بربطا اربعین صباحا سلط الله علیه شیطانا لا یبقی عضوا من اعظائه الا قعد علیه ، فاذا کان ذلك نزع اللّه منه الحیاء فلم یبال بما قال و لا ما قیل له .

دعائم الاسلام : ۱٦۳/۲، و نیز وسائل الشیعه : ۳۱۳/۱۷ از کافی : ٤۳٤/٦ (۸٤)

«کسی که در خانه اش چهل روز ساز و تار زده شود، خداوند بر او شیطانی را چیره می کند که هیچ جایی از بدنش نمی ماند مگر اینکه بر روی آن می نشیند؛ وقتی که چنین شد، خداوند حیاء را از او می گیرد، و در نتیجه نسبت به آنچه می گوید یا برای او گفته می شود، باك و پروایی ندارد.»

ابن کثیر در تاریخ خود از یزید بن ولید در این باره نقل می کند که خطاب به بنی امیه گفت : یا بنی امیه ! ایاکم الغناء، فانه ینقص الحیاء و یزید فی لاشهوه و یهدم المروءه . و انه لینوب عن الخمر و یفعل ما یفعل المسکر، فان کنتم لا بد فاعلین فجنبوه النساء فانه داعیه الزنا. (۸۵)

ز) شراب :

روایت آن در شماره ۲۳ از سلسله روایات ، آمده است .

ح) بعضی دیگر از گناهان :

مثلا در مورد قتل بناحق این روایت وارد شده است :

۱۳۸- عن رسول اللّه : لا یزال الرجل فی فسحه من دینه ما لم یهرق دما حراما فاذا اهراق دما حاما نزع منه الحاء.

کنز العمال : ۱٤۹/۱۵ (۸٦)

«پیوسته مرد در مجال و توسعه از ناحیه دینش است مادامی که به ناحق خون انسانی را نریزد؛ ولی وقتی مرتکب چنین قتل نفسی شد، حیاء از او برداشته می شود.» (۸۷)

بخش چهارم : کنکاش در سازه بنیادین حیاء

پیشتر گذشت که قوام اصلی حیاء در انسان ، همان عزّت و شرافت و کرامت انسانی اوست که به سبب روح شریف و بزرگ الهی اش ، وی را در حدّ اعلای عظمت قرار داده است . جانشینی خداوند در زمین ، امانت دار خداوند متعال ، آفریده شده به دست پروردگار و مورد تکریم او، موقعیّت ممتازی است که فرشتگان را به خضوع و تعظیم در برابر مقام وی وا داشته است . (۸۸)

عزت و شرافت نفس از پایه های اساسی شخصیت آدمی است ؛ محرك و ضامن اجرای صفات پسندیده و مانع انجام بدی ها و پستی هاست .

متفکر شهید، استاد مرتضی مطهری در یکی از مقالات خود، به همین مناسبت می فرماید: «هر چه بیشتر مطالعه کردم ، اعتقاد بیشتری به این فکر پیدا نمودم که در اخلاق اسلامی محور آنچه که حجم اخلاقی دور آن می گردد و نقطه ای از روح که اسلام برای احیاء و سوق دادن بشر به سوی اخلاق روی آن دست گذاشته است ، همان کرامت و عزت نفس است ، و در مآثر اسلامی روی هیچ موضوعی بعنوان پایه و محور، به اندازه اصل کرامت نفس تکیه نشده است .» (۸۹)

به همین جهت این بخش را به بحث درباره این موضوع برگزیدیم و در فصل ها و عناوین متعددی روایات مربوط را تقدیم می داریم :

فصل اول : اهمیّت حفظ عزّت و پذیرش کرامت

الف) بازیافت نفس و درمان پستی ها:

۱۳۹- عن امیرالمومنین (ع) : الا حر یدع هذه اللماظه لاهلها؟ انه لیس لانفسکم ثمن الا الجنه فلا تبیعوها الا بها.

نهج البلاغه : حکمت ٤٤٨، ص ۱۲۹۵ (۹۰)

«آیا هیچ آزاد مردی نیست که این ته مانده غذای در دهان را برای لایق آن واگذارد؟ به تحقیق برای جان های شما هیچ بهائی جز بهشت نمی باشد؛ پس آن را جز به این بها نفروشید.»

۱٤۰- عن امیرالمومنین (ع) : ان النفس لجوهره ثمینه ؛ من صانها رفعها و من ابتذلها و ضعها.

غرر الحکم : ۵۲۲/۲

«براستی نفس و جان انسان ، گوهری است قیمتی و پربها؛ هر کس آن را محافظت و نگاهداری کند، او را بلند و برتر می گرداند و هر که آن را درباخته و زبون گرداند، او را از مرتبه می اندازد.»

۱٤۱- عن امیر المومنین (ع) : من عرف شرف معناه صانه عن دناءه شهوته وزور مناه .

غرر الحکم : ٤۳۸/۵

«کسی که شرافت و ارجمندی باطن و حقیقت خود را بشناسد، آن را از پستی خواهش های حیوانی و فریب آرزوها نگه می دارد.»

١٤٢- عن امير المومنين (ع) : اكرم نفسك عن كل دينه و ان ساقتك الى الرغائب ، فانك لن تعتاض بما تبذل من نفسك عوضا. و لاتكن عبد غيرك و قد جعلك اللّه حرا.

نهج البلاغه : نامه ٣١، ص ٩٢٩، و نيز غرر الحكم : ٢١٩/٢

«گرامى و محترم بدار نفس خود را از هر پستى و فرومايگى ، هر چند تو را به ميل و آرزوهايت بكشاند؛ چون تو هرگز برابر آنچه از نفس خود صرف مى كنى ، عوض و جانشين نخواهى يافت . و بنده ديگرى مباش كه خدا تو را آزاد قرار داده است .»

١٤٣- عن امير المومنين (ع) : من عرف قدر نفسه لم يهنها بالفانيات .

غرر الحكم : ٣٣٥/٥ (٩١)

«هر كس ارزش و مرتبه خود را بشناسد، آن را با امور زودگذر و تمام شدنى سبك و خوار نمى كند.»

١٤٤- عن امير المومنين (ع) : من كرمت عليه نفسه لم يهنها بالمعصيه .

غرر الحكم : ٣٥٧/٥

«هر كس نفسش براى او گرامى و محترم شد، آن را با نافرمانى خداوند حقير و فرومايه نمى كند.»

١٤٥- عن امير المومنين (ع) : اذا كرم اصل الرجل كرم مغيبه و محضره .

غرر الحكم : ١٨٨/٣

«وقتى ريشه و ذات مرد گرامى و محترم شد، نزدش و پشت سرش ستودنى و عزيز مى شود.»

١٤٦- عن رسول اللّه (ص) : يا اباذر! ان المومن اشد ارتكازا من الخطيئه من العصفور حين يقذف به فى شركه .

مكارم الاخلاق : ص ٤٩٠

«اى ابوذر! شخص با ايمان دلش از گناه و بدى بيشتر مضطرب و آشفته مى شود از گنجشك ، وقتى در دام صيّادش مى افتد.»

١٤٧- عن امير المومنين (ع) : كن من الكريم على حذر ان اهته و من اللئيم ان اكرمته و من الحليم ان احرجته .

غرر الحكم : ٦١٣/٤ (٩٢)

«نسبت به انسان كريم و بزرگوار با احتياط باش ، اگر او را خوار و سبك كردى و نيز از انسان پست و ناكس بپرهيز، اگر او را بزرگ و گرامى داشتى و از انسان بردبار بهراس ، اگر او را در تنگنا و حرج انداختى .»

١٤٨- عن امير المومنين (ع) : النفس الدنيه لا تنفك عن الدناءات .

غرر الحکم : ۲/۲

«نفس پست مرتبه از امور پست و ناچیز جدا نمی شود.»

۱۵۰- عن امیر المومنین (ع) : اللوم مضاد لسائر الضائل و جامع لجمیع الرذائل و السوات و الدنایا.

غرر الحکم : ۱۵۸/۲

«بی ارزشی و فرومایگی ، دشمن و مخالف همه برتری ها و شایستگی ها و گرد آرنده تمام ناکسی ها و زبونی ها و زشتی ها و پستی هاست .»

۱۵۱- عن امیر المومنین (ع) : اللئیم لا یستحیی .

غرر الحکم : ۲٦۲/۱

«لئیم و پست ، شرم نمی کند.»

ب) تکریم ستودنی کردن نفس :

۱۵۲- عن امیر المومنین (ع) : من عرف قدره لم یضع بین الناس .

غرر الحکم : ۲۳۲/۵ (۹۳)

«هر کس مرتبه و ارزش خود را بشناسد، آن را میان مردم تباه نمی کند.»

۱۵۳- عن امیر المومنین (ع) : لا تفعل ما یشین العرض و الاسم .

غرر الحکم : ۲۷۵/٦

«آنچه را که ننگ آبرو و مایه بدنامی است ، انجام مده .»

۱۵٤- عن امیر المومنین (ع) : عود نفسك فعل المکارم و تحمل اعباء المغارم تشرف نفسك و تعمر آخرتك و یکثر حامدوك .

غرر الحکم : ۳۲۹/٤

«انجام کارهای پسندیده و بزرگ و برداشتن بارهای سنگین تاوان و غرامت ها را خوی خود قرار بده ؛ در این صورت نفست شریف و بزرگ ، و آخرتت آباد، و ستایشگران تو زیاد می شوند.»

۱۵۵- عن امیر المومنین (ع) : استکثر من المحامد فان المذام قل من ینجو منها.

غرر الحکم : ۲۳۸/۲

«کارهای ستودنی را زیاد انجام مده ، چون از کارهای نکوهیده کم کسی است که رهایی یابد.»

۱۵٦- عن امیر المومنین (ع) : اکره نفسك علی الفضائل فان الرذائل انت مطبوع علیها.

غرر الحكم : ۲۳۸/۲

«خودت را بر انجام نيك ها و اوصاف برتر وادار كن ، چون تو بر فرومايگيها و پستيها خو گرفته اى .»

۱۵۷- عن امير المومنين (ع) : نزهوا انفسكم عن دنس اللذات و تبعات الشهوات .

غرر الحكم : ۱۳۷/٦

«دور كنيد و پرهيز دهيد خودتان را از آلودگى خوشى هاى دنيا و نتيجه و آثار خواهش هاى حيوانى .»

۱۵۸- عن امير المومنين (ع) : الكريم يرى مكارم افعاله دينا عليه يقضيه . اللئيم يرى سوالف احسانه دينا له يقتضيه .

غرر الحكم : ۱۱۵/۲

«انسان كريم و بزرگوار بزرگى و جوانمردى كارهايش را دين و تعهّدى بر خود مى داند كه مى بايست آن را پرداخت كند. و انسان فرومايه و پست مرتبه خوبى هاى گذشته اش را قرض طلبى مى بيند كه بايد آن را پس گيرد.»

ج) پذيرش كرامت و پرهيز از بى ارزشى :

۱۵۹- عن الامام الرضا(ع) : قال اميرالمومنين (ع) : لا يابى الكرامه الا حمار. قلت : و مامعنى ذلك ؟ فقال : ذلك فى الطيب يعرض عليه ، و التوسعه فى المجلس ، من اباهما كان كما قال .

معانى الاخبار: ص ۱٦۳ (۹٤)

«حضرت امير المومنين فرمودند: بزرگوارى و سرافرازى را فرو نيم گذارد مگر الاغ . راوى مى گويد: از حضرت امام رضا پرسيدم كه معناى اين كلام چيست ؟ حضرت فرمودند: اين كرامت و احترام در عطرى است بر او تقديم مى شود، و نيز جايى كه در مجلس ها براى او باز مى كنند (و مانند اينها) . هر كس از اينها امتناع كند، همان طورى است كه حضرت امير فرموده اند.»

۱٦۰- عن رسول اللّه (ص) : من اكرمه اخوه المسلم فليقبل كرامته فانما هى كرامه اللّه فلا تردوا على اللّه كرامته .

كنز العمال : ۱۵٤/۹

«كسى كه برادر مسلمانش او را احترام و تجليل كند، احترام و بزرگ ورزى او را بپذيرد؛ چون آن همان كرامت و احترام خداوند است . پس عزّت و كرامت خدايى را بر خداوند برنگردانيد.»

۱٦۱- عن الامام الصادق (ع) : اذا دخلت على اخيك منزله فاقبل الكرامه كلها ما خلا الجلوس فى الصدر.

بحار الانوار: ۲۰٦/۷۵ از كشف الغمه : ٤۲۳/۲

«وقتى بر منزل برادرت وارد مى شود، همه بزرگ ورزى و احترام ها را بپذير، غير از نشستن در بالاى

مجلس را.»

١٦٢- عن رسول اللّه (ص) : اذا اخذ القوم مجالسهم فان دعا رجل اخاه واوسع له فی مجلسه فلياته فانما هی کرامه اکرمه بها اخوه . و ان لم یوسع له احد فلینظر اوسع مکان یجده فلیجلس فیه .

امالی مرحوم شیخ طوسی : ص ٣٩٣

«وقتی افراد يك مجلس در محل های خود نشستند، اگر کسی برادر (تازه وارد) را صدا زد و برای او در محل نشستن خود جای باز کرد، او هم برود و درخواست وی را اجابت کند، چون این کرامت و احترامی است با آن برادرش را تکریم و بزرگ نموده است . و اگر هیچکس برای او جایی باز نکرد او درنگ کرده و اطراف را بنگرد، پس هر جایی را که بازتر یافت همانجا بنشیند.»

١٦٣- عن الامام الصادق (ع) : فی وصیته لعبد الله بن جندب : و لا تکن فظا غلیظا یکره الناس قربك و لاتکن و اهنا یحقرك من عرفك .

تحف العقول : ص ٣١٦

«سخت دل و ترش روی مباش که مردم از نزدیکی به تو بیزار شوند، و سست و ضعیف هم نباش تا کسی که تو را بشناسد کوچك و خوارت نماید.»

١٦٤- عن الامام الصادق (ع) : من اکرمك فاکرمه و من استحف بك فاکرم نفسك عنه .

بحار الانوار: ١٦٧/٧١ از الدره الباهره : ص ٣٠، و نیز کشف الغمه : ٤٢٤/٢

«کسی که تو را بزرگ و محترم می دارد، تو هم او را محترم و گرامی بدار. و کسی که تو را سبك و خوار می کند، خودت را از او دور و پاك بدار.»

و نیز حضرت امیرالمومنین در خطبه ای مربوط به آداب جنگ ، در یکی از روزهای جنگ صفین ، خطاب به اصحاب خود چنین فرمودند:

د) حفظ آبرو و دوری از ذلّت

١٦٥- عن امیرالمومنین (ع) : فعاود و الکر و استحیوا من الفر فانه عار فی الاعقاب و نار یوم الحساب .

نهج البلاغه : خطبهؤ ٦٥، ص ١٥٨

«بر دشمن پی در پی حمله برید و از فرار و گریختن شرم نمایید، چون فرار از جنگ ننگ و عیبی است که برای آیندگان و فرزندان شما می ماند و آتشی است که در قیامت به آن عقاب می شوید.»

د) حفظ آبرو و دوری از ذلّت :

١٦٦- عن الامام السّجاد(ع) فی دعائه یوم عرفه : و ذللنی بین یدیك و اعزنی عند خلقك .

صحیفه سجادیه : ص ٣٥٢

«پروردگارا! مرا در پیشگاه خودت خوار و رام نما، و در نزد بندگانت عزیز و ارجمند فرما.»

١٦٧- عن اميرالمومنين (ع) : من بذل عرضه ذل .

غرر الحكم : ١٤٣/٥

«هر كس آبروی خود را صرف كند، خوار و پست شود.»

١٦٨- عن اميرالمومنين (ع) : ان افضل افعال صيانه الفرض بالمال .

كافی ٤٩/٤

«براستی برترين كارها، نگاهداری آبروست بوسيله مال و ثروت .»

١٦٩- عن اميرالمؤ منين (ع) : الكريم من صان عرضه بماله واللئيم من صان ماله بعرضه .

غرر الحكم : ١٥٤/٢

«شخص گرامی و بلند مرتبه كسی است كه به كمك ثروت و دارايی خود، آبرويش را در امان نگه دارد. و انسان فرومايه و پست مرتبه كسی است كه بوسيله آبرويش ، از مال و سرمايه خود محافظت كند.»

١٧٠- عن الامام السّجاد(ع) : ما احب ان لی بذل نفسی حمر النعم .

الزهد: ص ٦٢ و خصال : ١٥/١، كافی : ١٠٩/٢

«دوست ندارم كه با ذلت و خواری نفس ، مرغوب ترين و با ارزش ترين مال و ثروت ها برای من باشد.»

١٧١- عن اميرالمؤ منين (ع) : خير اموالك ما وقی عرضك .

غرر الحكم : ٤٢٢/٣

«نيكوترين مال و ثروت تو، آن ثروتی است كه از آبرويت حراست و نگاهداری كند.» (٩٥)

١٧٢- عن الامام الصادق (ع) : ان اللّه عزوجل فوض الی المومن اموره كلها و لم يفوض اليه ان يكون ذليلا. اما تسمع قول اللّه عزوجل يقول : و للّه العزه و لرسوله و للمومنين» (٩٦) فالمومن يكون عزيزا و لايكون ذليلا.

كافی : ٦٣/٥ و نيز مشكاه الانوار: ص ٢٤٥

«بدرستيكه خداوند عزوجل برای مومن ، همه شئون و امورش را باز گذاشته است ولی به او اجازه نداده است كه خوار و ذليل باشد. آيا فرمايش خداوند عزوجل را نشنيده ای كه می فرمايد: «عزت تنها از آن خداوند و نيز رسول خدا و همچنين مومنين است ؟» پس مومن بزرگوار و گرانمايه است و پست و فرومايه نمی شود.»

١٧٣- عن الامام الرضا(ع) : المومن لايكون ذليلا و لايكون ضعيفا.

مشكاه الانوار: ص ٢٦٠

«مومن نه خوار و پست می شود و نه سست و ناتوان .» (۹۷)

ه) رعایت احترام آبرومندان :

۱۷٤- عن الامام الصادق (ع) قال رسول اللّه : اذا اتاكم كريم قوم فاكرموه .

وسائل الشيعه : ۱۰۰/۱۲ از كافی : ٦٥۹/۲ (۹۸)

«وقتی بزرگ و محترم يك گروهی نزد شما آمد، او را گرامی بداريد.»

۱۷٥- عن رسول اللّه (ص) : اذا اتاكم سيد قوم فاعرفوا سودده .

مشكاه الانوار: ص ۱۹۲

«وقتی مهتر و سرور يك گروه نزد شما آمد، سروری و شرف او را بشناسيد و پاس داريد.»

۱۷٦- عن امير المومنين (ع) : لما قدم عدی بن حاتم الی النبی ادخله النبی بيته و لم يكن فی البيت غير خصفه و وساده من ادم ، فطرحها رسول اللّه لعدی بن حاتم .

وسائل الشيعه : ۱۰۱/۱۲ از كافی : ٦٥۹/۲

«وقتی كه دی بن حاتم - رئيس يكی از طوايف جاهليت - جلوتر نزد پيامبر اكرم رسيد، آن حضرت او را به منزل هود بردند و در خانه غير از يك حصير و بالشی از پوست ، چيز ديگری نبود؛ پس حضرت آن را برای عدی بن حاتم انداختند.»

۱۷۷- عن الامام الصادق (ع) : من الخف و الظلف يدفع الی المتجملين و اما الصدقه من الذهب والفضه و ما اخرجت الارض للفقراء. فقلت : و لم صار هذا هكذا؟ قال : لان هولاء يتجملون و يستحيون من الناست فيدفع اجمل الامرين عند الصدقه . و كل صدقه .

بحار الانوار: ۷۸/۹۳ از محاسن : ۳۰٤/۲ (۹۹)

«از ميان صدقه و زكات ، شتر و گاو و گوسفند به مستحقينی كه در زندگی اهل زينت و خود آرايی هستند، داده می شود و اما طلا و نقره و محصولات زمينی را به فقرای (معمولی) می دهند. راوی می گويد كه به امام عرض كردم : چرا اينطور شده است ؟ حضرت فرمودند: چون اين افراد تجمّل گرا می خواهند زندگی خود را آراسته و نيكو نشان دهند و از مردم حياء و شرم دارند، پس در وقت تقسيم زكات هم نيكوترين و زيباترين اموال به آنها داده می شود، و فرقی هم نمی كند؛ همه صدقه و زكات است .»

۱۷۸- قلت لابی جعفر(ع) : الرجل اصحابنا يستحيی ان ياخذ الزكاه افاعطيه من الزكاه و لااسمی له آنها من الزكاه ؟ قال : اعطه و لاتسم له و لاتذل المومن .

مقنعه : ص ۲٦۰

«راوی می گويد به حضرت امام باقر(ع) عرض كردم : مردی از ياران ما از گرفتن زكات خجالت می كشد، آيا بدون آنكهبه او بگويم اسم اين زكات است ، می توانم به او از مال زكات بدهم ؟ حضرت

فرمودند: بده و اسم آن را هم مبر و مومن را خوار نکن .»

و) احترام مومن و پاسداری از حریم او:

۱۷۹- عن الامام الصادق (ع) : المومن اعظم حرمه من الکعبه .

مشکاه الانوار: ص ۱۹۳

«مومن احترام و منزلتش از کعبه بزرگ تر است .»

۱۸۰- عن الامام الباقر(ع) : و لو کشف الغطاء عن الناس فنظروا الی ما وصل ما بین اللّه و بین المومن ، خضعت للمومنین رقابهم و تسهلت لهم امورهم و لانت لهم طاعتهم .

مشکاه النوار: ص ۱۰۳

«اگر پرده از چشم مردم برداشته شود و به آن پیوند و علاقه ای که بین خداوند و بین مومن است بنگرند، با هم فروتن شده و سر تسلیم فرود می آورند، و کارها او مسائلشان با هم آسان می شود و فرمانبرداری و انقیاد بر ایشان نرم و روان می گردد.»

۱۸۱- عن الامام الصادق (ع) : من اکرم مومنا فکانما یکرم اللّه .

مشکاه الانوار: ص ۱۸۷

«کسی که مومنی را احترام کرده و گرامی بدارد، مثل این است که خداوند را احترام و تجلیل کرده است .»

۱۸۲- عن الامام الصادق (ع) : قال رسول اللّه (ص) : من رد عن عرض اخیه المسلم و جبت له الجنه البته .

ثواب الاعمال : ص ۱۷۷

«کسی که زشتی و ننگی را از حریم و آبروی برادر مسلمانش باز گرداند، قطعا بهشت را او لازم می شود.»

۱۸۳- عن الامام الصادق (ع) : قال اللّه عزوجل لیاذن بحرب منی من اذل عبدی ، و لیامن غضبی من اکرم عبدی المومن .

محاسن : ص ۹۷

«خداوند عزوجل می فرماید: باید بداند که در جنگ با من است کسی که بنده ام را خوار کند و از خشم و هذاب من هم آسوه است کسی که بنده مومنم را گرامی و عزیز دارد.»

۱۸٤- عن الامام الصادق (ع) : من روی علی مومن روایه یرید بها شینه و هدم مروته لیسقط من اعین الناس اخرجه اللّه من ولایته الی ولایه الشیطان .

ثواب الاعمال : ص ۲۸٦، امالی مرحوم صدوق : ص ۳۹۳ (۱۰۰)

«کسی که از مومنی کلامی نقل کند به قصد رسوائی و از بین بردن بزرگواری و موقعیت او، تا اینکه از چشم مردم بیفتد، خداوند او ار از ولایت و سرپیرستی خودش به ولایت و حکومت شیطان بیرون می برد.»

۱۸۵- عن رسول اللّه (ص) : لا تحقروا ضعفا اخوانکم ، فانه من احتقر مومنا لم یجمع الله بینهما فی الجنه الا ان یتوب .

بحار الانوار: ۱۵/۷۲ از فضاء الحقوق : ص ۸

«خوار و کوچك ندارید برادران ناتوانتان را، چون هر کس مومنی را مورد خواری و اهانت قرار دهد، خداوند بین آن دو در بهشت جمع و پیوست نمی کند مگر آنکه از این گناه برگردد و توبه کند.»

ز) پرده پوشی بر عیوب دیگران :

۱۸٦- عن الامام الباقر(ع) : یجب للمومن علی المومن انیستر علیه سبعین کبیره .

کافی : ۲۰۷/۲

«برای مومن نسبت به مومن دیگر لازم و ضروری است که هفتاد گناه بزرگ و خطای عظیم را بر او بپوشاند و مخفی نگه دارد.»

۱۸۷- عن عبداللّه بن سنان : قلت لابی عبداللّه : عوره المومن علی المومن حرام ؟ قال : نعم . قلت : تعنی سفلیه ؟ قال : لیس حیث تذهب ، انما هی اذاعه سره .

کافی : ۳۵۸/۲؛ معانی الاخبار:ص ۲۵۵و محاسن : ص ۱۰٤

«عبداللّه بن سنان می گوید: به حضرتامام صادق (ع) عرض کردم : آیا عورت مومن بر مومن دیگر حرام است ؟ حضرت فرمودند: بله . عرض کردم : مرادتان همان پیش و پس اس ؟ حضرت فرمودند: آنچه پنداشتی نیست ، مرادم فاش کردن راز پوشیده اوست .

۱۸۸- عن الامام الصادق (ع) : قال رسول اللّه : یا معشر من اسلم بلسانه و لم یخلص الایمان الی قلبه لاتذموا المسلمین و لا تتبعوا عوراتهم فانه من تتبع عوراتهم تتبع الله عورته و من تتبع الله تعالی عورته یفضحه و لو فی بیته .

کافی : ۳٥٤/۲، و نیز ثواب الاعمال و عقاب الاعمال : ص ۲۸۷

«پیامبر فرمودند: ای گروهی که به زبانتان اسلام آورده اید ولی ایمان به قلب و دلتان نرسیده و پیوند نخورده است ! مسلمان ها رامورد نکوهش و بدگویی قرار ندهید وبدنبال زشتی ها و عیب های آنها نگردید، چون براستی هر کس در پی نواقص و زشتی های آنها برود، خداوند هم زشتی و عیب او را پی جویی می کند و هر کس خداوند متعال زشتی و قبایح او رابررسی و طلب نماید، وی راحتی در خانه اش هم که شده است رسوا و بی آبرو می سازد.»

۱۸۹- عن امیر اللمومنین (ع) : ان للناس عیوبا فلا تکشف ما غاب عنك ، فان اللّه سبحانه یحکم علیها و استر العوره ما استطعت یستر اللّه سبحانه ما تحب ستره .

غرر الحکم : ۵۲٦/۲

«براستی برای مردم نقص و عیب هایی است ؛ آنچه که از تو پنهان است را آشکار نکن ، چون خداوند سبحان خود بر آنها حکم و داوری می فرماید. و زشتی و عیب را تا می تونی بپوشان ، تا خداوند سبحان آنچه که تو در پرده بودنش را دوست داری ، پنهان و مخفی نگه دارد.» (۱۰۱)

دنبال عیب دیگران گشتن از جهات دیگری هم نکوهیده و مذموم است :

۱۹۰- امیرالمومنین (ع) : تامل العیب عیب .

غرر الحکم : ۲۸۲/۳

«نظر در عیب و نقص دیگران و برانداز کردن آن ، خود عیب و بدی است .»

۱۹۱- عن امیرالمومنین (ع) : ذوو العیوب یحبون اشاعه معایب الناس لیتّسع لهم العذر فی معایبهم .

غرر الحکم : ۳۸/٤

«اهل عیب و خطا دوست دارند که نقایص و عیب های مردم را آشکار و پخش کنند تا خود در بهانه آوری نسبت به خطا و عیب هایشان ، فراخی و توسعه بیشتری پیدا کنند.»

۱۹۲- عن الامام الصادق (ع) : طوبی لمن جعل بصره فی قلبه و لم یجعل بصره فی عینه ، لاتنظروا فی عیوب الناس کالارباب و انظروا فی عیوبکم کهیئه العبید.

بحار الانوار: ۲۸٤/۷۵ از تحف العقول : ص ۳۱۷

«خوشا بحال کسی که بینائی اش را در قلب و دلش قرار دهد، و بینائی اش را در چشمش نپندارد. در نقص و عیب های مردم مانند ارباب و پادشاهان ننگرد. بلکه بنده وار در عیب و خطاهای خود درنگ و تامل کنید.»

ح) کوچك نشمردن و فاش نساختن بدی ها:

علنی شدن گناه و زشتی های فردی یا اجتماعی ، شدت قبح و زنندگی آن را می کاهد و نتیجتا در پی غفلت و شهوت ، دوری و پاکی از آن هم مورد فراموش و بی اعتنایی قرار می گیرد.

در روایات ، از اظهار و افشاء گناه و تجرّ و کوچك شمردن بدی ها نهی شده است :

۱۹۳- عن امیرالمومنین (ع) : ایاك و المجاهره بالفجور، فانها من اشد الماثم .

غرر الحکم : ۲۹۹/۲

«بپرهیز از علنی کردن و بی پردگی نسبت به ارتکاب گناه و هرزگی ، چون آن براستی از سخت ترین گناهان است .»

۱۹٤- عن الامام الصادق (ع) : قال رسول اللّه : ان المعیه اذا عمل بها العبد سرا لم تضر الا عاملها و اذا عمل بها علانیه و لم یغیر علیه اضرت بالعامه .

قرب الاسناد: ص ۵۵

«براستی بنده وقتی گناه را مخفیانه انجام دهد، زیانش تنها به خودش می رسد، و وقتی آن را آشکارا به جا آورد و بر آن آشفته و پشیمان نگردد (یا: و بر او خشم و عتاب نشود) ، به همه زیان می رساند.»

۱۹۵- عن رسول اللّه (ص) : ان شر الناس عند اللّه یوم القیامه الرجل یفضی الی المراه و نفضی الیه ثم ینشر سرها.

جواهر الکلام : ۴۵/۲۹ از الجامع الصغیر: ۱۵۰/۱

«بدرستی که بدترین مردم نزد خداوند در روز قیامت ، مردی است که بعد از آنکه با زن بیگانه ای خلوت یا جماع نمود و آن زن هم با او مباشرت کرد، این راز نهان زن را پخش و فاش کند.»

۱۹۶- عن امیرالمومنین (ع) : لو وجدت مومنا علی فاحشه لسترته بثوبی هذا - او قال بثوبه - فرفعه بیدیه جمیعا. ان التوبه فیما بین المومن و بین اللّه .

دعائم الاسلام : ۳۷۳/۲

«اگر مومنی را بر کار زشتی بیابم او را با همین پارچه ای که روی لباسم پوشیده ام - یا فرمودند: با پارچه لباس خودش - پنهان و مخفی می کنم ، و حضرت در این حال با هر دو دستشان آن پارچه را بلند کردند و فرمودند براستی توبه در چیزی است که بین مومن و بین خداوند است .»

۱۹۷- عن الامام الصادق (ع) عن ابیه عن جده عن علی (ع) : قال رسول الله (ص) : لا تسئلوا الفاجره من فجر بك فکما هان علیها الفجور یهون علیها ان ترمی الرجل البری المسلم .

مستدرك الوسائل : ۷۱/۱۸ از جعفریات : ص ۲۲۹ و دعائم الاسلام : ۳۹۰/۲

«پیامبر اکرم فرمودند: از زن برکاره نپرسید که چه کسی با تو زنا کرده است ، چون همانطور که هرزگی و ناپاکی برای او آسان و ساده است ، متهم کردن مرد بی گناه مسلمان هم برایش راحت و آسان می شود.»

۱۹۸- عن امیرالمومنین (ع) : مذیع الفاحشه کفاعلها.

غرر الحکم : ۱۲۵/۶

«فاش و آشکار کننده کار وقیح و زشت ، مانند انجام دهنده آن کار است .»

۱۹۹- عن الامام الصادق (ع) : من قال فی مومن ما رات عیناه و ما سمعت اذناه کان من الذینقال اللّه فیهم ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم غذاب الیم فی الدنیا و الاخره» (۱۰۲)

تفسیر القمی : ۱۰۱/۲

«کسی که درباره مومن آنچه را که چشمانش دیده و دو گوشش شنیده بگوید، از آن گروهی است که خداوند درباره آنها می فرماید: براستی کسانی که دوست دارند زشتی ها در میان مردم باایمان فاش و پراکنده شود، عذاب و رنج دردناکی برای آنها در دنیا و آخرت است .»

۲۰۰- عن امیرالمومنین (ع) : اعظم الذنوب عند اللّه ذنب صغر عند صاحبه .

غرر الحکم : ٤٢٧/٢

«بزرگترین گناهان نزد خداوند، گناه و کار ناروایی است که پیش انجام دهنده آن کوچك شمرده شود.»

۲۰۱- عن امیرالمومنین (ع) : ان اللّه سبحانه لیبغض الوقح المتجری علی المعاصی .

غرر الحکم : ٥٠١/٢

«بدرستی که خداوند سبحان دشمن می دارد آن کستاخی را که بر نافرمانی ها و انجام گناهان جسارت می ورزد.»

و نیز در روایات حتی از فکر و تصور گناه ، که یك نوع اظهار ذهنی و جسارت و گستاخی در فکر است ، منع شده است :

۲۰۲- عن الامام الصادق (ع) : اجتمع الحواریون الی عیسی فقالوا له : یا معلم الخیر ارشدنا! فقال لهم : ان موسی کلیم الله امرکم ان لاتحلوا باللّه تبارك و تعالی کاذبین و انا آمرکم ان لا تحلفوا باللّه کاذبین و لا صادقین . قالوا یاروح اللّه زدنا! فقال : ان موسی نبی اللّه امرکم ان لاتزنوا و انا آمرکم ان لاتحدثوا انفسکم بالزنا فضلا عن ان تزنوا، فان من حدث نفسه بالزنا کان کمن اوقد فی بیت مزوق فافسد التزاویق الدخان و ان لم یحترق البیت .

وسائل الشیعه : ٣١٨/٢٠ از کافی : ٥٤٢/٥

«یاران حضرت عیسی نزد ایشان گرد آمدند و به آن حضرت عرض کردند: ای استاد و آموزنده خوبی و نیکویی ها! ما را راهنمایی و هدایت فرما. آن حضرت به ایشان فرمود: حضرت موسای کلیم به شما دستور داد که به خداوند تبارك و تعالی قسم دروغ نخورید و من به شما دستور می دهم که اصلا به خداوند سوگند نخورید، چه دروغ باشد و چه راست . یاران عرض کردند که بیشتر بفرمائید. حضرت فرمود: جناب موسای پیامبر به شما فرمان داد که زنا نکنید و من به شما حکم می کنم که با خود راج به زنا گفتگو و اندیشه هم نکنید، تا چه رسد به اینکه عمل زنا را انجام دهید؛ چون کسی که با خود در مورد زنا به گفتگو پرداخت ، مانند کسی است که در اتاق آراسته و زینت داده شده ، آتشی بیفروزد؛ آن آتش گر چه اتاق را نسوزاند ولی دود آن ، زیبایی و زیور اتاق را تباه و خراب می کند.»

۲۰۳- عن امیرالمومنین (ع) : من کثر فکره فی المعاصی ، دعته الیها.

غرر الحکم : ٣٢١/٥

«کسی که زیاد در مورد گناهان اندیشه کند و آنها را در نظر آورد، عاقبت گناهان او را به سوی خود می خوانند.»

و در مقابل به محافظت و پرده پوشی و جمبران فوری گناه با توبه دستور داده شده است :

۲۰٤- عن رسول اللّه : یا اباذر!... ان المومن لیری ذنبه کانه صخره یخاف ان تقع علیه ، و ان الکافر یری ذنبه کانه ذباب مر علی انفه .

بحار الانوار: ٧٧/٧٤ از مکارم الاخلاق : ص ٤٩٠

«ای ابوذر! براستی مومن گناهش را مانند سنگ بزرگی می بیند که می ترسد بر سرش فرود آید. و کافر گناهش را مانند مگسی مشاهده می کند که از کنار بینی اش رد می شود.»

۲۰۵- عن امیرالمومنین (ع) : سمعت رسول اللّه یقول : للّه عزوجل علی عبده المومن اثنان و سبعون سترا، فاذا اذنب ذنبا انتهك عنه ستر ممن تلك الاستار، فان تاب رده الله الیه ،.. فاسالوا اللّه ان لا یهتك استارکم .

دعائم الاسلام : ۳۷۲/۲ (۱۰۳)

«از پیامبر اکرم شنیدم که می فرمودند: خداوند عزوجل بر بنده مومنش هفتاد و دو پوشش و محافظ دارد. وقتی که بنده یك گناه را مرتکب می شود، یك پرده از آن پرده های محافظ از او دریده می شود، و اگر برگشت و توبه کرد، خداوند هم آن حفاظ را به او برمی گرداند... پس از خداوند بخواهید که پناه و پوشش های شما را هتك و رسوا نسازد.»

۲۰٦- عن الامام الصادق عن ابیه عن جده : قال رسول اللّه : صاحبت الیمین امیر علی صاحب الشمال ، فاذا عمل العبد السیئه قال صاحب الیمین لصاحب الشمال لاتعجل و انظره سبع ساعات . فان مضی سبع ساعات و لم یستغفر قال : اکتب ، فما اقل حیاء هذا العبد!.

بحار: ۲٤۷/٦۸ از امالی مرحوم شیخ طوسی : ص ۲۰۷

«فرشته نگاهبانی که در طرف داست انسان است ، رئیس و مسلط بر فرشته سمت چپ است . پس وقتی که بنده ، بدی و گناهی انجام دهد فرشته طرف راست به فرشته سمت چپ می گوید: شتاب مکن و او را تا هفت ساعت مهلت بده . و چون آن هفت ساعت هم سپری شود و او هنوز طلب آمرزش و عفو نکرده باشد، به آن فرشته می گوید: عملش را ثبت کن که چقد این بنده حیائش کم است .»

ط) عفو و تغافل :

۲۰۷- عن امیرالمومنین (ع) : احتمل ما یمر علیك فان الاحتمال ستر العیوب ، و ان العاقل نطفه احتمال و نصفه تغافل .

غرر الحکم : ۲۰۲/۲

«بار رنج و تلخی را که بر تو می گذرد بردار و بر آن تاب و طاقت بیاور، چون براستی تحمل و نت در دادن ، پوششی است برای نقص و بدی ها. و انسان عاقل نیمش پایداری و تن در دادن است و نیم دیگرش چشم پوشی و تغافل است .»

۲۰۸- عن امیرالمومنین (ع) : احتمل داله من ادل علیك ، و اقبل العذر ممن اعتذر الیك و اغتفر لمن جنی علیك .

غرر الحکم : ۲۳۵/۲

«بردار ناز کسی را که بر تو ناز کند، و بپذیر عذر کسی را که از تو پوزش بخواهد، و ببخش کسی را که بر تو گناه و جرمی مرتکب شده است .»

۲۰۹- عن الامام السجاد: و لایعتذر الیك احد الا قبلت عذره و ان علمت انه کاذب .

بحار الانوار: ۱٤۲/۷۵ از الدره الباهره : ص ۲۵

«و هیچ کس از تو پوزش نمی خواهد مگر اینکه باید غذر و بهانه او را بپذیری ، اگر چه بدانی او دروغ می گوید.» (۱۰٤)

۲۱۰- عن امیرالمؤ منین (ع) : و ایاك ان تکرر العتب فان ذلك یغری بالذنب و یهون العتب .

غرر الحکم : ۲۳/۳

«بپرهیز از ملامت و سرزنش متعدّد و تکراری ، چون این کار باعث تحریك و حرص بر گناه و موجب سبکی و بی اثر شدن ملامت می گردد.»

۲۱۱- عن امیرالمومنین (ع) : من کثر لومه کثر عاره .

غرر الحکم : ۲۹۳/۵

«کسی که زیاد مورد سرزنش و ملامت قرار گرفت ، عیب و ننگ و او هم زیاد می شود.»

ی) حیاء از نیاز و خجالت دیگری :

۲۱۲- عن امیرالمومنین (ع) : من لم یصن وجهه عن مسالتك فاکرم وجهك عن رده .

غرر الحکم : ٤۳۸/۵

«کسی که ارزش و منزلت خود را با درخواست حاجت از تو نگاه ندارد، تو اعتبار و منزلت خود را با برنگرداندن او محترم و بزرگ بدار.»

۲۱۳- عن امیرالمؤ منین (ع) : ابذل مالك لمن بذل لك وجهه فان بذل الوجه لایوازیه شی .

غرر الحکم : ۲۳٦/۲

«مال و دارای خود را به کسی که برای تو ارزش و قدرش را خرج می کند ببخش ، چون هیچ چیزی با مایه گذاشتن از اعتبار و منزلت ، برابری نمی کند.»

۲۱٤- عن الامام الحسین : و لا ترفع حاجتك لا الی احد ثلاثه : الی ذی دین ، او مروه او حسب . فاما ذو الدین فیصون دینه و اما ذو المروه فانه یستحیی لمروته ، و اما ذو الحسب فیعلم انك لم تکرم وجهك ان تبذله له فی حاجتك فهو یصون وجهك ان یردك بغیر قضاء حاجتك .

بحار الانوار: ۱۱۸/۷۵ از تحف العقول : ص ۲۵۱

«جز به یکی از این سه دسته حاجت مبر: دیندار، صاحب مروت و مردانگی ، با شخصیت و خانواده دار. اما دیندار برای حفظ دینش نیاز تو را بر می آورد. و اما صاحب مروت و مردانگی از جوانمردی خود شرم می کند، و اما پاك نژاد و خانواده دار می داند که تو شخصیت و منزلت خود را با درخواست حاجت و نیاز گرامی نداشتی ، پس قدر و بزرگی تو را با دست خالی برنگرداندن نگاه می دارد.» (۱۰۵)

٢١٥- عن ابى سعيد الخدرى : كان رسول اللّه حييا لايسئل شيئا الا اعطاه .

مكارم الاخلاق : ص ١٤

«پیامبر اکرم بسیار اهل حیاء و شرم بودند؛ چیزی از ایشان خواسته نمی شد مگر آنکه می بخشیدند.»

٢١٦- عن الحارث الهمدانى : سامرت امير المؤ منين - صلوات اللّه عليه - فقلت : يا اميرالمؤ منين ! عرضت لى حاجه . قال : فرايتنى لها اهلا؟ قلت : نعم يا اميرالمؤ منين ! قال : جزاك اللّه عنى خيرا. ثم قام الى السراج فاغشاها و جلس . ثم قال : انما اغشيت السراج لئلا ارى ذل حاجتك فى وجهك ، فتكلم ، فانى سمعت رسول اللّه يقول : الحوائج امانه من اللّه فى صدور العباد فمن كتمها كتبت له عباده و من افشاها كان حقا على من سمعها ان يعينه .

وسائل الشيعه : ٤٥٧/٩ از كافى : ٢٤/٤

«جناب حارث همدانی می گوید: شبی با حضرت امیرالمؤ منین صحبت می کردم ، به ایشان عرض کردم که احتیاج و ضرورتی باریم پیش آمده است . حضرت فرمودند: آیا مرا شایسته برآوردن آن می بینی ؟ عرض کردم : بلی . حضرت فرمودند: خداوند از ناحیه من به نحو خوبی تلافی فرماید. بعد بلند شدند و روی چراغ را انداختند و سپس نشستند. آنگاه فرمودند: برای آن چراغ را پوشاندم تا خواری درخواست کردن را در چهره ات نبینم . اکنون صحبت کن ، چون من از رسول خدا شنیم که می فرمود: نیازها و احتیاجات ، امانت و ودیعه ای است از طرف خداوند در سینه های بندگاه ؛ هر کسی آن را بپوشاند، برای او عبادت و ثواب نوشته می شود و هر کس آن را بازگوید و آشکار سازد، بر کسی که آن را می شنود سزاوار و لازم است به آن رسیدگی کند.»

٢١٧- عن اميرالمؤ منين (ع) : يا رسول اللّه ! مررت بمزبله بنى فلان و رايت رجلا من النصار مومنا قد اخذ من تلك لامزبله قشور البطيخ والقثا والتين فهو ياكلها من شده الجوع ، فلما رايته استحييت منه ان يرانى فيخجل ، و اعرضت عنه ، و مررت الى منزلى و كنت اعددت لسحورى و فطورى قرصين من شعير، فجئت بهما الى ارجل و ناولته اياهما، و قلت له : اصب من هذا كلما جعت ، فان اللّه يجعل البركه فيهما.

تفسير منسوب به امام حسن عسكرى : ص ١٠٥

«حضرت امیرالمؤ منین به دستور پیامبر اکرم برای اصحاب ماجرای شب گذشته شان را چنین تعریف کردند: از قسمت زباله دانی محله بنی فلان گذرم افتاد، مرد مؤ منی از انصار را دیدم که از میان آشغال زباله ها پوست های خربزه و خیار و انجیر را بر می دارد و از گرسنگی زیاد می خورد چون او را (بر این حال) مشاهده کردم از این که مرا ببیند و خجالت کشد شرم کردم ؛ پس از او گذشتم و راهم را بسوی منزل گرداندم ، برای سحر و افطارم دو نان جو مهیا کرده بودم ، آنها را آوردم و به او تقدیم کرده و گفتم : هر وقت گرسنه شدی از این بردار، چون خداوند عزوجل برکت و فراخی را در آن دو قرار می دهد.»

٢١٨-... فجلس على : والدراهم مصبوبه بين يديه حتى اجتمع اليه اصحابه فقبض قبضه قبضه و جعل يقطى رجلا رجلا حتى لم يبق معه درهم واحد. فلما اتى المنزل قالت له فاطمه : يا بن عم بعت الحائط الذى غرسه لك والدى ؟ قال : نعم بخير منه عاجلا و آجلا. قالت : فاين الثمن ؟ قال : دفعته الى اعين استحييت ان اذلها بذل الماله قبل ان تسالنى ....

امالى مرحوم صدوق : ص ٣٧٩

«عرب صحرا نشین ، در مدینه به سراغ خانه حضرت امیرالمؤ منین آمد و عرض کرد: بابت قول مساعدتی که به من در مکه داده بودید نزد شما آمده ام . حضرت که در خانه حتی وسیله پذیرایی از او را نداشتند، جناب سلمان را خواندند و از ایشان خواستند که آن باغی را که رسول اکرم خود درختانش را برای حضرت امیر نشانده بودند و به ایشان بخشیده بودند، بفروشد. آن جناب باغ را به دوازده هزار درهم فروخت . حضرت بیش از چهار هزار درهم که مقدار حاجت اعرابی و خرجی سفرش بود به او دادند. فقرای مدینه باخبر شدند و دور حضرت جمع شدند. حضرت مشت مشت می کردند و به هر کدام از فقرا می بخشیدند، بطوریکه حتی يك درهم هم برای خودشان نماند. وقتی به منزل آمدند، حضرت فاطمه زهرا به ایشان عرض کردند: ای پسر عمو! آن باغی که پدرم برای شما کاشته بودند را فروختید؟ حضرت فرمودند: بلی ، در حالی که برای دنیا و آخرت خیر و خوبی داشت . عرض کردند: پس پول آن را چکار کردید؟ فرمودند: قبل از اینکه از من تقاضا کنند به چشمانی دادم که حیاء نمودم دادن حاجت و برآوردن نیازشان ، آنها را ذلیل و خوار کند.» (١٠٦)

٢١٩- روت الخاصه و العامه ... ان علیا اصبح ساغبا فسال فاطمه طعاما فقالت : ما کانت الا ما اطعمتك منذ یومین اثرت به علی نفسی و علی الحسن و الحسین . فقال : الا اعلمتنی فاتیتکم بشی ؟ فقالت : یا ابا الحسن انی لاستحیی من الهی ان اکلفك ما لاتقدر علیه ، فخرج و استقرض من النبی دینارا فخرج یشتری به شیئا....

بحار الانوار: ٣٠/٤١ از مناقب : ٩٠/٢

«شیعه و سنی نقل کرده اند که حضرت امیرالمؤ منین شبی را با گرسنگی سختی به روز رساندند. صبح از حضرت فاطمه زهرا پرسیدند که آیا خوراکی دارید؟ حضرت عرض کردند: چیزی در خانه نبود مگر آن غذایی که دو روز پیش برای شما آوردم و شما را بر خود و حسن و حسین مقدم داشتم ، حضرت فرمودند: پس چرا قبلا به من نگفتید تا چیزی تهیه کنم و برای شما بیاورم ؟ حضرت عرض کردند: ای ابا الحسن ! من حیاء می کنم از خدایم که شما را بر چیزی که در توانتان نیست وادارم . پس حضرت امیرالمؤ منین بیرون رفتند و از پیامبر يك دینار قرض کردند تا با آن چیزی بخرند....»

٢٢٠- عن ابی هارون : قال الامام الصادق (ع) : لنفر عنده و انا حاضر: مالکم تستخون بنا؟ قال : فقام الیه رجل من خراسان فقال : معاذ لوجه الله ان نستخف بك او بشی من امرك ! فقال : بلی انك احد من استخف بی . فقال : معاذ لوجه اللّه ان استخف بك ! فقال له : و یحم ! او لم تسمع فلانا و نحن بقرب الجحفه و هو یقول لك : احملنی قدر میل فقد و اللّه اعییت . والله ما رفعت به راسا و لق استخففت به و من استخف بمومن فینا استخف وضیع حرمه الله عزوجل .

وسائل الشیعه : ٢٧٢/١٢ از کافی : ١٠٢/٨

«ابی هارون می گوید: من در محضر حضرت امام صادق بودم . آن حضرت به گروهی که نزدش آمده بودند، فرمودند: چرا شماها ما را خوار و سبك می کنید؟ در این حال مردی از اهالی خراسان بلند شد و عرض کرد: ما پناه به خود خداوند می بریم که به شما یا چیزی از دستورات شما اهانت کرده باشیم ؟ حضرت فرمودند: بله ، خود تو یکی از آن کسانی هستی که ما را خوار و خفیف نموده ای . آن مرد عرض کرد: پناه می برم به خداوند که حرمت شما را سبك و خوار کرده باشم ! حضرت به او فرمودند: آیا خواسته فلانی را نشنیدی که در نزدیکی «جحفه» - که ما بودیم - به تو می گفت : مرا ولو به اندازه يك «میل» هم که شده با خود سوار کن که قسم به خدا درمانده شده ام ، و تو - به خداوند سوگند - حتی سرت را هم بلند نکردی . تو او را خوار کردی و هر کس مؤ من و معتقد به ما را خوار و سبك کند، حرمت خداوند عزوجل را خوار ساخته و از بین برده است .»

۲۲۱- عن امیرالمؤ منین (ع) : ما ساد من احتاج اخونه الی غیره .

غرر الحکم : ۷۸/٦

«مهتر و آقا نیست کسی که برادرانش برای نیازها و خواسته هایشان به غیر از او مراجعه کنند.»

۲۲۲- عن امیرالمؤ منین (ع) : السخا ما کان ابتدا فاما ما کان عن مساله فحیاء و تذمم .

نهج البلاغه ، حکمت : ۵۰، ص ۱۱۱۲

«سخاوت و بخشندگی آن است که بی درخواست باشد، و اما آنچه که از روی تقاضا و خواستن است شرم و رهایی از نکوهش است .»

فصل دوم : عوامل موثر در حفظ عزّت

اکنون امور و اسبابی را که باعث استواری و حفظ عزّت یا موجب سستی و نابودی کرامت انسان می شود، مورد توجه قرار می دهیم :

الف) کتمان سرّ:

۲۲۳- عن امیرالمؤ منین (ع) : صدر العاقل صندوق سره .

نهج البلاغه : حکمت ۵، ص ۱۰۹۰، و نیز غرر الحکم : ۲۱۵/٤

«سینه انسان عاقل ، مخزن و صندوق رازهای پوشیده اوست .»

۲۲٤- عن ابی جعفر الباقر عن ابیه عن جده : قال امیرالمؤ منین (ع) : و من کتم سره کانت الخیره بیده و کل حدیث جاوز اثنین فشا.

بحار: ۱۸٦/۷۱ از امالی مرحوم شیخ صدوق : ۲۵۰

«هر کس راز و سر خود را نهفته دارد، اختیار و انتخاب بدست اوست . و هر گفته ای به دو نفر بگذرد، فاش و آشکار می شود.»

۲۲۵- عن امیرالمؤ منین (ع) : سرك اسیرك فان افشیته صرت اسیره .

غرر الحکم : ۱٤٦/٤

«سر و راز تو تسلیم و دربند توست ؛ اگر آن را فاش و آشکار کردی تو گرفتارش می شوی .»

۲۲٦- عن الامام الرضا(ع) : لایکون المومن حتی یکون فیه ثلاث خصال : سنه من ربه و سنه من بیه و سنه من ولیه . فالسنه من ربه کتمان سره . قال اللّه عزوجل : عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول (۱۰۷) و اما السنه من نبیه فمداراه الناس ... و اما السنه من ولیه فالصبر علی الباسا و الضراء....

بحار الانوار: ٦٨/٧٢ از خصال : ٥١/١ و عیون الخبار الرضا: ٢٣٣/١

مؤ من ، مؤ من نمی شود تا اینکه سه خوی و صفت در او باشد: صفت و روشی از پروردگارش ، و خوی و طریقه ای از پیامبرش ، و راه و روشی زا امامش . روش پروردگارش پنهان داشتن راز نهان خود است . خداوند عزوجل می فرماید: او دانای غیب و نهان است و بر سرّ و راز خود کسی را باخبر نمی کند مگر آن پیامبری را که بپسندند.» و خوی و روش پیامبرش مدارا و سازگاری با مردم است . و راه و طریقه امامش هم شکیبایی در سختی و بدحالی است .»

ب) وقار:

آن عبارت است از: سنگینی ، تاءنی ، ثبات و عدم سبکی و شتابزدگی . (١٠٨) و همانطور که گذشت (١٠٩) وقار یکی از آثار و ثمره های حیاء است . ارتباط حیاء با وقار به جهت ویژگی حیاء در حفظ کرامت و جلالت و عزّت و زیبایی باطنی انسان است .

٢٢٧- عن امیرالمؤ منین (ع) : ان تو قرت اکرمت .

غرر الحکم : ٢٤/٣

«اگر متین و با وقار باشی ، محترم و گرامی داشته می شوی .»

٢٢٨- عن امیرالمؤ منین (ع) : من کثر وقاره کثرت جلالته .

غرر الحکم : ٢٨٤/٥

«هر کسی سنگینی و وقارش زیاد باشد، بزرگی و شوکت او هم افزون می شود.»

٢٢٩- عن امیرالمؤ منین (ع) : ملازمه الوقار تومن دناه الطیش .

غرر الحکم : ١٣١/٦

«همراهی و جدا نشدن از وقار و سنگینی ، انسان را از پستی نادانی و سبك مغزی حفظ می کند.»

٢٣٠- عن امیرالمؤ منین (ع) : جمال الرجل الوقار.

غرر الحکم : ٣٦٢/٣

«زیبایی مرد، سنگینی و آهستگی است .»

٢٣١- عن امیرالمؤ منین (ع) : کثره العجل تزل الانسان .

غرر الحکم : ٥٩٥/٤

«عجله و شتابزدگی ، آدمی را می لغزاند.»

این حدیث جالب را هم در مورد وقار ملاحظه فرمائید:

۲۳۲- عن امیرالمؤ منین (ع) : وقار الشیب احب الی من نضاره الشباب .

غرر الحکم : ۲۳۱/٦

«وقار و سنگینی پیری در نزد من از خرمی و شادابی جوانی دوست داشتنی تر است .»

ج) میانه روی در مزاح :

شوخی و مزاح را می توان جزو سیره پیامبر گرامی اسلام دانست . روح لطیف و جان با ظرافت هر مؤ من بطور طبیعی زا آن استفاده می کند:

۲۳۳- عن الامام الصادق (ع) : ما من مؤ من الا وفیه دعابه . قلت : و ما الدعابه ؟ قال : المزاح .

کافی : ٦٦۳/۲، معانی الاخبار: ص ١٦٤، مشکاه الانوار: ص ۱۹۰

«هیچ مومنی نیست مگر اینکه در او «دعابه» وجود دارد. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم که «دعابه» چیست ؟ حضرت فرمودند: مزاح و شوخی .»

۲۳٤- قال الامام الصادق لیونس الشیبانی : کیف مداعبه بعضکم بعضا؟ قلت : قلیلا. قال : هلا تفعلوا؟ فان المداعبه من حسن الخلق و انك لتدخل بها السرور علی اخیك . و لقد کان النبی یداعب الرجل یدید به ان سیره .

مکارم الاخلاق : ص ۱۹ و نیز کافی : ٦٦۳/۲

«شخصی به اسم یونس می گوید: حضرت امام صادق به من فرمودند: مزاح های شما با هم چطور است ؟ عرض کردم : کم مزاح می کنیم . حضرت فرمودند: چرا مزاح نمی کنید؟ مزاح و شوخی کردن از خوش طبعی و اخلاق نیکوست . تو با این کار شادی را بر مؤ من وارد می کنی . پیامبر اکرم هم با مرد مزاح می کردند، به قصد اینکه او را شاد فرمایند.»

لکن زیاده روی و نیز بکارگیری نابجای آن ، آفات و مفاسدی را همراه دارد:

۲۳۵- عن الامام الصادق عن آبائه قال : رسول اللّه : کثره المزاح تذهب بما الوجه و کثره الضحك تمحو الایمان ، و کثره الکذب تذهب بالبها.

بحار الانوار: ۵۸/۷۳ از امالی مرحوم صدوق : ص ۲۲۳، و نیز الاختصاص : ص ۲۳۰

«شوخی زیاد آب رو را می برد، و خنده فراوان ایمان را می زداید، و دروغ بسیار خوبی و ارزش را زائل می کند.»

۲۳٦- عن الامام العسکری : لاتمار فیذهب بهاك و لاتمازح فیجترا علیك .

بحار الانوار: ۵۹/۷۳ از تحف : ص ٥١٦، و نیز کافی ٦٦٥/۲ از حضرت امام صادق

«جدال و ستیزه مکن که خوبی و احترام تو را می برد، و شوخی نکن که موجب جسارت دیگران بر تو می شود.»

۲۳۷- عن حمران بن اعین : دخلت علی ابی جعفر الباقر فقلت له اوصنی . فقال : اوصیك بتقوی اللّه و ایاك و المزاح ، فانه یذهب هیبه الرجل و ما وجهه ...

بحار الانوار: ۶۰/۷۳ از سرائر: ۶۳۷/۳

«شخصی به اسم حمران می گوید: به پیشگاه حضرت امام باقر مشرف شدم و عرض کردم : مرا سفارش و موعظه ای بفرمائید. حضرت فرمودند: تو را سفارش می کنم به تقوای الهی ، و از شوخی کردن بپرهیز چون آن ، شکوه و بزرگی و آب روی مرد را می برد....»

و شوخی اگر تنها برای خنده و از روی سبکی ، مسخرگی ولودگی و به نحو باطل انجام گیرد، بدی و مذمت آن بیشتر است .

۲۳۸- عن الامام الصادق : کثره الضحك تمیت القلب . و قال کثره الضحك تمیت الدین کما یمیث لاماء الملح .

کافی : ۶۶۴/۲

د) سکوت و کم حرفی

«خنده زیاد قلب و دل را می میراند. و نیز حضرت فرمودند: خنده زیاد دین انسان را سست و متلاشی می کند همانطور که آب ، نمك را حل و از هم می پاشد.»

۲۳۹- عن الامام الصادق : القهقهه من الشیطان .

کافی ۶۶۴/۲

«خنده شدید و با صدای بلند، از شیطان است .»

۲۴۰- عن امیرالمومنین (ع) : و قروا انفسکم عن الفکاهات و مضاحك الحکایات و محال الترهات .

غرر الحکم : ۲۳۰/۶

«خودتان رامحترم و برتر بدارید از سخنان خنده آور و بذله گویی و حرف های باطل و بی فایده .»

۲۴۱- عن امیرالمؤ منین (ع) : ایاك ان تذکر من الکلام ما کان مضحکا و ان ذلك عن غیرك .

نهج البلاغه : نامه ۳۱، ص ۹۳۸

«بپرهیز از اینکه سخنی را بیان کنی که خنده آور باشد، اگر چه آن را از قول دیگری نقل کنی .»

د) سکوت و کم حرفی :

۲۴۲- عن امیرالمومنین (ع) : کن صموتا من غیر عی ، فان الصمت زینه العالم و ستر الجاهل .

غرر الحکم : ۶۱۱/۴

«خاموش و ساکت باش ، نه از روی ماندگی و ناتوانی ، چون کم حرفی زیور دانا و پرده پوش نادان است .»

۲٤۳- عن امیرالمؤ منین (ع) : الصمت یکسیك الوقار و یکفیك مونه الاعتذار.

غرر الحکم : ۵۸/۲

«خاموشی و سکوت جامه وقار و سنگینی را به تو می پوشاند، و تو را از زحمت عذرخواهی و پوزش رهایی می دهد.»

۲٤٤- عن امیرالمؤ منین (ع) : و هانت علیه نفسه من امر علیها لسانه .

نهج البلاغه : حکمت ۲، ص ۱۰۸۹

«نزد خود خوار است کسی که زبانش را حکمران خویش گرداند.»

۲٤۵- عن رسول اللّه : ان الله یبغض البلیغ من الرجال الذی یتخلل بلسانه کما تتخلل البقره .

سنن ترمذی : ۲۱۹/٤

«بدرستیکه خداوند دشمن می دارد مردان گشاده زبانی که با سخن های پیاپی ، زبانشان را مانند گاو پشت سر هم در میان دهان می آورند.»

ه) وارد نشدن در اموری که سبب عذرخواهی می شود:

۲٤٦- عن رسول اللّه : لا یحل لومن ان یذل نفسه . قیل : یا رسول اللّه فکیف تذل ؟ قال : بعرضها لما لاتطیق من البلا.

تاریخ یعقوبی : ۱۰۱/۲ (۱۱۰)

«برای مومن جایز نیست خود را خوار و پست کند. عرض شد: ای رسول خدا! چگونه مؤ من خود را خوار می کند؟ حضرت فرمودند: به این که خود را در محل وقوع مشکلات و اموری قرار دهد که توان آن را ندارد.»

۲٤۷- عن الامام الصادق (ع) : لا ینبغی للمومن ان یذل نفسه . قلت : بما یذل نفسه ؟ قال : یدخل فیما یعتذر منه .

مشکاه الانوار، ص ۵۰ و ص ۲٤٤ (۱۱۱)

«برای مومن سزاوار نیست خود را ذلیل و خوار کند. راوی می گوید: پرسیدم به چه چیزی خود را خوار می کند؟ حضرت فرمودند: به اینکه وارد در کاری شود که باعث عذرخواهی و پوزش می شود.»

۲٤۸- عن امیرالمؤ منین (ع) : و احذر کل عمل اذا سئل عنه صاحبه انکره او اعتذر منه . و لاتجعل عرضك غرضا لنبال القول .

نهج البلاغه : نامه ٦۹، ص ۱۰٦۷ (۱۱۲)

«بپرهیز از هر کاری که وقتی در مورد ان از انجام دهنده اش پرسیده شود، آن را نمی پذیرد و انکار می کند و یا از آن پوزش می طلبد. و آبروی خود را نشانه تیر گفته های دیگران قرار مده .»

و) پوزش نخواستن از بدخواه :

۲۴۹- عن امیرالمومنین (ع) : لاتعتذر الی من یحب ان لایجد لك عذرا.

غرر الحکم : ۲۸۵/٦

«عذر خواهی و طلب عفو مکن از کسی که دوست دارد برای تو عذر و جوابی نیابد.»

۲۵۰- عن الامام الصادق : لما وعظ لقمان ابنه فقال :... ولاتعتذر الی من لایحب ان یقبل لك عذرا و لایری لك حقا.

بحار الانوار: ٤۱۹/۱۳ از قصص الانبیاء: ص ۱۹٤

«عذر و پوزش مخواه از نزد کسی که دوست ندارد عذر علت موجّهی را از تو بپذیرد و برای تو حق و نصیبی نمی بیند.»

ز) احساس بی نیازی نسبت به نعمت و سفره دیگران :

۲۵۱- عن الامام الصادق (ع) : ینبغی للمومن ان لایخرج من بیته حتی یطعم فانه اعزله .

محاسن : ٤٤۹/۲

«مومن سزاوار است برای رفتن به مهمانی از خانه اش بیرون نرود تا اینکه قدری بخورد (و از شدت گرسنگی خود بکاهد) ، چون این کار برای حفظ عزت و بزرگواری او بهتر است .»

البته این روایات از جهات مختلفی سزاوار بحث و تحقیق است ، ولی این مجموعه مجالی بیش از ترجمه را ندارد.

ح) خواهش و درخواست نکردن :

۲۵۲- عن الامام الصادق (ع) : کان امیرالمومنین یقول : لیجتمع فی قلبك الافتقار الی الناس و الاستغنا عنهم . یکون افتقارك الیهم فی لئن کلامك و حسن بشرك ، و یکون استغناوك عنهم فی نزاهه عرضك و بقا عزك .

معانی الاخبار: ص ۲٦۷ و کافی : ۱٤۹/۲

«باید در دلت نیازمندی به مردم با بی نیازی از آنها بپیوندد، نیاز و احتیاجت به مردم در نرمی گفتار و خوش رویی ات با ایشان باشد و بی نیازی ات از آنها، در پاکیزگی آبرو و نگهداری بزرگی و عزّتت باشد.»

۲۵۳- عن الامام الباقر: طلب الحوائج الی الناس استسلاب للغزه و مذهبه للحیاء. و الیاس مما فی ایدی

الناس عز المؤ منين ، و الطمع هو الفقر الحاضر.

وسائل الشيعه : ٤٤٤/٩ از عده الداعى : ص ١٠٠ (١١٣)

«درخواست نياز از مردم ، ربودن و تاراج عزت و اعتبار و از بين برنده حياء است . و نااميدى از مال مدرم عزت و عظمتى است براى مؤ منين . و طمع و چشم داشت همان تهيدستى آماده است .»

٢٥٤- عن اميرالمؤ منين (ع) : المسئله طوق المذله تسلب العزيز عزه والحسيب حسبه .

غرر الحكم : ١٤٥/٢

«درخواست و گدايى حلقه خوارى است ؛ از شخص محترم و ارجمند عزتش را و از انسان نجيب و با شخصيت شرافتش را مى رباید.»

٢٥٥- عن اميرالمؤ منين (ع) : ما احسن تواضع الغنياء للفقرا طلبا لما عند اللّه و احسن منه تيه الفقرا على الاغنياء اتكالا على اللّه .

نهج البلاغه : حكمت ٣٩٨، ص ١٢٧٧

«چه نيكوست فروتنى توانگران با تهيدستان براى بدست آوردن پاداشى كه نزد خداوند است ! و از آن نيكوتر تكبر و بزرگ منشى بيچارگان است با ثروتمندان ، به جهت تكيه و اطمينان بر خداوند.»

٢٥٦- عن اميرالمومنين (ع) : من ابدى الى الناس ضره فقد فضح نفسه ، و خير الغنى ترك السوال و شر الفقر لزوم الخضوع .

كنز الفوائد: ١٩٤/٢

«كسى كه پيش مردم سختى و بد حالى خود را آشكار كند، خودش را ننگين و بى آبرو كرده است . بهترين بى نيازى رها كردن درخواست است و بدترين بيچارگى و تنگدستى ، هميشه ذليل و خاضع بودن است .»

البته نه فقر نشانه خوارى و پستى است و نه توانگرى علامت فضيلت و برترى ، بلكه هر دو از مصلحت و براى آزمايش است :

٢٥٧- عن الامام الصادق (ع) : ليس بين الايمان و الكفر الا قله العقل . قيل : و كيف ذلك يابن رسول اللّه ؟ قال : ان العبد يرفع رغبته الى مخلوق ، فلو اخلص نيته لله لاتاه الذى يريد فى اسرع من ذلك .

كافى : ٢٨/١

«بين ايمان و كفر چيزى نيست مگر كم عقلى . عرض شد كه اين چگونه مى شود؟ حضرت فرمودند: بنده خواهش و آرزويش را به نزد مخلوق مى برد، در حاليكه اگر قصد خود را براى خداوند خالص و پاك مى كرد، خداوند آنچه را كه خواسته بود زودتر به او عنايت مى كرد.»

٢٥٨- عن اميرالمؤ منين (ع) : و اخلص فى المسئله لربك فان بيده العطا و الحرمان .

نهج البلاغه ، نامه ٣١ ص ٩١٠

«در درخواست کردن فقط از پروردگارت بخواه ، چون دادن و بازداشتن تنها بدست اوست .»

لکن طبیعت تهیدستی و فقر، با ضعف هایی همراه است که روایات گذشته به آن اشاره شد (۱۱٤) و به همین جهت در تعالیم دینی ، درباره قناعت و خرسندی به آنچه میسر و بهره انسان است سفارش و تشویق شده است :

۲۵۹- عن الامام الباقر و الصادق (ع) : من قنع بما رزقه الله فهو من اغنی الناس .

کافی : ۱۳۹/۲

«کسی که به آنچه خداوند به او روزی داده است بسنده کند و خرسند باشد، او از بی نیازترین مردم است .»

درویش را که ملك قناعت مسلم است درویش نام دارد و سلطان عالم است

دیوان ناصر بخارایی : ص ۲٤

۲٦۰- عن امیرالمؤ منین (ع) : القناعه ابقی عز.

غرر الحکم : ۱٦۳/۱

«قناعت ، پایدارترین عزت و ارجمندی است .»

۲٦۱- عن امیرالمؤ منین (ع) : تمام العفاف الرضا باکفاف .

بحار الانوار: ٤۱۹/۷٤ از ارشاد: ۲۹۹/۱

«کمال عفت و پارسایی ، خرسندی به مقدار احتیاج از روزی است .»

و در بعضی روایات حتی از تقاضای خاسته معمولی هم از دیگران نهی شده و به این اندازه در حفظ عزت نفس اهتمام شده است :

۲٦۲- قال رسول اللّه یوما لاصحابه : لا تبایعونی ؟ فقالوا: قد بایعناك یا رسول اللّه ؟ قال : تبایعونی علی ان لاتسالوا الناس شیئا. فکان بعد ذلك تقع المخصره من ید احدهم فینزل لها و لایقول لاحد: ناولنیها.

بحار الانوار: ۱۵۸/۹۳ از عده الداعی : ص ۹۹ (۱۱۵)

«پیامبر گرامی اسلام روزی به یاران خود فرمودند: آیا با من بیعت و پیمان نمی بندید؟ اصحاب عرض کردند: ما که با شما بیعت بسته ایم ای رسول خدا. حضرت فرمودند: با من عهد و پیمان ببندید بر آنکه از مردم چیزی را درخواست نکنید. بعد از آن اگر چوب دستی یکی از آنها بر زمین می افتاد، برای برداشتنش خود از مرکب پیاده می شد و به کسی نمی گفت آن را به من بده .»

۲٦۳- و کان - رسول اللّه - فی سفره فنزل الی الصلاه ثم کر راجعا فقیل : یا رسول الله این ترید؟ قال اعقل ناقتی . نحن نعقلها. قال لایستعن احدکم بالناس و لو فی قصمه من سواك .

کحل البصر: ص ۹۸

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در سفری بودند و برای نماز از مرکب پیاده شدند. بعد از مدتی از همان راه رفته برگشتند. به حضرت عرض شد: چه کاری دارید؟ فرمودند: می خواهم شترم را ببندم . اصحاب عرض کردند: ما این کار را می کنیم . حضرت فرمودند: هیچکدام از شما نباید از دیگران کمك بخواهد و بار خود را بر دوش دیگران بیندازد حتی در خرده ای از مسواك .»

ط) محدودیت در بوسیدن دست :

بوسه زدن غالبا یکی از ابزار انتقال محبت و علاقه درونی است و در جای خود عمل پسندیده ای به حساب می آید.

۲٦٤- عن الامام الصادق (ع) : ان لکم لنورا تعرفون به فی الدنیا، حتی ان احدکم اذا لقی اخاه قبله ی موضع النور من جبهته .

بحار الانوار: ص ۲۰۲

«براستی که برای شما نور و فروغی است که با آن در دنیا شناخته می شوید. بنابراین اگر یکی از شما با برادرش دیدار کرد، او را در محل آن نور از پیشانی اش ببوسد.»

۲٦٥- عن الامام الصادق (ع) : فقد التزم رسول الله جعفرا و قبل بین عینیه .

بحار الانوار: ٤۲/۷۳ از الاربعون حدیثا: ص ٥۳

«پیامبر گرامی اسلام در روز فتح خیبر جناب جعفر طیار را در آغوش گرفتند و میان دو چشمش را بوسیدند.»

۲٦٦- عن امیرالمومنین (ع) : قبله الولد رحمه ، و قبله المراه شهوه ، و قبله الوالدین عباده ، و قبله الرجل اخاه دین .

بحار الانوار: ۹٤/۱۰۱ از مکارم الاخلاق : ص ۲۳۱

«بوسیدن فرزند رحمت و مهربانی ، و بوسیدن زن شهوت و لذت نفس ، و بوسیدن پدر و مادر عبادت و بندگی ، و بوسیدن مرد برادرش را طاعت (و وظیفه) است .»

ولی بوسیدن دست ویژگی خاصی دارد و نتیجتا در موارد محدودی باید انجام گیرد:

۲٦۷- عن الامام الرضا(ع) : لایقبل الرجل ید الرجل فان قبله یده کلاصلاه له .

بحار الانوار: ۳٤٥/۷٥ از تحف العقول : ص ٤۷۳

«هیچ مردی دست مرد دیگر را نبوسد، چون بوسیدن دست او مانند نماز خواندن (و رکوع و سجده) بر اوست .»

۲٦۸- دخلت علی ابی عبداللّه فتناولت یده فقبلتها. فقال : اما آنهالاتصلح الا لنبی او وصی نبی .

کافی : ۱۸۵/۲

«شخصی می گوید: بر محضر حضرت امام صادق (ع) وارد شدم و دست آن حضرت را گرفتم و بوسه زدم . حضرت به من فرمودند: بدان که این کار سزاوار نیست مگر در مورد پیامبری یا جانشین پیامبر.»

۲٦۹- عن الامام الصادق (ع) : لایقبل راس احد و لایده الا (ید) رسول اللّه او من ارید به رسول اللّه .

کافی : ۱۸۵/۲

«سرو دست هیچ کسی نباید بوسیده شود مگر دست رسول خدا یا کسی که به وسیله او آن حضرت قصد می شود.»

صاحب الدر المنثور بعد از نقل این احادیث می فرماید: فما یفعله الناس مما هو شائع من تقبیل الیدین غیرهم غیر(ه) معقول ، و هذا غیر المصافحه فانها مستحبه بلا تقبیل معها. (۱۱٦)

تعظیم و احترام منحصر در بوسیدن دست نیست ، چنانکه محبت ورزی و اظهار علاقه اختصاصی به آن ندارد.

۲۷۰- عن الامام الصادق (ع) عن ابیه عن آبائه عن جابر: لقیت النبی فسلمت علیه فغمز یدی و قال غمز الرجل ید اخیه قبلته .

جامع الاحادیث : ص ۱۰۳

«جابر می گوید: پیامبر اکرم را دیدار کردم بر ایشان سلام کردم . آن حضرت دست مرا فشردند و فرمودند: فشار دادن مرد دست برادرش را بوسه بر اوست .»

ی) تناسب در همراهی با ثروتمندان :

۲۷۱- عن الامام الباقر(ع) : اذا صحبت فاصحب نحوك و لاتصحبن من یکفیك . فان ذلك مذله للمومن .

بحار الانوار: ۲٦۷/۷۳ از محاسن : ۳۵۷/۲

«در رفاقت و نشست و برخاست با مانند خود همنشین باش و با کسی که به جهت مال بیشتر تو را اداره می کند همراه مشو، چون ان برای مومن خواری و پستی به حساب می آید.»

۲۷۲- عن ابی بصیر: قلت لابی عبداللّه : یخرج الرجل مع قوم میاسیر و هو اقلهم شیئا، فیخرج القوم نفقتهم و لایقدر هو ان یخرج مثل ما اخرجوا؟ فقال : ما احب ان یذل نفسه ، لیخرج مع من هو مثله .

بحار الانوار: ۲٦۹/۷۳ از محاسن : ۳۵۹/۲

«ابوبصیر می گوید: به حضرت امام صادق عرض کردم : مردی با گروهی از ثروتمندان به بیرون می رود در حالیکه از نظر دارایی کمترین آنها به حساب می آید. آنگاه آن گروه توشه خود را به میان آورده و مصرف می کنند ولی او نمی تواند مانند آنها خرج کند. حضرت فرمودند: من دوست ندارم که خودش را خوار و پست کند. او باید با همانند خودش به مسافرت برود.»

و نیز روایت ذیل هم در این مورد قابل توجّه است :

۲۷۳- عن حسی بی ابی العلا: خرجنا الی مکه نیف و عشرون رجلا، فکنت اذبح لهم فی کل منزل شاه فلما اردت ان ادخل علی ابی عبداللّه قال لی : یا حسین ! و تذل المومنین ؟! قلت : اعوذ بالله من ذلك ! فقال : بلغنی انك کنت تذبح لهم فی کل منزل شاه . قلت : ما اردت الا اللّه . فقال : اما کنت تری ان فیهم من یحب ان یفعل فعلك ، فلا یبلغ مقدرته ذلك ، فتقاصر الیه نفسه ؟! فقلت : استغفر اللّه و لا اعود.

بحار الانوار: ۲٦۹/۷۳ از محاسن : ۳۵۹/۲

«حسین بن ابی العلا می گوید: بیست و خورده ای مرد بودیم که عازم مکه شدیم . من در راه به هر منزل و کاروانسرایی که می رسیدم ، گوسفندی را سر می بریدم تا همسفران از آن استفاده کنند. وقتی به مکه رسیدم و به محضر حضرت امام رضا مشرف شدم ، آن حضرت به من فرمودند: ای حسین ! مومنین را خوار می کن ؟! عرض کردم : به خداوند پناه می برم از این کار! حضرت فرمودند: باخبر شدم که تو در هر منزل و استراحتگاهی که می رسیدی گوسفندی را ذبح می کردی . عرض کردم : من تنها برای خداوند این کار را می کردم . حضرت فرمودند: آیا ندیدی که در میان همراهانت کسانی بودند که دوست داشتند مانند تو این کار را انجام دهند ولی دارایی شان به آن نمی رسید و در نتیجه یك کمبود و کاستی در خود احساس کرده و سرشکسته می شدند؟ عرض کردم : از خداوند طلب بخشش می کنم و دیگر این کار را انجام نمی دهم .

ك) ارجمندی در همراهی با صاحبان مقام :

۲۷٤- عن ابی ذر رحمه اللّه علیه : رایت سلمان و بلال یقبلان الی النبی اذ انکب سلمان علی قدم رسول الله یقبلها فزجره النبی عن ذلك . ثم قال له : یا سلمان لاتصنع بی ما تصنع الا عاجم بملوکها، انا عبد من عبیدالله ، اکل مما یاکل العبید، و اقعد کما یقعد العبید.

بحار الانوار: ٦۳/۷۳ از تاویل الایات الظاهره : ٤۸٤/۲

«جناب ابوذر می گوید: سلمان و بلال را دیدم که به سوی پیامبر اکرم می آمدند، در این هنگام جناب سلمان خود را بر پای حضرت انداخت و شروع به بوسیدن کرد. حضرت او را از این کار بازداشتند و بعد به او فرمودند: ای سلمان ! با من به شیوه ای که فارسیان با پادشاهان خود انجام می دهند، رفتار مکن ؛ من بنده ای از بندگن خداوندم ، از آن چه سایر بندگان می خورند، تناول می کنم و همانند بندگان هم می نشینم .»

۲۷۵- عن امیرالمومنین (ع) - و لقد عند میسره الی الشام دهاقین الانبار فترجلوا له و اشتدوا بین یدیه - ما هذا الذی صنعتموه ؟ فقالوا: خلق منا نعظم به امراءنا. فقال : و الله ما ینفع بهذا امراکم و انکم لتشقون علی انفسکم فی دنیاکم و تشقون به فی اخرتکم ، و ما اخسر المشقه و راءها العقاب ، و اربع الدعه معها الامان من النار.

نهج البلاغه : حکمت ۳٦، ص ۱۱۰٤

«کد خدایان و بزرگان شهر انبار در راه رفتن حضرت امیرالمومنین به شام ، به آن حضرت برخوردند و برای تعظیم و احترام از اسب ها پیاده شدند و در پیش رکاب حضرت دویدند. آن حضرت بعد از مشاهده این کار به آنها فرمودند: این چه کاری بود که کردید؟ آنها عرض کردند: این عادت ماست که

حاکمان خود را با آن احترام و تعظیم می کنیم . حضرت فرمودند: به خداوند سوگند حکمرانان شما با این کار سودی نمی برند و شما خود را در دنیاتان به رنج و سختی و در آخرتتان به بدبختی گرفتار می سازید. چه پر زیان است رنج و مشقتی که در پی آن کیفر و عذاب باشد و چه پر سود است راحتی و آسودگی که همراه آن سلامت از آتش باشد!.»

۲۷٦- عن الامام الصادق (ع) : خرج المیرالمومنین - صلوات الله علیه - علی اصحابه و هو راکبت فمشوا معه ، فالتفت الیهم فقال : لکم حاجه ؟ فقالوا: لا یا امیر المومنین و لکنا نحب ان نمشی معك . فقال لهم : انصرفوا فان مشی الماشی مع الراکب مفسده للراکب و مذله للماشی . قال : و رکب مره اخری فمشوا خلفه فقال : انصرفوا فان خفق النعال خلف اعقاب الرجال مفسده لقلوب النوکی .

بحار: ۲۹۹/۷۳ از محاسن : ٦۲۹/۲

«حضرت امیرالمومنین صلوات اللّه علیه بیرون آمدند و در حالیکه سواره بودند وارد بر یاران خود شدند، اصحاب هم بدنبال حضرت پیاده حرکت کردند. حضرت متوجّه آنها شدند و فرمودند: آیا کاری دارید؟ عرض کردند: خیر ای امیرالمومنین ولی دوست داریم با شما راه برویم . حضرت به آنها فرمودند: بر گردید، چون راه رفتن پیاده همراه سواره برای سواره زیان و تباهی دارد و برای پیاده هم خوار کننده است . و نیز بار دیگری حضرت سواره بودند و اصحاب پشت سر ایشان پیاده می رفتند، حضرت به آنها فرمودند: برگردید، چون صدای حرکت کفش ها پشت سر پاشنه های مردان برای دل های تهی و ضعیف زیان و مفسده دارد.»

فصل سوم : شرم از حضور و اطّلاع دیگران

شرم از حضور و خجالت از نظارت و آگاهی دیگران بر بدی و کاستی ها، از اوصاف پسندیده و لازم در امر تربیت است . و نتیه طبیعی عزت و شرافت نفس همین است که آدمی از پست و ذلیل شن نزد دیگران بگریزد. جسوری و رودروایستی نداشتن و از رسوایی نترسیدن ، نشانه فقدان گوهر کرامت و شرافت نفس است .

۲۷۷- عن الامام الباقر(ع) : ان طبائع الناس کلها مرکبه علی الشهوه (و الرغبه) و الحرص و الرهبه و الغضب و اللذه . الا ان فی الناس من قد دم هذه الخلال بالتقوی و الحیاء و النف . فاذا دعتك نفسك الی کبیره من الامر فارم ببصرك الی السماء فان لم تخف ممن فیها فانظر الی من فی الرض لعلك لن تستحی ممن فیها، فان کنت لاممن فی السما تخاف و لا ممن فی الارض تستحی فعد نفسك فی البهائم .

مستدرك وسائل : ۲۱۲/۱۱ از نزهه الناظر: ص ۱۰٤

«سرشت و خمیره همه مردم بر شهوت خواهش نفس ، میل و رغبت ، حرص و طمع ، رهبت و ترس ، خشم و لذت و خوشی ، نشانده شده است و در میان مردم کسانی هستند که این نواقص و رخنه های انسانیت را با روکش تقوی و حیاء و رفتار نیکو می پوشانند. پس اگر نفست تو را به خطا و لغزش بزرگی کشاند، چشمت را به آسمان انداز، اگر از کسانی که در آنجا هستند نترسییدی ، نگاه کن به کسانی که در زمین اند، شاید از کسانی که در آن هستند شرم کنی ، ولی اگر نه از کسانی که در آسمان اند ترسیدی و نه از کسانی که در زمین اند حیاء کردی ، خودت را جزو چهار پایان به حساب آور.»

۲۷۸- عن امیرالمومنین (ع) : من لم یستحی من الناس لم یستحی من الله سبحانه .

غرر الحكم : ٤٤٢/٥

«کسی که از مردم شرم نکند، از خداوند سبحان هم حیاء نمی کند.»

۲۷۹- عن رسول الله : من تقوى الله اتقا الناس .

ادب الدنيا و الدين : ص ٢٤٣

«تقوی و ترس زا مردم ، جزو تقوی و ترس از خداوند است .»

اينك سيره رسول گرامی اسلام (ص) را از اين نظر مورد توجه قرار می دهيم :

۲۸۰- فلما اقبل رسول اللّٰه و المسلون حوله تلقاه امير المومنين و قال : لاياتهم يا رسول اللّٰه جعلنى فداك ! فان الله سيجزيهم . فعرف رسول اللّٰه انهم قد شتموه ، فقال ، اما انهم لو راونى ما قالوا شيئا مما سمعت . و اقبل ثم قال : يا اخوه القرده انا اذا نزلنا بساحه قوم فسا صباح المنذرين . ياعباد الطاغوت اخسووا اخساكم اللّٰه ...» فصاحوا يمينا و شمالا: يا اباالقاسم ! ما كنت فحاشا فما بدا لك ! قال الصادق : فسقطت العنزه من يده ، و سقط رداه من خلفه ، و رجع يمشى الى ورائه حيا مما قال لهم .

بحار الانوار: ۲۷۱/۲۰ از اعلام الورى : ۱۹۵/۱ (۱۱۷)

« (بعد از پایان جنگ احزاب پیامبر اکرم به فرمان خداوند مامور شدند کار گروه «بنی قریظه» را یکسره کنند و به غائله آنان خاتمه دهند. لذا سپاه را به فرماندهی حضرت امیرالمومنین به سوی محله بنی قریظه گسیل داشته و خود به دنبال آنان حرکت کردند. مسلمانان وقتی قلعه و دژهای بنی قریظه را محاصره کردند، جهودان بنی قریظه شروع به فحش و ناسزا به پیامبر اکرم کردند. امیر المومنین هم ایستاده بودند و جواب آن ها را نمی دادند) . ولی وقتی متوجه ورود پیامبر اکرم شدند، به خدمت حضرت رفته و از ایشان تقاضا کردند که به آنان نزدیك نشوند. حضرت که پی بردند این ممانعت به خاطر نشنیدن سخنان رکیك آنهاست ، به امیرالمومنین فرمودند: اگر چشم آنها به من بیفتد از فحش و ناسزا خود داری می کنند. سپس به سوی آنها رفته و فرمودند: ای برادران و هم ردیفان میمون ها (و خوك ها) ! ما اگر به میان گروهی فرود آئیم و به آنان حمله بریم روزگارشان تیره و تار می شود. (۱۱۸) ای پرستندگان طاغوت و گردنکشان ! دور و گم شوید خداوند شما را طرد و ذلیل کند! در این وقت دشمنان از چپ و راست فریاد زدند که ای اباالقاسم ، چه شده است ؟ شما که تند زبان و دشنام دهنده نبودی !؟ حضرت امام صادق می فرمایند: با گفته آنان حیاء، حضرت را فرا گرفت و از آن چه به آنان گفته بودند چنان شرم کردند که چوب دستی از دستشان و عبا از دوش مبارکشان افتاد و ناخود آگاه چند قدمی به عقب رفتند.»

درباره حدیث فوق ذکر این نکته لازم است که این خشم و تندی پیامبر اکرم مظهر و نشانه همان غضب و قهر خداوند متعال است و لذا در سزاواری و لزوم آن تردیدی نیست . امر جالب و ریف در این روایت ، همانانفعال و حیاء حضرت است ه در عین ابراز خشم الهی بطور طبیعی و ناخودآگاه در آن انسان کامل ظاهر می شود.

حیاء از مردم سبب مهمی در پرهیز از زشتی ها به کار بستن فضائل و خوبی ها به شمار می آید و در مسیر تربیت و تکامل انسان نقش خطیر و دائمی دارد. از این عامل معنوی و تربیتی در بعضی از روایات ، برای تنبه و تحریك بر انجام فضائل استفاده شده است :

۲۸۱- عن الامام الصادق (ع) :اما یستحیی الرجل منکم ان تکون له الجاریه فیبیعها فتقول لم یکن یحضر الصلاه .

کافی : ۳۷۲/۳

«آیا کسی از شما حیاء نمی کند و خجالت نمی کشد از اینکه کنیزی را که دارد، بفروشد و بعد او بگوید که آقای من در نماز جماعت شرکت نمی کرد؟!.» (۱۱۹)

کسانی که در اثر غفلت از شرافت و عزت نفس ، به خودی خود قادر بر پرهیز از بدی ها نیستند، حضور و نظارت دیگران آنان را به مواظبت می کشاند.

۲۸۲- عن امیرالمومنین (ع) : من اختلف الی المسجد اصاب احدی الثمان : اخا مستفادا فی الله ، او علما مستطفا، او آیه محکمه ، او رحمه منتظره ، او کلمه تردہ عن ردی ، او یسمع کلمه تدله علی هدی ، او یترك ذنبا خشیه او حیاءا.

بحار الانوار: ۳۵۱/۸۰ از امالی مرحوم صدوق : ۳۱۸ (۱۲۰)

«کسی که به مسجد رفت و آمد کند (و پیوسته به مسجد برود) به یکی از این هشت فایده می رسد: دوست و رادری که از آن بهره خدایی ببرد، دانشی تازه و کمیاب ، آیه و علامتی واضح و پر فایده ، رحمت و بخششی که به آن چشم امید داشته است ، گفتاری که او را از هلاکت بازدارد، سخنی بشنود که او را به راستی و هدایت رهنمون سازد، گناهی را به سبب ترس از خداوند رها کند با به جهت شرم از مردم واگذارد.»

و ممکن است همین امر در ترغیب به حضور در جماعات و منع از تنهایی بخصوص در بعضی موارد، دخالت دارد:

۲۸۳- عن امیرالمومنین (ع) : اسکن الامصار العظام فانها جماع المسلمین .

نهج البلاغه : نامه ٦٩، ص ١٠٦٥

«در شهرهای بزرگ زندگی کن ، چون در آنجا مسلمانان همه گردهم می آیند.»

۲۸٤- عن الامام الباقر(ع) : من ترك الجماعه رغبه عنها و عن جماعه المسلمین من غیر عله فلا صلاه له .

وسائل الشیعه : ۲۹۲/۸ از امالی مرحوم شیخ صدوق : ص ۳۹۲، و نیز محاسن : ص ۸٤

«کسی که از روی بی میلی جماعت را رها کند و بدون سبب اجتماع و گردهمایی مسلمانان را واگذارد، نمازی برای او نیست .»

۲۸۵- عن رسولا اللّه (ص) : اذا سالت عن من لم یشهد الجماعه فقل لا اعرفه .

الالفیه و النفلیه : ص ۱۳۹

«اگر در مورد کسی که در جماعت حاضر نمی شود، از تو سوال و پرسش شد، بگو من او را نمی شناسم .»

۲۸٦- عن الامام الصادق (ع) : انما جعل الجماعه و الاجتماع الی الصلاه لکی یعرف من یصلی ممن لایصلی ، و من یحفظ مواقیت الصلاه ممن یضیع ، و لو لا ذلك لم یمکن احدا لیشهد علی احد بصلاح ...

علل الشرایع : ۱۹/۲

«گروه و جماعت و دورهم گرد آمدن برای نماز قرار داده شد تا نمازخوان از بی نماز شناخته شود و کسی که مراقب وقت نماز است از پایمال کننده آن تشخیص داده شود. و اگر آن نبود، کسی نمی توانست به خوبی و شایستگی دیگری گواهی دهد.»

و نیز روایت دیگری ، علت جماعت و گردهمایی مسلمانان چنین بیان شده است :

۲۸۷- عن الامام الرضا(ع) : لان لایکون الاخلاص و التوحید و الاسلام والعباده للّه لا ظاهرا مکشوفا مشهودا لان فی اظهاره حجه علی اهل الشرق والغرب للّه عزوجل وحده و لیکون المنافق و المستخف مودیا لما اقربه بظاهر الاسلام و المراقبه ، و لان تکون شهادات الناس بالاسلام من بعضهم لبعض جائزه ممکنه مع ما فیه من المساعده علی البر و التقوی و الزجر عن کثیر من معاصی اللّه عزوجل .

علل الشرایع : ۳۰۵/۱

«حکمت وضع جماعت این است که اخلاص و بی ریایی ، و توحید و یکتا پرستی و اسلام و تندگی خداوند، غیر دیدنی و پوشیده و مخفی نباشد؛ چون آشکار شدن آن برای مردمان شرق و غرب عالم ، دلیل و برهانی است بر خدای یکتای عزوجل . و نیز بوسیله آن انسان دو رو یا سبك شمرنده و لاابالی به آنچه او را به صورت اسلام نزدیك می کند مراقب نموده و آن را انجام می دهد. و نیز با این کار مردم قادر می شوند بر مسلمانی همدیگر گواهی دهند. بعلاوه موجب همیاری و معاونت بر نیکی و تقوی و دوری از بسیاری از نافرمانی های خداوند عزوجل می شود....»

۲۸۸- عن الامام الباقر(ع) : فلا تنم وحدك فان اجرا ما یکون الشیطان علی الانسان اذا کان وحده .

کافی : ۵۳۳/٦

«در خانه تنها نخواب ، چون قوی ترین حالت برای تسلط شیطان بر انسان وقتی است که تنها باشد.» (۱۲۱)

۲۸۹- عن الامام الکاظم عن بیه عن جده قال : فی وصیه رسول اللّه لعلی : یا علی ! لاتخرج فی سفر وحدك فان الشیطان مع الواحد و هو من الاثنین ابعد....

محاسن : ص ۳٥٦

«پیامبر اکرم در سفارش خود به حضرت امیر فرمودند: ای علی ! تنهایی به هیچ سفری مرو؛ چون شیطان به یك نفر همراه می شود، ولی از دو نفر دورتر است .»

فصل چهارم : حیاء از خود

انسان چون فضیلت و شرافت خود را بیابد، از پستی و ذلت آن می گریزد. هر اندازه تعقل و درك عظمت این گوهر ذاتی بالاتر رود و هر چه معرفتش به خود بیشتر شود، محافظت و قدرشناسی از آن شدیدتر می گردد.

حیاء از خود نتیجه این معرفت و درك عظمت خود است و در روایات از آن به بهترین و بالاترین درجه حیاء تعبیر شده است :

۲۹۰- عن امیرالمومنین (ع) : احسن الحیاء استحیاوك من نفسك .

غرر الحکم : ٤٢٢/٢

«بهترین و نیکوترین حیاء حیاء کردن توست از خودت .»

۲۹۱- عن امیرالمومنین (ع) : غایه الحیاء ان یستحیی المر من نفسه .

غرر الحکم : ٣٧٣/٤

«نهایت و اوج حیاء این است که شخص از خودش شرم داشته باشد.» (۱۲۲)

در بخش بعد تحت عنوان «ادب و حیاء» به مظاهر و نمونه هایی از «حیاء از خود» اشاره می شود؛ ولی اکنون روایاتی را مورد ملاحظه قرار می دهیم که در آنها به پرورش و احیاء این عامل تربیتی و شرم در خلوت و حیاء در تنهایی سفارش شده است :

۲۹۲- عن امیرالمومنین (ع) : جماع المروه ان لاتعمل فی السر ما نستحیی منه فی العلانیه .

غرر الحکم : ٣٧٣/٣

«همه مروت و مردانگی این است که کاری را که در آشکارا از آن شرم می کنی ، در پنهان انجام ندهی .»

۲۹۳- عن امیرالمومنین (ع) : من افضل الورع ان لاتبدی فی خلوتك ما تستحیی من اظهاره فی علانیتك .

غرر الحکم : ٢٦/٦

«از برترین ورع و پارسایی ها این است که در تنهایی خود، ظاهر نکنی آنچه را که در آشکارا از فاش ساختنش شرم می کنی .» (۱۲۳)

۲۹٤- عن رسول اللّه : ان اعلی منازل الایمان درجه واحده من بلغ الیها فاز و ظفر، و هو ان ینتهی بسریرته فی الطلاح الی ان لایبالی بها اذا ظهرت و لایخاف عقباها اذا استترت .

بحار الانوار: ٣٦٩/٦٨ از عده الداعی : ص ۲۲۸

«بالاترین درجات ایمان مرتبه ای است یگانه که هر کس به آن رسید، رستگار و پیروز شد. و آن درجه این است که درون و نهان خود را طوری در خوبی و راستی بگذراند که اگر آشکار شد باکی نداشته باشد، و اگر هم پنهان ماند، از عاقبتش نهراسد.»

۲۹۵- عن امیرالمومنین (ع) : یا نوف ! ایاك ان تتزین للناس و تبرز اللّه بامعاصی فیفضحك اللّه یوم تلقاه .

بحار الانوار: ٣٦٤/٦٨ از امالی مرحوم صدوق : ص ١٧٤

«ای نوف ! بپرهیز از اینکه در ظاهر، خود را آراسته و نیکو جلوه دهی ، ولی در واقع با انجام گناهان به جنگ خداوند بروی ؛ به در این صورت خداوند تو را در روزی که او را دیدار می کنی رسوا می سازد.»

٢٩٦- عن احمد بن هلال : سالت ابا الحسن الاخیر عن التوبه النصوح ما هی ؟ فکتب : ان یکون الباطن کالظاهر و افضل من ذلك .

معانی الاخبار: ص ١٧٤

«احمد بن هلال می گوید: از حضرت امام هادی درباره معنای «توبه نصوح» پرسیدم . حضرت در پاسخ مرقوم داشتند که : درونش مانند بیرونش ، و بهتر از آن باشد.»

فصل پنجم : سوال و پاسخ

پیشتر، فصل مقوم و رکن اصلی حیاء را عزت و شرافت نفس و کرامت انسانی دانستیم . اکنون به پرسشی در این زمینه پاسخ داده و بحث را تکمیل کرده ، به پایان می رسانیم :

گاهی این سوال مطرح می شود که در آیات قرآنی و منابع روایی و اخلاقی از یك سو دستور به تکریم نفس و عزت و احترام خود داده شده است و نفس انسان را سرمایه پرقیمتی معرفی کرده است ؛ آیاتی مثل : حشر/١٩، زمر/١٥، اعراف /٢٣ که به کم نگذاشتن برای نفس و فراموش نکردن و ستم نکردن به آن توجه می دهد، و نیز روایاتی که در ابتدای بخش چهارم در این زمینه مورد ملاحظه قرار گرفت .

و از سوی دیگر، انسان را به مبارزه و مخالفت و امان ندادن به نفس امر کرده و خواستار اهانت ، خواری ، تحقیر، بدگمانی و بی اعتمادی به او شده است : آیاتی مثل : ابراهیم /٢٢، یوسف /١٨ و ٥٣ که نفس انسان را فریب کار، امر کننده به بدی ها و سزاوار ملامت معرفی می کند. روایات هم در این باره فراوان است :

٢٩٧- عن امیرالمومنین (ع) : و اعلموا عباد اللّه لن لامومن لایمسی و لایصبح الا و نفسه ظنون عنده .

نهج البلاغه : خطبه ١٧٥، ص ٥٦٦، و نیز غرر الحکم : ٥٢١/٢

«بدانید بندگان خدا! مومن شب و صبح نمی کنند مگر اینکه به نفس خود بدگمان است .»

٢٩٨- عن امیرالمومنین (ع) : ان نفسك لخدوع ان تثق بها یقتدك الشیطان الی ارتکاب المحارم .

غرر الحکم : ٥٢١/٢

«نفس تو مکار و پرفریب است ؛ اگر به آن اعتماد کنی شیطان تو را به انجام حرام و امور نامشروع می کشاند.»

٢٩٩- عن امیرالمومنین (ع) : و لاترخصوا لانفسکم فتدهنوا و لاتدهنوا فی الحق فتخسروا.

کافی : ٤٥/١

«به نفس های خود اجازه و اختیار ندهید که ولنگار و سست می شوید؛ و در حق سهل انگار و اهل سازش نباشید که زیان می کنید.»

۳۰۰- عن امیرالمومنین (ع) : نفسك اقرب اعدائك اليك .

غرر الحكم : ۱۷۰/٦

۳۰۱- عن امیرالمومنین (ع) : من اهان نفسه اكرمه الله .

غرر الحكم : ۱۸۵/۵

«هر کس نفس خود را خوار و زبون سازد خداوند او را محترم و عزیز می دارد.»

۳۰۲- عن امیرالمومنین (ع) : من حقر نفسه عظم .

غرر الحكم : ۱٤٤/۵

«هر كس نفس خود را كوچك و ذليل كرد، بزرگ و گرامی می شود.»

حال پرسش این است که این دو برخورد مخالف انسان با خود چگونه قابل جمع است ؟

پاسخ آن است که : انسان در عین اینکه يك حيوان است ، ولی به تعبیر قرآن مجید نفخه ای از روح خدایی و لمعه ای از ملکوت الهی در او وجود دارد که من اصیل و خود واقعی او را تشکیل می دهد و آن جنبه حیوانی در حقیقت طفیلی و غیر خودی است . (۱۲٤) پس مراد از تکریم و عزت نفس شناخت این خود واقعی و پرقیمت دانستن و حفظ ارزش و حراست از آن است . تنها با یافتن و شناخت این خود است که فضیلت و کمال در انسان زنده می شود و پرورش می یابد.

۳۰۳- عن امیرالمومنین (ع) : عجبت لمن ينشد ضالته و قد اضل نفسه فلا يطلبها.

غرر الحكم : ۳٤۰/٤

«در شگفتم از کسی که گمشده اش را می یابد، در حالیکه نفس خود را گم کرده ولی جویای آن نیست .»

و منظور از اهانت و تحقیر و ذلیل کردن نفس هم تسلط و در اختیار گرفتن آن جنبه حیوانی و جلوگیری از سرکشی آن است . فقط با تضعیف و مهار شهوات و امان ندادن به خواهش های حیوانی است که زشتی و پستی حیوانیّت از انسان دور و زمینه رشد الهی و حقیقت انسانیّت وی فراهم می گردد.

۳۰٤- عن امیرالمومنین (ع) : الرجل حيث اختار لنفسه ان صانها ارتفعت ، و ان ابتذلها اتضعت .

غرر الحكم : ۷۷/۲

«مرد، موقعیت و جایگاهش وابسته به آن چیزی است که برای نفس خود بر می گزیند. اگر آن را نگاهداری و حفاظت کند، بلند پایه و برتر می شود و اگر آن را درباخته و زبون سازد، فرومایه و کم بها می گردد.»

۳۰۵- عن امیرالمومنین (ع) : طهروا انفسکم من دنس الشهوات تدرکوا رفیع الدرجات .

غرر الحکم : ۲۵۷/۲

«نفس های خود را از آلودگی خواهش های حیوانی پاکیزه سازید، تا مرتبه های بلند انسانیّت را بیابید.»

و به همین جهت لذت نفس و شهوات ، مشوب و آمیخته به قبح و عیب است و انسان خود یافته از پرهیز می کند. (۱۲۵)

بخش پنجم : ادب و حیاء

پس «نفس» لفظ مشترکی است بین دو معنای «هوی» و «خویشتن انسان» که هر یك به جنبه و بعدی از او اشاره دارد.

در پایان این بحث مناسب است از زوایه ای جدا به تفاوت دیگری اشاره نمائیم ؛ و آن فرقی است که بین تکبر با عزت نفس وجود دارد.

آنچه از لزوم شرافت و تکریم نفس بیان داشتیم ، نباید با تکبر و خود بزرگ بینی اشتباه شود؛ و از طرف دیگر تنزیل نفس ، فروتنی و تواضع هم که از صفات مورد سفارش اخلاقی است ، نباید به خواری و پستی و ذلت نفس خلط گردد.

تواضع آن است که انسان اعتقاد برتری بر دیگری را نداشته باشد، بلکه خود را از آن حدی که به فکرش می رسد کمتر حساب کند و از همه کوچکتر بداند. این حالت به این مقدار هیچ منافاتی با درك کرامت و شرافت خود ندارد، چون او این شرافت و عزت را از جهت مقام انسانیّتی که بین خود و دیگران مشترك است می داند. بله ، زیاده روی ناآگاهانه در تواضع که باعث ذلت و پستی شود، البته مذموم و مورد نهی است . اما از آثار و نتایج تواضع صحیح آن است که مرتبه اش را نزد دیگران بالا می برد.

۳۰۶- عن امیرالمومنین (ع) : نزل نفسك من دون منزلتها تنزلك الناس فوق منزلتك .

غرر الحکم : ۱۷۹/۶

«نفس خود را از آن رتبه و جایگاهی که دارد پائین آور، تا مردم تو را به بالاتر از آن درجه و حرمتی که داری ، شان و اعتبار بخشند.»

۳۰۷- عن الامام الصادق (ع) : ما من عبد الا و فی راسه حکمه و ملك یمسکها، فاذا تکبر قال له : لتضع وضعك الله فلا یزال اعظم الناس فی نفسه و اصغر الناس فی اعین الناس . و اذا تواضع رفعه الله عزوجل . ثم قال له : انتعش نعشك الله ، فلا یزال اصغر الناس فی نفسه و ارفع الناس فی اعین الناس .

کافی : ۳۱۲/۲

«هیچ بنده ای نیست مگر در سر او حلقه لگامی است که فرشته ای آن را نگاه می دارد. پس اگر بزرگی و تکبر ورزد به او می گوید: فرود آی که خداوند تو را از مرتبه بیندازد! در این صورت پیوسته در نفس خود از همه مردم بزرگتر و در چشم دیگران از همه کوچکتر است . و وقتی فروتنی نماید، خداوند

عزوجل او را بلند و برتر می کند. آن فرشته هم به او می گوید: سر بلند کن که خداوند تو را بلند مرتبه گرداند! در این صورت در نزد خود از همه کوچکتر و در دید مردم از همه والاتر و بزرگتر است .»

بخش پنجم : ادب و حیاء

ادب آن شکل زیبا و هیئت آراسته ای است که شایسته است افعال انسان برای نیکوئی و ظرافت آن را فراگیرد و در اثر آن کردار آدمی ویژگیی پیدا می کند که دیگران را به تمایل و ستودن وا می دارد. (۱۲٦)

رابطه ادب با اخلاق ، رابطه حکمت است با علم ؛ ادب نحوه کشف و عملی کردن مکارم اخلاق است .

بهترین ادب همان ادب الهی است که مطابق با توحید و فطرت انسانی است و خداوند متعال پیامبرانش را به آن تاءدیب فرموده است :

۳۰۸- عن رسول اللّه : انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق ، و قال : ادبنی ربی فاحسن تادیبی .

تفسیر نور الثقلین : ۳۹۲/۵ از مجمع البیان : ۵۰۰/۱۰-۹

«من برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق و اوصاف بزرگ و اخلاق ستودنی را به کمال و انجام رسانم . و نیز آن حضرت فرمودند: پروردگارم مرا ادب آموخت و در نتیجه فرهنگ و تربیتم نیکو شد.»

ادب مایه زینت انسان و کم شدن بدی ها و سبب شرافت و حرمت آدمی می شود:

۳۰۹- عن امیرالمومنین (ع) : انکم الی اکتساب الادب احوج منکم الی اکتساب الفضه و الذهب .

غرر الحکم : ٦٤/۳

«شما به تحصیل ادب نیازمند ترید از جستن و فراهم آوردن طلا و نقره .»

۳۱۰- عن امیرالمومنین (ع) : و الاداب حلل مجدده .

نهج البلاغه : حکمت ٤، ص ۱۰۹۰

«ادب ها زیورهایی تازه و نو هستند - که کهنه نمی شوند -.»

۳۱۱- عن امیرالمومنین (ع) : من کلف بالادب قلت مساویه .

غرر الحکم : ۲٦۳/۵

«کسی که شیفته و مشتاق ادب شد بدی هایش کم می شود.»

۳۱۲- عن امیرالمومنین (ع) : افضل الشرف الادب .

غرر الحکم : ۳۸۰/۲

«برترین بزرگی و سرآمد سرافرازی ادب است .»

بدین ترتیب رابطه تنگاتنگ حیاء با ادب روشن می شود. بکارگیری و محافظت بر حیاء در بسیاری از موارد با رعایت ادب آمیخته و همراه است . کردار اهل حیاء ریشه در شرافت و ظرافت انسانی دارد و اراسته به نوعی ادب و پیوسته با فرهنگ و رسم و روش الهی است .

اینك چند نمونه از روابط عادی اجتماعی را از این منظر مورد ملاحظه قرار می دهیم :

الف) ادب ورزی در رفاقت یا جدایی :

۳۱۳- عن الامام الصادق (ع) : لاتذهب الحشمه بینك و بین اخیك و ابق منها، فان ذهاب الحشمه ذهاب لحیاء و بقاء الحشمه بقاء الموده .

بحار الانوار: ۲۵۳/۷۵ از تحف العقول : ص ۳۸۹ (۱۲۷)

«در روابط و معاشرت خود با برادرت ، رودبایستی و احترام را کنار مگذار و چیزی از آن را نگهدار، چون رفتن پروا و ملاحظه ، زوال حیاء و شرم است و ماندن آن ، برجا بودن و ماندن دوستی و مودت است .»

۳۱٤- عن الامام الصادق (ع) : حشمه الانقباض ابقی للعز من انس التلاقی .

بحار الانوار: ۱۸۰/۷۱ از الدره الباهره : ص ۳۱

«پروا و ملاحظه ای که کناره گیری و نگاهداری به همراه دارد، برای عزت و ارجمندی ماندگارتر است از خوشی و همدمی که از دیدار و مصاحبت حاصل می شود.»

۳۱۵- عن رسول الله : اذا رایت اخیك ثلاث خصال فارجه : الحیاء والامانه و الصدق و اذا لم ترها فلا ترجه .

کنز العمال : ۲٦/۹

«وقتی از برادرت سه صفت را مشاهده کردی به او امید پیدا کن : حیاء، امانت و درستی ، صدق و راستی ؛ و اگر اینها را در او ندیدی ، امیدی نداشته باش و از او ماءیوس شو.»

۳۱٦- عن العبد الصالح الامام الکاظم : لا تضیع حق اخیك اتکالا علی ما بینك و بینه فانه لیس باخ من ضیعت حقه .

مشکاه لاانوار: ص ۱۰٦

«از حق برادرت به سبب تکیه و اطمینان به آن علاقه و رابطه این که بین تو و اوست ، چیزی را فرو مگذار؛ چون برادرت نیست کسی که حق برادرش را تلف و تباه کند.»

۳۱۷- عن الامام الصادق (ع) : ما من عبدین مسلمین الا و بینهما حجاب من الله ، فان قال احدهما هجرافی صاحبه هتك الله ذلك السر، فان بری احدهما من صاحبه کفر احدهما یعنی اشد هما قولا.

مشکاه الانوار: ص ۱۰۳

«هیچ دو بنده مسلمانی نیست مگر بین آن دو حجاب و حائلی است از جانب خداوند؛ پس اگر یکی از آن دو به رفیقش سخن زشتی بگوید، خداوند آن پوشش و پنهان را فاش و آشکار می کند، و اگر یکی از آن دو از دیگری بیزاری جست او که سخنش تندتر است بی ایمان و کافر می شود.»

۳۱۸- عن محمد بن اسحاق قال : لما قتل علی بن ابی طالب عمرا اقبل نحو رسول الله و وجهه یتهلل . فقال له عمر بن الخطاب : هلا سلبته یا علی درعه ، فانه لیس تکون للعرب درع مثلها!؟ فقال امیرالمومنین : انی استحیت ان اکشف عن سواه ابن عمی .

الارشاد: ۱۰٤/۱، و نیز البدایه و النهایه : ۱۰۷/٤

«وقتی حضرت امیرالمومنین در غزوه خندق عمرو بن عبدود را به هلاکت رساندند، در حالی که چهره مبارکشان از خوشحالی و سرور می درخشید رو به سوی پیامبر اکرم آمدند. عمر بن خطاب گفت : ای علی ! پس چرا زره اش را به غنیمت نبردی ؟ آن زره ای است که در میان عرب نظیری ندارد! حضرت فرمودند: من حیاء کردم از این که جسد پسر عمویم را برهنه سازم (عمرو بن عبدود از قریش و سابقا با پدر بزرگوار حضرت امیر آشنا و رابطه دوستی داشت .»

۳۱۹- عن الامام الباقر(ع) : فی قول الله عزوجل : فمتعوهن و سر حوهن سراحا جمیلا متعوهن جملوهن مما قدرتم علیه من معروف فانهن یرجعن بکابه و خشیه و هم عظیم و شماته من اعدائهن فان الله عزوجل کریم یستحی و یحب اهل الحیاء ان اکرمکم اشدکم اکراما لحلائلهم .

تهذیب : ۱٤۱/۸ و من لایحضره الفقیه : ۳۲۷/۳

«حضرت امام باقر درباره این آیه شریفه «آنها را با هدیه مناسبی بهره مند سازید و به طرز شایسته ای رها کرده و از آنها جدا شوید» - که درباره زنانی است که قبل از آمیزش جنسی طلاق داده می شوند - می فرماید: آنها را با هدیه ای متعارف و در حد توان زینت داده و آراسته و نیکو گردانید؛ چون آنها با حزن و دلی شکسته تو ترس و اندوهی بزرگ و سرکوفت و شادی دشمنانشان بر می گردند (و شما از این که آنان را با این حالت و دست خالی رها سازید شرم کنید) ، چون خداوند عزوجل کریم و بخشنده است و حیاء می فرماید و حیاء کنندگان را دوست دارد. براستی گرامی ترین شما کسانی هستند که در احسان و کرامت به همسران خود تواناتر باشند.»

ب) ادب و حیاء در برابر نیکی دیگران :

۳۲۰- عن الامام الصادق (ع) : علیکم بالورع و الاجتهاد و اشهدوا الجنائز و عودوا المراضی و احضروا مع قومکم مساجدکم و احبوا للناس ما تحبون لانفسکم ؛ اما یستحیی الرجل منکم ان یعرف جاره حقه و لایعرف حق جاره .

کافی : ٦۳٥/۲

«بر شما باد به ورع و پرهیزگاری و تلاش و کوشش در راه خداوند. بر تشییع مردگان حاضر شوید و به عیادت و احوال پرسی بیماران بروید و با همان گروه و کسانی که هستید در مسجدهایتان شرکت کنید و آنچه را که برای خودتان دوست دارید، برای مردم هم بخواهید. آیا مردی از شما حیاء نمی کند که همسایه اش حق او را بشناسد و آن رعایت کند ولی او نسبت به همسایه اش حق شناسی نکند!؟»

۳۲۱- عن جابر بن یزید الجعفی : قال لی لبو جعفر (الامام الباقر) : ان المومن لیفوض الله الیه یوم القیامه فیصنع ما شاء. قلت : حدثنی فی کتاب اللّه این قال ؟ قال : قوله : لهم ما یشاوون فیها ولدینا

مزید.» فمشیئه الله مفوضه الیه و المزید من الله ما لایحصی . ثم قال : جابر! و لاتستعن بعدو لنا فی حاجه و لا تستطعمه و لاتساله شربه . اما انه لیخلد فی النار فیمر به المومن فیقول : یا مومن ! الست فعلت بك كذا و كذا. فیستحی منه فیستقذه من النار. و انما سمی المومن مومنا لانه یومن علی اللّه فیجیز الله امانه .

مشکاره الانوار: ص ۹۹

«جابر می گوید که حضرت امام باقر به من فرمودند: بدرستیکه خداوند در روز قیامت اجازه و اختیار را برای مومن بازگذاشته و کار را به او وا می گذارد و او هر چه بخواهد انجام می دهد. عرض کردم : به من بفرمائید این در کجای قرآن مجید آمده است ؟ حضرت فرمودند: در این جای قرآن که می فرماید: «برای بهشتیان هر چه بخواهند در ان جا فراهم است ، و نزد ما نعمت های اضافه تری است .» مشیت و خواست خداوند که به مومن واگذار شده است و افزونی از ناحیه خداوند هم که بی شمار است . سپس حضرت فرمودند: جابر! برای رفع نیازت از دشمن ما کمك مخواه و از او غذا نخواه و حتی یك جرعه آب هم طلب مکن ، چون او باید در جهنم برای همیشه در عذاب بماند ولی مومن بر او می گذرد و آن جهنمی می گوید: این مومن ! آیا من نبودم که به تو فلان کمك و احسان را کردم . و مومن هم از او شرم می کند و وی را از جهنم رهانیده و نجات می دهد. بله ، مومن ، مومن نامیده شده است چون او بر خداوند امان و پناه می برد و خداوند هم امان و حمایت او را پذیرفته و اجازه می دهد.»

خداوند متعال نیز این ادب و توجه اخلاقی را در قرآن مجید چنین بیان می فرمایند:

و احسن کما احسن الله الیك

قصص (۲۸) / ۷۷

« و همانطور که خداوند به تو احسان و نیکی کرده است نیکی و احسان کن .»

ج) ادب ورزی نسبت به بزرگتر:

۳۲۲- عن رسول الله (ص) : لیس منا من لم یرحم صغیرنا و لم یوقر کبیرنا.

مشکاه الانوار: ص ١٦٨

«از ما نیست کسی که بر کوچك ما دلسوزی و مهربانی ندارد و عزت و حرمت بزرگ ما را نگاه نمی دارد.»

۳۲۳- عن الامام الصادق (ع) : قال رسول الله : من عرف فضل کبیر لسنه فوقره آمنه الله من فزع یوم القیامه .

مشکاه الانوار: ص ١٦٩

«کسی که برتری و امتیاز سالداری را به خاطر سن و عمرش بشناسد و وی را احترام و تجلیل کند، خداوند او را از ترس و هراس روز قیامت پناه می دهد.» (۱۲۸)

۳۲٤- عن الامام الصادق عن آبائه : جاء رجلان الی النبی شیخ و شاب ، فتکلم الشاب قبل الشیخ ، فقال النبی : الکبیر الکبیر.

مشکاه الانوار: ص ١٦٨

«دو مرد به خدمت پیامبر اکرم رسیدند، یکی پیر و دیگری جوان بود. آن جوان پیش زا مرد سالخورده شروع به صحبت کرد. حضرت فرمودند: بزرگتر، بزرگتر.»

٣٢٥- الامام الصادق (ع) : قال على بن ابى طالب للحسن : يا بنى ! قم فاصطب حتى اسمع كلامك . قال : يا ابتاه ! كيف اخطب و انا انظر الى وجهك استحيى منك ! قال : فجمع على بن ابى طالب امهات اولاده ثم توارى عنه ، حيث يسمع كلامه فقام الحسن فقال : الحمدالله الواحد... فقام على بن ابى طالب و قبل بين عينيه ، ثم قال : ذريه بعضها من بعض و الله سميع عليم

بحار الانوار: ٣٥٠/٤٣ از تفسير فرات الكوفى : ص ٧٩ (١٢٩)

«حضرت امیر المومنین به فرزندشان امام حسن فرمودند: ای فرزندم ! برخیز و وعظ و نطقی کن تا سخن و گفتار تو را بشنوم . امام حسن عرض کردند: ای پدر! من چگونه سخن برانم در حالیکه وقتی به چهره شما نگاه می کنم شرم از شما مرا فرا می گیرم . حضرت امیر مادران فرزندانشان را گرد آوردند و خود از فرزندشان امام حسن پنهان شدند، بطوری که فقط سخنانش را بشنوند. آنگاه امام حسن برخاستند و خطبه ای با فصاحت کامل ایراد نمودند. بعد از سخنرانی حضرت امیر بلند شدند و بین دو چشم حضرت را بوسیدند و این آیه شریفه را تلاوت کردند: اینها فرزندان و دودمانی هستند - که از نظر پاکی و فضیلت - بعضی از بعض دیگر گرفته شده اند، و خداوند شنوا و داناست .»

٣٢٦- عن الامام الصادق (ع) : ما مشى لاحسين بين يدى الحسن قط، و لابدره بمنطق اذا اجتمعا تعظيما له

مشکاه الانوار: ص ١٧٠

«حضرت امام حسین هرگز جلوی حضرت امام حسن راه نرفتند، و وقتی با هم بودند به خاطر تعظیم احترام به ایشان شروع به صحبت نمی کردند.»

٣٢٧- عن الامام الصادق (ع) : اربعه من اخلاق الانبياء: التنظم و التطيب و حلق الجسد يعنى بالنوره ، و كثره الطروقه يعنى النساء. ثم ذكر سليمان بن داود فقال : كن له الف امراه فى قصر واحد سبعمائه سريه و ثلاثمائه مهيره . قيل له : جعلت فداك ! كيف يقوى على هولاء؟ قال : جعل اللّه فيه قوه بضعه و اربعين رجلا، و يجعل ذلك للنيب . قيل له : لعلى ؟ فانه استحيا ذكر على لابوته و مكان فاطمه فامسك و لم يقل شيئا.

مستدرك الوسائل : ٢٩٤/١٤ از دعائم الاسلام : ١٥٠/٢

«چهار چیز از خوی و خلق پیامبران است : پاکیزگی و نظافت ، خود را خوشبو کردن ؛ زدن موی بدن با نوره ، همسر زیاد داشتن . سپس از حضرت سلیمان یادی کرده و فرمودند: برای ایشان هزار زن در يك قصر و عمارت بود، که هفتصد نفر آنها کنیز و سیصد زن بقیه آزاد بودند. عرض شد: ای پسر رسول خدا! چگونه آن حضرت برای این همه زن قدرت و توان داشت ؟ فرمودند: خداوند عزوجل در ایشان نیروی چهل و خورده ای مرد را قرار داده بود، و این توان و نیرو را در پیامبر اکرم هم قرار داده است . به آن حضرت عرض شد: برای حضرت علی هم همینطور است ؟ حضرت گویا از ذکر و یاد حضرت امیر به سبب رابطه پدری و نیز جایگاه حضرت فاطمه شرم کردند و در نتیجه خاموش شده و از پاسخ خودداری کردند.»

۳۲۸- ... لم کتب (امیر المومنین) کتاب الصلح بین رسول الله و اهل مکه فکتب : بسم الله الرحمن الرحیم فقال سهیل بن عمرو: هذا کتاب بیننا و بینك یا محمد! فافتتحه بما نعرفه و اکتب : باسمك اللهم . فقال : اکتب باسمك اللهم وامح ما کتبت . فقال : لو لا طاعتك یا رسول اللّٰه لم محوت . فقال النبی : اکتب :ها ما قاضی علیه محمد رسول الله سهیل بن عمرو. فقال سهیل : لو اجبتك فی الکتاب الی هذا لاقررت لك بانبوه فامح هذا الاسم و اکتب . محمد بن عبدالله . فقال له علی : انه و الله رسول الله علی رغم انفك . فقال النبی امحها یا علی ! فقال له : یا رسول الله ! ان یدی لاتنطلق تمحو اسمك من النبوه . قال : فضع یدی علیها، فمحاها رسول الله بیده و قال لعلی : ستدعی الی مثلها فتجیب انت علی مضض .

اعلام الوری :۳۷۱/۱، و نیز الارشاد: ۱۱۹/۱

«بعد از بیعت رضوان تو قرار بر صلح با نماینده ای از قریش به اسم سهیل بن عمرو، منت صلحنامه حدیبیه چنین تهیه و تقریر شد که پیامبر اکرم حضرت امیرالمومنین را خواستند و فرمودند: بنویس : بسم الله الرحمن الرحیم) حضرت هم آن را نوشتند. سهیل گفت : ای محمد! این نامه ای است که میان ما و شما نوشته می شود، پس آن را با چیزی آغاز کن که ما هم آن را می شناسیم ، بنویس : «باسمك اللهم .» حضرت فرمودند: آنچه را نوشتی پاك کن و بنویس : «باسمك اللهم .» حضرت امیر عرض کردند: یا رسول الله ! اگر فرمانبرداری از شما نبود هرگز پاك نمی کردم . بعد پیامبر اکرم فرمودند: بنویس این چیزی است که صلح و سازش کرده است بر آن محمد رسول خداوند با سهیل بن عمرو. سهیل گفت : اگر من این جمله در نامه را از شما بپذیرم ، بر پیامبری شما اعتراف کرده ام . پس این نام را پاك کن و بنویس : محمد بن عبدالله . حضرت امیر به او فرمودند: بر خلاف میل و خواسته تو، به خدا سوگند او رسول خداست . پیامبر اکرم فرمودند: ای علی ! آن را پاك کن . حضرت امیر عرض کردند: ای رسول خدا! دست من اختیار و توان ندارد که نام شما را از پیامبری بزداید. پیامبر اکرم فرمودند: دستم را بر روی آن کلمه قرار بده ، و بعد خود حضرت با دستشان آن را پاك کردند و به امیر المومنین فرمودند: بزودی به مانند این کار خوانده می شوی و با اکراه و زور آن را می پذیری .» (۱۳۰)

د) ادب ورزی در ورود به خانه دیگران :

یا ایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوتا غیر بیوتك حتی تستانسوا و تسلموا علی اهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذکرون .

نور(۲٤) / ۲۷

«ای کسانی که ایمان آورده اید! در خانه هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اینکه (به نحو دوستانه و مؤ دبانه) اجازه بگیرید و بر کسان آن خانه سلام کنید. این برای شما بهتر است ، شاید متذکر شده و پند بگیرید»

۳۲۹- ان ابا سعید استاذن علی الرسول و هو مستقبل الباب ، فقال علیه الصلاه و السلام : لاتستاذن و انت مستقبل البال . وروی انه علیه الصلاه و السلام کان اذا اتی باب قوم لم یستقبل الباب من بلقا وجهه و لکن من رکنه الایمن او الایسر فیقول السلام علیکم . و ذلك لان الدور لم یکن علیه حینئذ ستور.

التفسیر الکبیر: ۱۹۸/۲۳

«ابوسعید از یاران پیامبر اکرم اجازه ورود به منزل گرفت در حالی که روبروی در خانه حضرت ایستاده

بود. پیامبر اکرم فرمودند: هنگام اجازه گرفتن روبروی در نایست . و نیز روایت شده است که خود آن حضرت وقتی به در خانه کسی می آمدند، روبروی در نمی ایستادند، بلکه در طرف راست با چپ قرار می گرفتند و می فرمودند: «السلام علیکم» (و به این وسیله اجازه ورود می گرفتند) چون آن روزها بر در خانه ها پرده ای آویخته نمی شد.»

و می بایست از نظر به خانه دیگران پیش زا اجازه گرفتن پرهیز شود:

۳۳۰- ان رجلا اطلع فی حجر فی باب رسول الله و مع رسول الله مدری یحك به راسه فلما راه رسول الله قال : لو اعلم ان تنتظرنی لطعنت به فی عینیك . قال رسول الله : انما جعل الاذن من قبل البصر.

صحیح بخاری : ٤٥/٨ (١٣١)

«مردی از شکاف در خانه پیامبر اکرم به درون دیده ور شده ، و همراه آن حضت سیخ و شاخی بود که با آن سر مبارکشانرا می خارانیدند. وقتی حضرت او را دیدند فرمودند: اگر می دانستم که مرا می نگری ، با همین وسیله در چشمت می زدم . و نیز آن حضرت فرمودند: به خاطر دیدن (یا قبل از دیدن) اجازه قرار داده شده است .»

۳۳۱- عن رسول الله : من تطلع من خلال دار قوم لینظر الی عوراتهم ففقووا عینه فهو هدر.

دعائم الاسلام : ٣٥٦/٢ (١٣٢)

«کسی که از میان خانه افراد به درون دیده ور شود تا اینکه عیوب و پنهان آنها را مشاهده کند و آنان چشم او را کور کنند، حق او باطل و هدر است .»

۳۳۲- عن رسول الله : الدار حرم فمن دخل علیلك حرمك فاقتله .

جامع الاحادیث : ص ٧٧

«خانه سرای پوشیده و محفوظی است . پس هر کس با زور و بدون اجازه تو به پرده سرایت وارد شد، او را از پی درآور.»

۳۳۳- عن رسول اللّه : و من اطلع فی بیت جاره فنظر الی عوره رجل او شعر امراه او شی من جسدها کان حقا علی اللّه ان یدخله النار مع المنافقین الذین کانوا یتبعون عورات الناس فی الدنیا و لایخرج من الدنیا حتی یفضحه الله و یبدی للناس عورته فی الاخره .

ثواب الاعمال و عقاب الاعمال : ص ٣٣٠

«هر کس به خانه همسایه اش سر بکشد و بر آن دیده ور شود و فرج مردی یا مو یا قسمتی از بدن زنی را ببیند، بر خداوند سزا و واجب است که او را همراه منافقین ، همان کسانی که عیوب و پنهانی های مردم را در دنیا جستجو و دنبال می کنند، وارد جهنم کند و او از دنیا نمی رود تا اینکه خداوند رسوایش سازد و در آخرت هم عورت عیبش را برای مردم آشکار می نماید.»

ه) ادب مهمانداری :

۳۳٤- عن الامام الصادق (ع) : مما علم رسول الله فاطمه ان قال لها: یا فاطمه ! من کان یومن بالله و

اليوم الاخر فليكرم ضيفه .

كافى : ٢٨٥/٦

«از تعاليمى كه پيامبر اكرم به حضرت فاطمه زهرا آموختند يكى اين بود كه : اى فاطمه ! هر كسى به خداوند و روز قيامت اعتقاد و باور دارد، مهمانش را محترم و گرامى بدارد و از او تجليل كند.»

٣٣٥- عن لامام الباقر(ع) : ان ... الجفا استخدام الضيف . فاذا نزل بكم الضيف فاعينوه و اذا ارتحل فلا تعينوه فانه من النذاله وزودوه و طيبوا زاده فانه من السخا.

كافى : ٢٨٤/٦

«براستى كه به كار و خدمت گرفتن مهمان از ستم و ناروايى است . اگر مهمانى بر شما وارد شد او را در استقرار و اقامتش كمك كنيد ولى وقت عزيمت او را مساعدت و يارى نكنيد، چون اين كار نشانه خسيس بودن و فرومايگى است . و توشه راه به او بدهيد و خوراك سفرش را پاكيزه گردانيد، چون اين كار از سخاوت و بخشندگى است .»

٣٣٦- ان رسول اللّه (ص) تزوج زينب بنت جحش فاولم و كانت وليمته الحيس و كانوا يدعون عشره عشره فكانوا اذا اصابوا طعام رسول اللّه (ص) استانسوا الى حديثه و استغنموا النظر الى وجهه و كان رسول اللّه (ص) يشتهى ان يخففوا عنه فيخلو له المنزل لانه حديث عهد بعرس و كن يكره اذى المومنين له فانزل الله عزوجل : يا ايها الذين آمنوا لاتدخلوا بيوت النبى الا ان يوذن لكم الى طعام غير ناظرين اناه و لكن اذا دعيتم فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا و لامستانسين لحديث ان ذلكم كان يوذى النبى فيستحيى منكم و الله لايستحيى من الحق ..

البرهان : ٣٣١/٣ (١٣٣)

پيامبر اكرم زينب دختر جحش را به عقد خود درآوردند و با او ازدواج كردند و براى عروسى مهمانى دادند. غذا و وليمه آن حضرت خوراك مخصوصى به اسم «حيس» بود. اصحاب دسته دسته (ده تا ده تا) دعوت شده بودند و وقتى غذاى حضرت را مى خوردند، دوست داشتند كه با ايشان به صحبت نشسته و از نگاه به صورت مباركشان بهره مند شوند. از آن طرف هم حضرت ميل داشتند كه آنها اين مهمانى را كوتاه كنند و منزل را خلوت نمايند، چون آن حضرت تازه عروسى كرده بودند و اين زحمت و تصديع مومنين مورد پسند ايشان نبود (ولى از اظهار آن شرم داشتند) . خداوند عزوجل اين آيه را فرو فرستادند: « اى كسانى كه ايمان آورده ايد! در خانه هاى پيامبر داخل نشويد مگر به شما براى صرف غذا اجازه داده شود؛ آن هم قبل از موعد نرويد و در انتظار وقت غذا ننشينيد، بلكه وقتى خوانده شديد برويد و هنگامى هم كه غذا خورديد پراكنده شويد، نه اينكه بنشينيد و مشغول صحبت شويد، اين كار پيامبر را ناراحت مى كند ولى او از شما حياء مى كند اما خداوند از حق (و بيان راه صواب و صحيح) شرم نمى كند. (١٣٤)

و) ادب در مجلس :

٣٣٧- عن الامام الرضا: مجلسه مجلس حلم و حياء و صدق و امانه و لاترفع فيه الاصوات و لاتوبن فيه الحرم ....

بحار الانوار: ١٥٢/١٦ از عيون اخبار الرضا: ٢٨٤/١ (١٣٥)

«مجلس و محفل پیامبر اکرم (ص) جای بردباری ، حیاء، راستی ، و امانت (درستی و وفاداری) بود، و در آن صداها بلند نمی شد، و حریم و آبروها بیان و فاش نمی گشت .»

۳۳۸- عن امیرالمومنین (ع) : و ما رئی مقدما رجله بین یدی جلیس له قط.

بحار: ۲۳٦/۱٦ از مکارم الاخلاق ، ص ۲۰

«پیامبر اکرم هیچ گاه نزد همنشین خود در حالیکه پایشان را دراز کرده باشند، دیده نشدند.»

ز) ادب خوردن :

در اینجا از روایاتی را که در باب خوردن ، نظر به مقام و جایگاه انسانی دارد، بدون ذکر عنوان بیان می کنیم :

۳۳۹- عن امیرالمومنین (ع) : ان البهائم همها بطونها.

نهج البلاغه : خطبه ۱۵۲، ص ٤۷۵، و نیز غرر الحکم : ٤۹۵/۲

«چهار پایان قصد و اندیشه و کوشش و علاقه شان ، شکم هایشان است .»

۳٤۰- عن امیرالمومنین (ع) : فما خلقت لیشغلنی اکل الطیبات کالبهیمه المربوطه همها علفها او المرسله شغلها تقممها، تکترش من اعلافها و تلهو عما یراد بها.

نهج البلاغه : نامه ٤۵، ص ۹۷۱

«پس آفریده نشده ام تا خوردن غذاهای خوش و نیکو مرا به خود سرگرم کرده و بازم دارد، مانند چهارپای بسته شده این که اندیشه و سعیش گیاه و علفش است ، یا مانند چهارپای آزاد و رها گشته ای که کارش این اسن که خاکروبه ها را می گردد و آشغال ها را به هم می زند و شکم خود را از خوراکی که بدست آورده پر و گنده می کند (و پروار می شود) و از آنچه برایش در نظر گرفته اند غفلت می ورزد.»

۳٤۱- عن رسول اللّه (ص) : من کثر تسبیحه و تمجیده و قل طعامه و شرابه و منامه اشتاقته الملائکه .

مجموعه ورام : ص ٤۳۵

«کسی که تسبیح و ذکر و عبادت ، و تمجید و ستایش و مدح و ثناگویی اش زیاد باشد و خوراك و آب و خوایش کم ، فرشتگان آرزوی او را کرده و شیفته او می شوند.»

۳٤۳- عن الامام الصادق (ع) : عن آبائه عن الحسن بن علی : و اما التادیب : فالاکل مما یلیك و تصغیر اللغه و تجوید المضغ و قله انظر فی وجوه الناس .

مکارم الاخلاق : ص ۱٤٤ از من لایحضره الفقیه : ۲۲۷/۳

«و اما سریقه نیکو و راه و رسم خوردن بر سر سفره چنین است : خوردن از آنچه که در نزد توست ؛ کوچك گرفتن تکه و لقمه غذا؛ خوب جویدن و کم نگاه کردن در چهره دیگران .»

٣٤٣- عن رسول اللّه (ص) : الاكل فی السوق دناءه .

مكارم الاخلاق : ص ١٥٢

«خوردن در بازار، پستی و فرومایگی است .»

٣٤٤- عن الامام الصادق (ع) : كان رسول اللّه (ص) : اذا اكل مع قوم طعاما كان اول من يضع يده و آخر من يرفعها ليأكل القوم .

وسائل الشيعه : ٣٢٠/٢٤ از كافی : ٢٨٥/٦

«پیامبر اكرم (ص) وقتی با گروهی غذا میل می كردند نخستین كسی بودند كه مشغول غذا می شدند و آخرین كسی هم بودند كه دست از غذا می كشیدند؛ برای اینكه دیگران بخورند (و خجالت نكشند) .»

٣٤٥- عن رسول اللّه (ص) : اذا وضعت المائده فليأكل الرجل مما عنده و لايرفع يده و ان شبع و ليعذر، فان ذلك يخجل جليسه . و كان اذا اكل مع قوم كان اكثرهم اكلا.

مجمع البحرين : ١٤٤/٣ (١٣٦)

«وقتی سفره انداخته شد، مرد باید از آنچه نزدیكش است بخورد، و دست از غذا نكشد اگر چه سیر شده است و باید بیشتر بخورد، چون اگر از سفره كنار رود كسی كه كنار او نشسته (از ادامه غذا) خجالت می كشد» و حضرت وقتی با گروهی غذا میل می كردند از همه بیشتر می خوردند» (١٣٧)

٣٤٦- اتينا ابا عبداللّه و هو يريد الخروج الى مكه فامر بسفرته فوضعت بين ايدينا، فقال : كلوا، فاكلنا و جعلنا نقصر فی الاكل . فقال : كلوا فاكلنا فقال : ابيتم ابيتم ، انه كان يقال : اعتبر حب القوم باكلهم» قال : فاكلنا و ذهبت الحشمه .

محاسن : ص ٤١٣/٢

«خدمت حضرت امام صادق مشرف شدیم ، در حالیكه حضرت آماده رفتن به سوی مكه بودند. آن حضرت برای ما دستور غذا دادند. سفره در مقابل ما انداخته شد. حضرت فرمودند: بخورید. و ما هم شروع به خوردن كردیم ولی - به سبب خجالت و شرم - در خوردن اختصار می كردیم . حضرت فرمودند: بخورید. ما هم خوردیم . حضرت فرمودند: نه از خوردن فرو می گذارید و كم می خورید. (آیا نشنیده اید كه) می گویند: «دوستی دیگران را با خوردن از سفره ات امتحان كن .» با این جمله حضرت ، آن رودربایستی كنار رفت و ما كاملا مشغول خوردن شدیم .»

ح) ادب و حیاء در سخن :

٣٤٧- عن الامام الصادق (ع) : و كان النبی اذا كلم استحیی و عرق و غض طرفه عن الناس حیاء حین كلموه .

بحار الانوار: ٢٢٥/٢٢ از كافی : ٥٦٥/٥

«پیامبر اكرم (ص) چنین بودند كه وقتی سخن می گفتند حیاء نموده و عرق می كردند و وقتی دیگران هم با حضرت سحبت می كردند، از روی حیاء چشمان مبارك خود را فرو می خوابانیدند.»

۳٤۸- عن ابی سعید الخدری : کان رسول اللّه (ص) ... اشد الناس حیاء، لایثبت بصره فی وجه احد و کان یکنی عما اضطره الکلام الیه مما یکره .

منتهی السول : ٥٤/۲ و نیز کحل البصر: ص ۹٦

«پیامبر اکرم (ص) در حیاء از همه مردم شدیدتر و محکم تر بودند، و چشم خود را در چهره هیچ کس نمی دوختند و اگر در سخن به بیان مطلب ناپسندی محتاج می شدند آن را پوشیده و با کنایه می گفتند.»

همچنین در روایتی گذشت که آن حضرت به سبب حیائ و کرامت نفسی که داشتند، با هیچ کس به طوری که دوست نداشت ، رو یا روی سخن نمی گفتند. (۱۳۸)

۳٤۹- کان رسول اللّه (ص) اذا بلغه عن الرجل شی لم یقل لم قلت کذا کذا؟ و لکنه یعم فیقول : ما بال اقوام ....

موسوعه نضره النعیم : ص ۱۸۰۸ از مکارم الاخلاق ابن ابی الدنیا: ص ۷۰، کحل البصر: ص ۹٦

«پیامبر اکرم (ص) اگر از مردی گزارش ناپسندی به ایشان می رسید، به طور مسبقیم نمی فرمودند که چرا چنین و چنان گفته ای ، بلکه به نحو مطلق و همگانی می فرمودند: چه شده است گروهی ....» (۱۳۹)

۳٥۰- عن امیرالمومنین (ع) : من صحبه الحیاء فی قوله زایله الخناء فی فعله .

غرر الحکم : ۳٥٤/٥

«هر کس او را در سخن گفتنش حیاء همراهی کند در عمل و رفتارش آفات از او جدا و زدوده می شود.»

بدکلامی و زشت گویی نیز در روایات مورد نهی قرار گرفته است :

۳٥۱- عن لامام الباقر(ع) : سلاح اللئام قبیح الکلام .

بحار الانوار: ۱۸٥/۷٥ از کشف الغمه : ۳۳۳/۲

«آلت جنگ و وسیله دفاع افراد پست و فرومایه ، گفتار زشت و ناپسند است .»

۳٥۲- عن امیرالمومنین (ع) : لااوقح من بذی .

غرر الحکم : ۳۷۳/٦

«هیچ کس گستاخ تر و بی شرم تر از بد زبان و دشنام دهنده نیست .»

۳٥۳- عن لامام الباقر(ع) : ان الله یبغض الفاحش المتفحش .

کافی : ۳۲٤/۲

«براستی که خداوند، زشت گوی و دهان دریده و بد زبان را دشمن می دارد.» (١٤٠)

٣٥٤- عن رسول اللّه (ص) : عی المومن فی لسانه .

جامع الاحادیث : ص ١٠١

«عجز و واماندگی مومن در زبانش است .»

٣٥٥- عن رسول اللّه (ص) : الحیاء و العی من الایمان و هما یقربان من الجنه و یباعدان من النار، و الفحش و البذاء من الشیطان و هما یقربان من النار و یباعدان من الجنه .

الغدیر: ٢٧٦/٩ از الترغیب الترهیب : ٢٥٦/٣

«حیاء و بستگی و واماندگی زبان از ایمان است ، و این دو به بهشت نزدیك و از جهنم دور می کند، و دشنام و دریدگی دهان از شیطان است ، و این دو به آتش جهنم نزدیك و از بهشت دور می کند.»

و در روایتی که پیشتر در شماره ٤٢ گذشت هرزگی و فحش و پررویی در سخن از نفاق به حساب می آید. در روایت شماره ٧٥ نیز زشت کاری و زشت گویی و دشنام و کم حیائی و بی پروایی نشانه شرکت شیطان در خلقت یا نامشروع بودن تکوین او بیان شده است .

حتی از سیره پیامبر گرامی اسلام درباره نام های زشت چنین نقل شده است :

٣٥٦- عن الامام الصادق (ع) عن ابیه : کان رسول اللّه (ص) یغیر الاسماء القبیحه فی الرجال و البلدان .

قرب الاسناد: ص ٩٣، و نیز سنن ترمذی : ٢١٤/٤، و الترغیب و الترهیب : ٣٢/٣

«پیامبر اکرم (ص) نام های زشت که بر روی مردان یا شهرها بود، تغییر می دادند و عوض می کردند.»

پس باید از گذاشتن القاب و نام های زشت و نامطلوب بر دیگران جدا خودداری کرد، چنانکه خداوند در آیه یازدهم از سوره حجرات می فرماید:

«و لا تنابزوا بالالقاب»:یکدیگر را با نام و القاب زشت و ناپسند یاد نکنید.

٣٥٧- عن الامام الرضا(ع) : اذا کان الرجل حاضرا فکنه و اذا کان عائبا فسمه .

مشکاه الانوار: ص ١٩١

«اگر مرد نزد شما بود او را با نام بزرگ (کنیه یا نام خانوادگی) صدا کن ، و اگر در پیش شما حضور نداشت با اسم کوچك او را بنام .»

و همین طور باید در نحوه سخن گفتن و نیز صا زدن خصوصا نسبت به بزرگتر رعایت ادب نمود. قرآن مجید در آیات دوم تا پنجم سوره حجرات به مومنین دستور می دهد که صدای خود را به بالاتر از صدای پیامبر اکرم (ص) نبرند و در محضر آن حضرت از صداهای بلند و داد و فریاد بپرهیزند، بلکه در وقت سخن گفتن از صدای خود بکاهند، و هنگام صدا زدن ملاحظه ادب را بنمایند.

و نیز قرآن مجید در آیه نوزدهم از سوره لقمان یکی از اندرزهای ایشان به فرزند خود را چنین بیان می فرماید:

و اغضض من صوتك ان انكر الاصوات لصوت الحمير.: پسرم ! در سخن گفتن از صدای خود بکاه ، چرا که ناپسندترین صداها صدای خران است .

و جالب است که این آیه شریفه در بعضی از روایات ، علاوه بر گفتگوی با صدای بلند، به عطسه پرصدا و ناهنجار هم تفسیر شده است :

۳۵۸- عن الامام الصادق (ع) فی تفسیر هذه الایه : هی العطسه المرتفعه القبیحه و الرجل یرفع صوته باحدیث رفعا قبیحا الا ان یکون داعیا او یقر القرآن .

مجمع البیان : ۵۰۰/۸ - ۷، و نیز کافی : ٦٥٦/٢

«مقصود عطسه ای است که با صدای بلند و زننده انجام شود، و نیز مردی که در سخن گفتن صدای خود را بلند و ناهنجار می کند، مگر اینکه کسی را صدا زند یا آنکه در حال خواندن قرآن باشد.»

۳۵۹- عن اسحاق بن عمار ابی عبدالله : سالته عن المذی فقال : ان علیا کان رلا مدا و استحیی ان یسال رسول اللّه (ص) لمکان فاطمه فامر المقداد ان یساله و هو جالس ، فساله فقال له : لیس بشی .

تهذیب الاحکام : ۷۱/۱ و نیز الاستبصار: ۹۱/۱

«اسحاق بن عمار می گوید: زا حضرت امام صادق (ع) راجع به حکم «مذی» (١٤١) پرسیدم . آن حضرت فرمودند: امیر المومنین مردی بودند که مذی بسیار داشتند. و به جهت وجود حضرت فاطمه حیائ کردند که خود، حکم آن را از پیامبر اکرم (ص) سوال کنند: لذا به مقداد در حالیکه خود نشسته بودند دستور دادند که بپرسند. مقداد بلند شد و از حضرت سوال کرد. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: چیزی نیست (و وظیفه ای به عهده نمی آورد) .»

۳٦۰- عن عائشه :... و جائت فانه فقالت : یا رسول اللّه (ص) ! ان الله لایستحیی من الحق ، کیف اعتسل من الحیض ؟ قال ... و لتاخذ فرصه ممسکه فلتطهر بها. قالت : کیف اتطهر بها؟ فاستحیی منها رسول اللّه (ص) و استتر منها و قال : سبحانه الله ! تطهری بها. فلمحت الذی قال ، فاخذت بجیب درعها فقلت : تتبعین بها آثار الدم .

کنز العمال : ٦٣٧/٩

بخش ششم : کودك و حیاء

«عایشه می گوید: زنی خدمت رسول خدا آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! خداوند که از (بیان) حق حیاء نمی کند، من چگونه غسل حیض کنم ؟ حضرت بنابراین نقل طریقه اش را بیان کردند و فرمودند: آب باید پوست سر را هم فرا بگیرد، بعد آب را بر برن می ریزی ، و باید تکه ای پنبه یا پارچه نگه دارنده رطوبت ناپذیری را برداری و خودت را با آن پاك کنی . زن گفت : چگونه خودم را با آن پاك کنم ؟ حضرت از او شرم کردند و جواب را پوشیده نگاه داشتند و فرمودند: سبحان الله ! با آن خودت را پاك کن . عایشه می گوید: من فورا مراد حضرت را فهمیدم ، اذا گریبان پیراهن آن زن را گرفتم و گفتم : به این طریق آثار خون را جستجو و امتحان می کنی .»

٣٦١- عن الحلی عن الامام الصادق : سالته عن قول الله عزوجل او لامستم النسا فقال : هو الجماع ، و لکن الله ستیر یحب الستر فلم یسم کما تسمون .

وسائل : ١٣٣/٢٠ از کافی : ٥٥٥/٥

«حلبی می گوید: از حضرت امام صادق راجع به آیه شریفه «... و یا با زنان تماس و برخورد داشتید» پرسیدم . حضرت فرمودند: مراد جماع و آمیزش جنسی است ، ولی خداوند پوشیده و مستور است و خود پوشش و پردگی را دوست می دارد و لذا آنچه شما می نامید تعبیر نکرده است .»

در همین آیه شریفه که از جماع به «لمس نساء» تعبیر شده است ، به جای محل قضای حاجت هم از کلمه «غائط» استفاده شده است :

... و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ما فتیمموا صعیدا طیبا....

نساء(٤) /٤٣ و مائده (٥) /٦

«و اگر بیمار یا مسافر باشید یا یکی از شما را محل قضای حاجت آمده یا با زنان تماس گرفته و آمیزش جنسی کرده اید و (برای غسل یا وضو) آب نیابید، پس با خاك پاکی تیمم کنید.»

غائط به معنای زمین گودی است که آدمی را از دید دیگران دور می دارد و انسان معمولا برای قضای حاجت در فضای باز، چنین مکانی را انتخاب می کند. و نیز در عبارت : «احد منکم» که به جای «شما» «یکی از شما» تعبیر شده است ، نشانه ای از حیاء و ادب در سخن دیده می شود.

و در روایت شماره ٣٤٧ گذشت که پیامبر گرامی اسلام هم اگر در سخن به بیان امر ناپسندی محتاج می شدند آن را پوشیده و با کنایه می فرمودند.

شرم و حیاء در سوال از حم شرعی و نحوه پاسخ آن ، امری است لازم و اهمیّت موضوع نباید انسان را از رعایت ادب و حیاء باز دارد. البته این هیچ منافاتی با اصل پرسیدن و آگاهی یافتن نسبت به احکام شرعی ندارد:

٣٦٢- عن صفوان بن یحیی : قلت للرضا: ان رجلا من مواليك امرنی ان اسالك عن مساله هابك و استحیی منك ان یسالك . قال : و ما هی ؟ قلت : الرجل یاتی امراته فی دبرها؟ قال : ذلك له . قلت له : فانت تفعل ؟ قال : انا لانفعل ذلك .

کافی : ٥٤٠/٥

«صفوان بن یحیی می گوید: به حضرت امام رضا عرض کردم : یکی از دوستانتان به من فرمود تا از شما درباره مسئله ای سوال کم که خود به جهت ابّهت و حیاء از شما نمی توانست بپرسد. حضرت فرمودند: آن مسئله چیست ؟ عرض کردم : آیا مرد می تواند از پس زنش او را وطی کند؟

حضرت فرمودند: اختیار آن را دارد. به ایشان عرض کردم : آیا خود شما هم این کار را می کنید؟ حضرت فرمودند: ما چنین کارهایی را انجام نمی دهیم .»

بخش ششم : کودك و حیاء

همانطور که عزت نفس يك ميل و كشش فطری است ، شرم و حياء هم امری است ذاتی و طبيعی ، و از عومل موثر در زيبايی روح است . اينکه کودکان معصوم و پاکدامن در عين خالی بودن از هر نوع زر و زيور و امتيازات علمی و مادی اين همه در قلب انسان های ظريف و حساس جای دارند به خاطر همين سرمايه های گوهری و عزيز است .

مرحوم راغب اصفهانی می نويسد: حياء اولين نيروی دريافت و فهمی است که در کودکان آشکار می شود. (١٤٢)

پس اين ميل و خوی از پايه های اساسی شخصيت کودك است و اگر پدر و مادر در اثر پستی و فرومايگی و يا غفلت ، اين معنا را درك و عملی نکنند، طفل هم زبون بار می آيد و اين خواهش در اعماق ضميرش دفن می گردد. (١٤٣)

روايات ، وجود حياء در کودك را نشانه طهارت طينت او و علامت سعادت جامعه معرفی فرموده است :

٣٦٣- عن جابر بن عبدالله الانصاری : حججت مع رسول اللّه (ص) حجه الوداع .. فقال : اسمعوا، انی قائل ما هو بعدی کائن فليبلغ شاهدکم عائبکم ، ثم بکی رسول اللّه (ص) حتی بکی لبکائه الناس اجمعون .. فقام اليه جماعه من الصحابه فقالوا: يا رسول اللّه (ص) ! اخبرنا متی يکون ذلك ؟ فقال :.. و ذهبت رحمه الاکابر، و قل حياء الاصاغر،.. و شاع الزناء و تزين الرجال بثياب النساء و ذهب عنهم قناع الحياء.. .

بحار الانار: ٢٦٣/٥٢ از جامع الاخبار: ص ٣٩٥

«جناب جابر بن عبدالله انصاری می گويد در حجه الوداع با پيامبر خدا مراسم حج را بجای آوردم حضرت بعد از پايان مراسم در حالی که حلقه در کعبه را گرفته بودند، مردم را فرا خواندند و از حوادث تلخ آينده خبر دادند و برخی از انحرافات مسلمين را بيان فرمودند و از آنان خواستند که به کسانی که حاضر نيستند اين پيام را برسانند. سپس حضرت گريه کردند و از گريه ايشان همه مردم گريستند. تعدادی از اصحاب بلند شدند و به حضرت عرض کردند: ای رسول خدا! نشانه های آن زمانه را برای ما بگوئيد. حضرت علائم آن دوران را بيان فرمودند؛ از جمله اينکه : مهربانی و رحمت از بزرگترها می رود و حياء کوچکترها کم می شود؛ زنا رواج می يابد و مردان خود را به لباس زنان آرايش می دهند و از آنان حياء زائل می شود. (١٤٤)

و نيز در روايت شماره ٧٦ از اين مجموعه گذشت که کمی حياء و رحمت در فرزندان ، نشانه شرکت شيطان در تکوين آنان است .

٣٦٤- عن رسول اللّه (ص) : لاتقوم الساعه حتی يذهب الحياء من الصبيان و النساء....

بحار: ١٥/٦٣ از النوادر: ص ١٣٠

« قيامت بر پا نمی شود تا اينکه حياء از کودکان و زنان برود.» (١٤٥)

بخش هفتم : زن و حياء

فصل اول : تفاوت زن و مرد

زن در اسلام ، ماند مرد، برخوردار از روح کامل انسانی و اراده و اختیار است و با او در هدف خلقت و تکامل هم مسیر می باشد.

من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مومن فلنحیینه حیاه طیبه و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون .

نحل (١٦) / ٩٧

«هر کس کار نیك و صالح انجام دهد در حالی که مومن باشد، خواه مرد باشد یا زن ، ما او را به زندگی پاك و خوشی حیات می بخشیم و مزد آنها را به بهتر از آنچه انجام می دادند پاداش می دهیم .»

من عمل سیئه فلا یجزی الا مثلها و من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مومن فاولئك یدخلون الجنه یرزقون فیها بغیر حساب .

مومن (٤٠) /٤٠

«هر کس کار بدی انجام دهد، جز به مانند آن کیفر و مجازات نمی شود، ولی کسی که عمل نیك و صالحی انجام دهد، در حالیکه مومن است ، خواه مرد باشد و خواه زن ، آنها وارد بهشت می شوند و بدون حساب و بی اندازه روزی داده می شوند.»

و نیز در آیه ٣٥ سوره احزاب ، در بیان ویژگی مومنان و اساسی ترین مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی آنها، زن و مرد را بدون کمترین تفاوتی همچون دو کفه یك ترازو، در کنار هم قرار داده و برای هر دو پاداش یکسانی را مژده می دهد.

ولی هیچ گاه نمی توان تفاوت روحی زن و مرد را باور نداشت ، چنان که اختلاف جسمی آنان قابل انکار نیست .

همانطور که جسم زن به سبب پایگاه پیدایش وجود انسان ، متناسب با حمل و پرورش نسل بعد آفریده شده است ، از نظر روحی هم سهم بیشتری از عواطف و احساسات را داراست . ایجاد جاذبه بقای نسل و آرامش روح ، کشش و فریبای مخصوصی را در اندام و جسم زن مهیا کرده است . (١٤٦)

زن به جهت این موقعیت حساس و ساختمان روحی و جسمی ویژه ، حفاظ و مواظبت بیشتری را در صحنه اجتماع می طلبد. و این قاعده ای است عمومی که هر چه ارزش و اهمیت امری بالاتر و کاربرد آن دقیق و ظریف تر باشد، محل هجوم آفات و خطرات فراوان تری خواهد بود و مواظبت و توجه و دوراندیشی بیشتری را لازم دارد.

٣٦٥- عن امیرالمومنین (ع) : النساء لحم علی وضم الا ما ذب عنه .

غرر الحکم : ٩٠/٢ و جعفریات : ص ١٦٣

«زنان مانند گوشتی هستند بر تخته قصابی ، مگر آنچه از آن دفع شود.»

گویا مراد این است که زنان مثل گوشتی که برای آلوده نشدن با زمین ، آن را روی تخته یا مانند آن می

گذارند، محل هجوم و سرقت و آفات بسیاری اند، مگر اینکه کسی متوجه ایشان شده و خطر را از آنها دفع کند.

به نظر آن چه از رویات در مورد خصوصیات زنت بیان شده و ممکن است ابتدا حمل بر کاستی ها و ویژگی های منفی او گردد، همه در همین راستا قابل توضیح و تفسیر است که البته این نوشتار گنجایش بحث بیشتر را ندارد.

حسن را از چشم بد شرم و حیاء دارد نگاه شمع را فانوس از باد صبا دارد نگاه

دیوان صائب تبریزی : ۱۳۰۲/۲

فصل دوّم : شهوت

۳٦٦- عن الامام الصادق (ع) : قام رحل یقال له همام - و کان عابدا ناسکا مجتهدا - الی امیر المومنین و هو یخطب . فقال یا امیر المومنین ! صف لنا صفه المومن کاننا ننظر الیهو فقال : یا همام ! المومن هو الکیس الفطن ، بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه ... حیاؤ ه یعلو شهوته ... .

کافی : ۲۳۰/۲

«حضرت امیر المومنین در حال خطبه و سخنرانی بودند، مردی که او را همّام می گفتند و اهل عبادت و پرهیزگاری و تلاش بود، در محضر آن حضرت برخاست و عرض کرد: ای امیر المومنین ! برای ما ویژگی و نشانه های مومن را بیان کنید، به طوری که گویا او را می نگریم و مشاهده می کنیم . حضرت فرمودند: ای همام ! مومن زیرك و هوشیار است ، خوشی و شادی اش در چهره و غم و اندوهش در دلش است ... و نیز حیاءش بر شهوتش غلبه و چیرگی دارد....»

همانطور که در پایان بخش چهارم این نوشتار گذشت ، شهوت و خواهش های نفس مربوط به جنبه حیوانی انسان است و از این جهت مشوب به قبح و عیب است و مهار نکردن آن موجب غلبه حیوانیت می گردد.

۳٦۷- عن امیرالمومنین (ع) : غلبه الشوه تبطل العصمه و تورد الهللك .

غرر الحکم : ۳۸۳/٤

«تسلط و چیرگی شهوت و خواهش های نفس ، پاکدامنی و خویشتن داری را تباه می کند و هلاکت و نابودی را می آورد.» (۱٤۷)

۳٦۸- عن امیرالمومنین (ع) : عبد الشهوه اذل من عبد الرق .

غرر الحکم : ۳۵۲/٤

«بنده شهوت از برده مملوك خوار و پست تر است .»

۳٦۹- عن امیرالمومنین (ع) : من غلب شهوته صان قدره .

غرر الحکم : ۲۸۰/۵ و نیز مجموعه ورام : ص ۳۵۹

«کسی که بر شهوت و خواهش های نفسش فائق آید ارزش و مرتبه خود را نگاه داشته است .»

۳۷۰- عن امیرالمومنین (ع) : بملك الشهوه التنزه عن کل عاب .

غرر الحکم : ۲٤۰/۳

«با به اختیار گرفتن شهوت و مهار کردن آن ، دوری و پاکی از هر بدی و زشتی فراهم می شود.»

در میان تمایلات شهوی انسان ، سرکش ترین آنها غریزه جنسی است و لذا پر لغزنده ترین عامل در مسیر حیاء محسوب می شود.

و در این بین ، زن علاوه بر ویژگیهای روحی و جسمی خاصی که در فصل قبل اجمالا به آن اشاره شد، از نظر شهوت و لذت جنسی نیز فزونی و بهره بیشتری نسبت به مرد دارد.

البته برخی از دانشمندان فزونی شهوت در زن را به دوام بیشتر آن در وی معنا می کنند. (۱٤۸) ولی آنچه مربوط به بحث می شود، حیاء اضافه ای است که خداوند متعال در قبال این ویژگی در ذات او قرار داده است . (۱٤۹)

۳۷۱- عن رسول اللّه (ص) : ان زیاده شهوه النسا علی الرجال زیاده العشرات علی الاحاد و لکن الله صانهن بزیاده حیائهن .

آداب النفس : ۳۳۲/۱

«فزونی شهوت زنان بر مردان ، معدل زیادی دهگان است بر یکان ، ولی خداوند آنان را با بیشتر کردن حیائشان حفاظت و نگاهداری کرده است .»

۳۷۲- عن الامام الصادق (ع) : فضلت المراه علی الرجال بتسعه و تسعین من اللذه و لکن الله القی علیها الحیاء.

من لایحضره الفقیه : ۳٦٤/۳، و نیز کافی : ۳۳۹/۵

«زن بر مردان ، با ۹۹ قسم از لذت و عیش فزونی داده شده است . ولی خداوند بر او پوشش حیاء را افکنده است .»

۳۷۳- عن الامام الصادق (ع) : ان الله جعل للمراه صبر عشره رجال فاذا هاجت کانت لها قوه شهوه عشره رجال .

کافی : ۳۳۸/۵

«خداوند برای زن بر و شکیبایی ده مرد را قرار داده است ، اما وقتی تحریك و برانگیخته شود برای او نیروی شهوت ده مرد وجود دارد.»

۳۷٤- عن الامام الصادق (ع) : الحیاء عشره اجزاء، تسعه فی النسا و واحد فی الرجال . فاذا حاضت الحاریه ذهب جز من حیاها، و اذا تزوجت ذهب جز و اذا فترعت ذهب جز، و اذا ولدت ذهب جز، و بقی لها خمسه اجزا فان فجرت ذهب حیاوها کله و ان عفت بقی لها خمسه اجزا.

مشکاه الانوار: ص ۲۳۵، خصال : ۲۰۵/۲

«حیاء ده ۹ بخش است ، نه تای آن در زنان و یك جزئش در مردان اسن . دختر چون عادت شود یك جز از حیائش می رود، وقتی شوهر کرد بخش دیگر، و هنگامی که بکارتش رفت جزء دیگر و چون بزاید بخش دیگر هم می رود و برای او پنج جزء از حیاء باقی می ماند. پس اگر هرزگی کرد و مرتکب گناه شد، تمام حیاءش زائل می شود و اگر پارسایی و پاکدامنی ورزید، آن پنج جزء برایش باقی می ماند.»

۳۷۵- عن الامام الصادق (ع) : فی خبر طویل فی قصه آدم و حوا - الی ان قال - فقالت حوا اسالك یا رب ان تعطینی کما اعطیت آدم . فقال الرب تعالی : انی وهبتك الحیاء و الرحمه و الانس ، و کتبت لك من ثواب الاغتسال و الولاده ما لو رایتیه من الثاب الدائم النعیم المقیم و الملك الکبیر لقرت عینك .

مستدرك الوسائل : ۲۱٤/۱۵

«در روایتی طولانی در ضمن داستان حضرت آدم و حوا آمده است که : حضرت حوا عرضه داشت : پروردگارا! از تو می خواهم آن نعمت و فضیلتی که به آدم ارزانی داشتی به من هم مرحمت فرمایی . پروردگار متعال فرمود: من به تو حیائ و رحمت و مهربانی ، و انس و آرام یافتن را عطا کردم و برای تو از مزد غسل کردن و زائیدن پاداشی همیشگی و نعمتی پایدار و سلطنتی بزرگ مقر کرده ام که اگر آن را ببینی چشمت روشن می شود.» (۱۵۰)

بنابراین حیاء زن نسبت به مرد از اهمیت بالاتری برخوردار است و نبود ان باعث رسوایی ، افتضاح و سقوط سعادت او می شود.

۳۷٦- عن امیرالمومنین (ع) : قال رسول اللّه (ص) : العدل حسن ولکن فی الامرا احسن ، السخا حسن و لکن فی الاغنیا احسن ، الورع حسن و لکن فی العلما احسن ، الصبر حسن و لکن فی الفقرا احسن ، التوبه حسن و لکن فی الشباب احسن ، الحیاء حسن و لکن فی النساء احسن .

کنز العمال : ۸۹٦/۱۵، و نیز: ۱۳۸/۱٦، و مجموعه ورام : ص ٤۳۷

«پیامبر اکرم فرمودند: عدل و انصاف نیکوست ولی در مورد فرمانروایان نیکوتر است . سخاوت و بخشندگی خوب است ولی درباره ثروتمندان خوب تر است . ورع و پرهیزگاری نیکست ، ولی برای دانشمندان نیکوتر است . صبر و شکیبایی زیباست ولی در مورد تهیدستان بهتر است . توبه و بازگشت از گناه خوب است ، ولی درباره جوانان خوب تر است . حیاء نیکوست ، ولی برای زنان نیکوتر است .»

در احکام دین ، محدودیت هایی که در روابط و فعالیت های اجتماعی زن مورد تاکید واقع شده است همه در راستای حفظ حریم و حیاء آنان است .

فصل سوّم : روابط زن با مرد نامحرم (۱۵۱)

بیان شد که هیچ غریزه ای به سرکشی و حساسیت غریزه جنسی نیست . احتیاطها و توصیه های تربیتی اسلام در مورد دور نگه داشتن زن و مرد اجنبی و مختلط نبودن اجتماع مدنی تا حد امکان ، مبتنی بر این اصل روانی است .

گاهی قوی ترین نیروی اخلاقی در برابر تحریکات و وساوس این غریزه ضمانت کافی را از دست می دهد.

در عین حال حریم داری ناشی از حیاء، مانع اساسی از لغزش در مسیر تربیتی و اخلاق جنسی به حساب می آید.

شاهکار خلقت در غریزه مرد نیاز و طلب و در نهاد زن ناز جلوه گری و خود نمایی را قرار داده است . گویا این ماموریت به طبیعت زن داده شده است که با پرداختن به زیبائی و طنّازی و با خودداری و استغناء ظریفانه دل جنس خالف را هر چه بیشتر شکار کند و از مجرای حساس قلب خود، وی را در خدمت صلاح و آرامش و امنیت اجتماعی قرار دهد و بدین ترتیب نسب را در نسل آینده حفظ نماید.

زن اگر چه از نظر نیروی مغز و نیز قوای جسمانی نسبت به مرد قدرت مقاومت ندارد، ولی زا جهت عاطفی قلبی همیشه برتری خود را بر مرد اثبات کرده است . او اسیر محبت و احساس است و مرد نیز بنده شهوت ، زن همانطور که گذشت و نیز به اعتراف روانشناسان ، صبر و استقامتش در برابر شهوت از مرد بیشتر است ، ولی آن چه او را می لغزاند و اسیر نموده و از پای در می آورد، نغمه محبت و صفا و وفا و عشقی است که از مردی احساس کند.

۳۷۷- عن رسول اللّه (ص) : ما من صباح الا و ملکان ینادیان : ویل للرجال من النساء و ویل للنساء من الرجال .

جامع الاحادیث : ص ۱۳۰، و نیز الترغیب و الترهیب : ۹/۳

«هیچ بامداری نمی شود مگر اینکه دو فرشته بانگ زده و اعلان می کنند که : وای بر مردان از زنان ، و وای بر زنان از مردان !.»

۳۷۸- عن الامام الصادق (ع) : ان الله خلق حوا من آدم فهمه النسا الرجال فحصنوهن فی البیوت .

وسائل الشیعه : ٦٢/٢٠ از کافی : ٣٣٧/٥

«خداوند حوا را از آدم آفرید. بنابراین قصد و توجه زنان به مردان است ؛ پس آنان را در خانه ها نهفته و محافظت نمایید.»

۳۷۹- عن الامام الصادق (ع) : قال رسول اللّه (ص) فی الحدیث الذی قالته فاطمه : خیر النساء ان لا یرین الرجال و لایراهن الرجال . فقال رسول اللّه (ص) : انها منی .

بحار الانوار: ٣٦/١٠١ از مکارم الاخلاق : ص ٢٤٥، و نیز دعائم الاسلام : ١٦٩/٢

«پیامبر اکرم (ص) درباره این جمله ای که حضرت فاطمه زهرا بیان داشتند: «بهترین زنان کسانی اند که نه مردان را ببینند و نه مردان آنها را بنگرند.» فرمودند: آری او از من است .» (۱۵۲)

برخلاف بعضی از توهمات ، آزاد گذاشتن غریزه جنسی و فراهم کردن وسایل تحریك ، این غریزه را سرکش تر کرده و هرگز آن را سیر و اشباع نمی کند. هر چه این خواست بیشتر اطاعت شود، همچون آتش شعله های پر خطرش با خوراك بیشتر، طغیان وحشتناك تری پیدا می کند.

اشتباه کرده اند کسانی که سرکشی نفس اماره و احساسات شهوانی را تنها معلول محرومیت و عقده های ناشی زا آن می دانند. اینها سوی دیگر قضیه را توجه نکرده اند که آزادی و برداشتن قیود و عرضه تحریکات و تهییجات هم باعث اضطراب و تلاطم و نارضایی این غریزه و صدها عوارض روانی و جنایات ناشی از آن می شود.

تجربه دنیای غرب نشان داده است که لاقیدی در روابط جنسی به حدی متوقف نمی شود و روز به روز از مسیر انسانیت انحراف بیشتری می یابد. سابقا افراد بی خبر این طور اظهار می کردند که انحراف جنسی ، یعنی هم جنس بازی ، فقط در میان شرقیان که بر اثر قیود زیاد و حجاب دسترسی به زن ندارند، رایج است . اما طولی نکشید که معلوم شد رواج این عمل زشت در میان اروپائیان به مراتب بیشتر است .

آری ، دستورات و آداب و حریم ورزی اسلام را نباید اخلاق کهن نامید و به بهانه پیشرفت دانش و صنعت به شکستن این قیود و کوشش در کنار گذاشتن حیاء و عفت پرداخت . انسان این عصر گر چه به برکت دانش ، به ابراز و وسایل بیشتری مجهز شده است ولی هیچ گاه شهوت و غریزه پر لغزش او کاهش نیافته است . او همچنان از یك سو خواستار رستگاری و پاکی و تعادل روانی است و از طرف دیگر پیوسته در کمین سرکشی و انحراف و آلودگی شهوت است .

اسلام در تربیت حکیمانه خود اصل حفظ حریم را در روابط زن و مرد واجب کرده است و از اموری که باعث تهییج و تحریك غریزه جنسی می شود، در حد امکان و به تناسب اهمیت آن ، نهی فرموده است و بدین ترتیب نهایت مراقبت را برای پاکی و امنیت جامعه فراهم نموده است .

از آیات و روایات استفاده می شود که هر اندازه مرد و زن در معاشرت خود جانب ستر و پوشش و حیاء را رعایت کنند و هر رابطه و برخوردی را که ولو شانا موجب احساس تلذذ از هم است را ترك نمایند به تقوی و پاکی و رضایت پروردگار نزدیکترند.

اکنون در این فصل ، نمونه ها و مواردی از همین ملاحظات و مواظبت ها را در روابط زن و مرد، بیان کرده و در ضمن عناوینی به ذکر روایات می پردازیم . اگر چه از برخی از آنها با اعطای رخصت تسهیلی و ارفاقی و به جهت ضرورت های اجتماعی و عسر و حرج ، وجوب برداشته شده است ؛ که البته تحقق آن از این جهت مربوط به کتب فقهی است .

گفتار یکم : پوشش بدن

حجاب موجب تحکیم روابط زناشویی در محیط خانواده و مانع از معاشرت های نکبت بار در اجتماع است . حجاب مایه گرمی و دلبستگی و صمیمیت عواطف زن و شوهر می شود و بخش بزرگی از فسادهای اخلاقی را ریشه کن می کند.

حجاب عبارتست از یك نحوه احترام گذاشتن و حرمت قائل شدن برای زن که نامحرمان او را از دید حیوانی ننگرند. حجاب باعث ظهور و شخصیت واقعی و محدود کردن جسم و آزاد گذاشتن روح و عقل است .

اسلام زن را به حجاب دعوت کرد تا از عواطف او به عنوان یك محور تربیتی استفاده کند. حجاب حقی است الهی ، چرا که عزت و حرمت و حیثیت زن حق الله است ، نه اختصاص به زن دارد و نه شوهر و نه دیگران ، و لذا با اجازه شوهر هم از بین نمی رود.

و اگر وظیفه پوشش به زن اختصاص یافته است ، برای این است که ملاك و قوامش ویژه زن است . اندام زن همه عورت است و شهوت انگیز، تمام پیکر او شرمگاه است و تحریك کننده و زینتی ، زن مظهر جمال و متمایل به تبرج و خودنمایی است .

و قل للمومنات .. و لیضربن بخمرهن علی جیوبهن

نور(٢٤) /٣١ و نیز مراجعه شود به : احزاب (٣٣) /٥٩ و ٥٣

«به زنان مومن بگو که می بایست آنها روسری و پوشش خود را بر روی سینه و گریبان خویش قرار دهند.»

٣٨٠- عن الامام الصادق (ع) : ان فاطمه بنت رسول اللّه (ص) استاذن علیها اعمی فحجبته . فقال لها النبی : لم حجبته و هو لایراك ؟ فقالت یا رسول اللّه (ص) ! لن لم یرانی فانا اراه و هم یشم الریح . فقال النبی : اشهد انکه بضعه منی .

جعفریات : ص ١٦٢، و نیز دعائم الاسلام : ١٦٩/٢

«مرد نابینایی اجازه خواست تا بر حضرت فاطمه زهرا وارد شود. آن حضرت خود را پوشاندند. پیامبر اکرم (ص) به ایشان فرمودند: چرا با اینکه شما را نمی بیند خود را می پوشانی ؟ آن حضرت عرض کردند: ای رسول خدا! اگر مرا نمی بیند ولی من او را می بینم و او بو را احساس می کند. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: گواهی می دهم که تو پاره تن من هستی . (١٥٣)

٣٨١- عن الامام الصادق : اول نعش احدث فی الاسلام نعش فاطمه انها اشتکت شکوتها التی قبضت فیها، و قالت لاسما: انی نحلت و ذهب لحمی الا تجعلی لی شیئا یسترنی ؟ قالت اسما: انی کنت بارض الحبشه رابتهم یصنعون شیئا افلا اصنع لك ؟ فان اعجبك صنعت لك . قالت : نعم . فدعت بسریر فاکبته لوجهه ، ثم دعت بجراید فشدته علی قوایمه ، ثم جللته ثوبا فقالت هکذا رایتهم یصنعون ، فقالت : اصنعی لی مثله استرنی سترك الله من النار.

بحار الانوار: ٢١٢/٤٣ از تهذیب : ٤٦٩/١ (١٥٤)

«اولین تابوتی که در اسلام ساخته شد، مربوط به حضرت فاطمه زهرا بود. آن حضرت وقتی به آن بیماری که منجر به رحلتشان شد مبتلا شدند و خبر از فوت خود دادند، به اسماء فرمودند: من ضعیف و لاغر شده ام و گوشت بدنم رفته است . آیا برای من چیزی درست نمی کنی که مرا بپوشاند؟ اسماء عرض کرد: وقتی در سرزمین حبشه بودم ، دیدم آنها چیزی را می سازند (که برای این منظور خوب است) ، نمی خواهید برای شما نمونه اش را درست کنم ، اگر خوشتان آمد از روی آن بسازم ؟ حضرت فرمودند: بله . پس جناب اسماء تحتی را خواست و ان را به رو خوابانید و بعد تعدادی شاخه درخت خواست و آن ها را به چهار طرفش بست ، سپس آن را با پارچه ای پوشانید. عرض کرد: اینطوری دیدم که می سازند. حضرت فرمودند: برای من هم مانند این را بساز تا مرا بپوشاند. خداوند تو را از آتش جهنم حفظ کند!.»

٣٨٢- عن عبد العظیم الحسنی عن محمد بن علی عن ابیه الرضا عن آبائه عن امیرالمومنین صلوات الله علیهم اجمعین : دخلت انا و فاطمه علی رسول اللّه (ص) فوجدته یبکی بکاءا شدیدا فقلت : فداك ابی و امی یا رسول اللّه (ص) ! ما الذی ابکاك ؟ فقال : یا علی ! لیله اسری بی الی السما رایت نسا امتی فی عذاب شدید. فانکرت شانهن فبکیت لما رایت من شده عذابهن ، و رایت امراه معلقه بشعرها یغلی دماغ راسها... فقال یا بنیتی ! اما المعلقه بشعرها فانها کانت لاتغطی شعرها من الرجال ... و اما المعلقه برجلیها فانها کانت تخرج من بیتها بغیر اذن زوجها، و اما التی کانت تاکل لحم جسدها فانها کانت تزین بدنها للناس ....

بحار الانوار: ٣٠٩/٨ و ٢٤٥/١٠٠ و وسائل الشیعه : ٢١٣/٢٠ از عیون اخبار الرضا: ١٣/٢

«حضرت امیر المومنین فرمودند: من با حضرت فاطمه زهرا بر رسول خدا وارد شدیم و ایشان را در

حالی که گریه زیادی می کردند، یافتیم . عرض کردم : پدر و مادرم به قربانتان ای رسول خدا! چه چیزی شما را به گریه انداخته است ؟ پیامبر فرمودند: ای علی ! شبی که به معراج و آسمان برده شدم زنانی از مسلمانان و امتم را دیدم که در عذاب سختی هستند و وضع آنان را بسیار بد و اسف بار دانستم ، و به سبب آن شکنجه سختی که بر آنها مشاهده کردم گریه کردم . زنی را دیدم که با موهایش آویخته شده و مغز سرش در جوشش و فوران است . زن دیگری را دیدم که ... و همینطور پیامبر اکرم (ص) برای هر طایفه نوعی از عذاب را که دیده بودند بیان فرمودند: تا اینکه حضرت فاطمه زهرا از پدر پرسیدند: کار و روش آنها چطور بود که گرفتار چنین عذابی شده اند؟ پیامبر گرامی اسلام عمل هر دسته را توضیح دادند از جمله فرمودند: اما آن زنی که با مویش آویزان شده بود، او کسی بود که موی خود را از نامحرم نمی پوشاند و زنی که با دو پایش آویخته شده بود، زنی بود که از خانه اش بدون اجازه شوهر خود بیرون می رفت و آن زنی که گوشت بدنش را می خورد، کسی بود که بدن و پیکر خود را برای مردم آرایش و بزك می کرد....»

۳۸۳- عن الامام الصادق (ع) : ان امیر المومنین نهی عن القنازع و القصص و نقش الخضاب علی الراحه ، و قال : انما هلکت نسائ بنی اسرائیل من قبل القصص و نقش الخضاب . و فی حدیث آخر قال : قال رسول اللّه (ص) : لا تحل لامراه حاضت ان تتخذ قصه او جمه .

کافی : ۵۲۰/۵

«حضرت امیرالمومنین منع کردند زنان را از اینکه موی خور را بر روی سر دسته و جمع کنند، یا بر پیشانی یا شانه ها بریزند، و انگشتان خود را رنگین کنند. و فرمودند: زنان بنی اسرائیل به سبب همین کارها نابود شدند. و در روایت دیگری پیامبر اکرم (ص) فرمودند: برای زنی که به رشد و بلوغ رسیده جایز نیست که موی خود را بر پیشانی بریزد یا بر روی سر انبوه کند و یا از اطراف بر دوش خود افکند.» (۱۵۵)

۳۸٤- عن الامام الرضا: حرم النظر الی شعور النساء الحجوبات بالازواج و غیرهن من النساء لما فی من تهییج الرجال و ما یدعو التهییج الی الفساد و الدخول فیما لایحل و لایجمل . و کذلك ما اشبه الشعور. الا الذی قال الله عزوجل : و القواعد من النساء.»...

بحار الانوار: ۳٤/۱۰۱ از علل الشرایع : ۲۸۷/۲ و عیون اخبار الرضا: ۱۰٤/۲

«ممنوع است نگاه به گیسو و موی زنانی که در خانه شوهر و در پرده حفاظ او زندگی می کنند و نیز سایر زنان ، چون آن باعث تحریك و هیجان شهوت مردان می شود و نیز موجب فساد و تباهی و ورود به امور حرام و ناشایستی خواهد شد که این تحریك به دنبال دارد. و همین طور نظر به هر چه شبیه گیسوان باعث تحریك می شود. مگر در مورد زنان سالخورده و از کار افتاده ای که دیگر جاذبه جنسی را از دست داده اند، نگاه به موی چنین زنانی مانعی ندارد.» (۱۵٦)

گفتار دوّم : پوشش صدا

فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولا معروفا.

احزاب (۳۳) / ۳۲

«به گونه هوس انگیز و نازك سخن نگوئید تا بیماردلان بر شما حریص شده و اشتیاق پیدا کنند؛ و با گفتار شایسته سخن بگویید.»

از این آیه شریفه استفاده می شود که زنان در سخن گفتن هم باید جانب حیاء و عفت را پاس دارند، نه سخنان آنها تحریك کننده باشد و نه با رقت زنانه و شهوت آلود و مهیجانه سخن بگویند. و شایسته است بویژه زن و مرد جوان و نامحرم ، برای نگاهداشتن حریم مذکور، از صحبت با هم جز در موارد ضروری پرهیز کنند.

۳۸۵- عن الامام الصادق عن آبائه عن علی : اخذ رسول اللّه (ص) فی البیعه علی النساء: و لایحدثن من الرجال الا ذا محرم .

الجعفریات : ص ۱۶۳، و دعائم الاسلام : ۱۶۸/۲

«از جمله اموری که پیامبر اکرم (ص) در بیعت خود با زنان پیمان گرفتند این بود که آنها با مردان سخن نگویند مگر با محارم خود.»

۳۸۶- عن الامام الصادق (ع) : حدیث النساء من مصائد الشیطان

دعائم الاسلام : ۱۶۸/۲

«گفتگو و هم صحبت شدن با زنان از دام های شیطان است .»

۳۸۷- قال رسول اللّه (ص) : اتقوا الله فی النساء فانهن عی و عوره . و انکم استحللتموهن بامانه الله و هن عندکم عون فداووا عیهن بالسکوت و واروا عوراتهن بالبیوت .

دعائم الاسلام : ۱۶۸/۲

«از خداوند پروا داشته باشید درباره زنان ، چون آنها در سخن نا استواری و شکستگی دارند، و راز گاه و سزاوار پوشش اند. و شما آنها را به ودیعت خداوند بر خود حلال و جایز ساخته اید، و آنان در نزد شما اسیر و تسلیمند. پس بی استواری و بستگی آنها را با خاموشی و سکوت درمان کنید، و عیب و رازگاه آنان را با خانه ها بپوشانید.»

۳۸۸- عن الامام الصادق : کان رسول اللّه (ص) یسلم علی النسا و یردن علیه و کان امیر المومنین یسلم علی النسا و کان یکره ان یسلم علی الشابه منهن و یقول : اتخوف ان یعجبنی صوتها فیدخل علی اکثر مما طلبت من الاجر.

کافی : ۵۳۵/۵ و ۶۴۸/۲ و مکارم الاخلاق : ص ۲۴۸

«پیامبر اکرم (ص) بر زنان سلام می فرمودند و آنها هم جواب حضرت را می دادند. و امیر المومنین به زنان سلام می کردند ولی میل نداشتند که به زنان جوان سلام کنند و می فرمودند: می ترسم صدای آنها مرا خوش آید و به شگفت آورد و در نتیجه ضرر و سوئی که از آن عایدم می شود، در مقایسه با پاداشی که دنبالش بودم بیشتر باشد.»

۳۸۹- عن رسول اللّه (ص) : و من فاکه امراه لایملکها حبس بکل کلمه کلمها فی الدنیا الف عام .

ثواب الاعمال و عقاب الاعمال : ص ۳۳۲

«هر کسی با زنی که مال خودش نیست شوخی و مزاح کند، در مقابل هر سخنی که گفته است هزار سال در آخرت گرفتار و در بند می شود.»

در صورتی که نیاز و ضرورتی برای سخن پیش آمد، نهایت مواظبت و ورع را بکار بندد.

۳۹۰- عن الامام الکاظم : کثیرا ما کمت اسمع ابی یقول : لیس من شیعتنا من لاتتحدث المخدرات بورعه فی خدورهن ، و لیس من اولیائن من هو فی قریه فیها عشره الاف رجل فیهم (من) خلق (ا) لله اورع منه .

کافی : ۷۹/۲

«زیاد از پدرم (حضرت الامام الصادق (ع» می شنیدم که می فرمود: از شیعیان و پیروان ما نیست کسی که با زنان پوشیده و در نهانخانه هایشان با پارسایی و ورع صحبت نمی کند. و از دوستان خاص و نزدیکان ما نیست کسی که در محله و شهری باشد که در آنجا ده هزار مرد است و در میان آنها از او پرهیزگارتر هم باشد.»

گفتار سوّم : آرایش و اظهار زینت

قل للمومنات ... و لا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها... و لایبدین زینتهن الا... و لایضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من رینتهن ....

نور(۲٤) / ۳۱

«به زنان مومن بگو.. که زیور و زیبایی خود را جز به آن مقداری که پیداست آشکار نکنند،.. و آن را جز برای محرمان (و کسانی که عناوین آنها در آیه ذکر شده است) اظهار نکنند. و هنگام راه رفتن پای خود را به زمین نزنند تا زیور پنهانشان (صدای خلخالی که در پا دارند) دانسته شود..»

از این آیه شریفه استفاده می شود که زنان در برابر نامحرم نبایستی به جلوه گری و دل ربایی پردازند. به هیچ وجه و با هیچ شکل و رنگ و بهانه ای ، موجبات تحریك مردان بیگانه را فراهم نکنند.

این سادگی و خامی است که زن خود را در نمایش تماشای نگاه های مسموم و چشم های ناپاك قرار دهد و به دلبری و جلوه گری بپردازد و خیال کند بیمار دلان و رهزنان عفاف را به وسوسه نمی اندازد و از زهر نگاه ها و نیش شهوات در امان می ماند!

پیشتر درباره عذاب زنان گناهکاری که پیامبر اکرم (ص) در معراج خود بر حال آنها گریه کردند و وضع شکنجه و عذاب زنانی که خود را برای دیگران آرایش و زینت می دهند، روایتی بیان شد. اکنون روایات دیگری را تقدیم می داریم :

۳۹۱- عن رسول اللّه (ص) :ایما رجل رضی بتزین امراته و تخرج من باب دارها فهو دیوث ، و لاباثم من یسمیه دیوثا. و المراه اذا خرجت من باب دارها متزینه متعطره بذاك راض بنی لزوجها بکل قدم بیت فی النار....

جامع الاخبار: ص ٤٤٧

«هر مردی که به آرایش و زینت کردن زنش (در برابر نامحرم) راضی و خشنود باشد و زن از درب خانه اش بیرون رود، آن مرد دیوث (قواد و زن بمزد و بی غیرت) است ، و کسی هم که او را به این اسم بنامد گناه و جرمی نکرده است . و زن هنگامی که آرایش کرده و عطر زده و خوشبو از خانه اش بیرون رفت و همسر به آن خرسند و راضی بود، برای آن مرد به هر گامی که این زن برمی دارد، خانه

ای از آتش ساخته می شود.»

۳۹۲- عن الامام الصادق (ع) : قال رسول اللّه (ص) : ای امراه تطیبت ثم خرجت من بتها فهی تلعن حتی ترجع الی بیتها متی ما رجعت .

کافی : ۵۱۸/۵ و ثواب الاعمال و عقاب الاعمال : ص ۳۰٦

«پیامبر اکرم (ص) فرمودند: هر زنی هود را خوشبو و معطر کند و بعد از خانه اش بیرون رود، تا زمانی که به خانه اش بر می گردد مورد لعن و نفرین است .» (۱۵۷)

۳۹۳- عن رسول اللّه (ص) :ایما امراه دخلت الحمام من غیر علة و لاسقم تلتمس بیاض وجهها فسود الله وجهها یوم تبیض الوجوه .

کتاب احکام النسا: ص ٤۸

«هر زنی بدون حاجت و نیازی به حمام رود (۱۵۸) تا چهره و صورتش سفید و براق شود، خداوند در روزی که چهره ها سفید می شوند روی او را سیاه می کند.»

۳۹٤- عن رسول اللّه (ص) : انه ... نهی ان تلبس المراه اذا خرجت ثوبا مشهورا او تتحلی بماله له صوت یسمع .

دعائم الاسلام : ۱٦۹/۲

«پیامبر اکرم (ص) منع کردند از اینکه زن وقت بیرون رفتن لباس شهرت و انگشت نما بپوشد یا به چیزی خود را زینت دهد که صدایش (در وقت حرکت) شنیده می شود.»

۳۹۵- عن امیرالمومنین (ع) :

یظهر فی آخر الزمان اقتراب القیامه و هو شر الازمنه ، نسوه متبرجات کاشفات عاریات من الدین داخلات فی الفتن ملائلات الی الشهوات مسرعات الی اللاذات مستحلات للمحرمات فی جهنم خالدات .

مکارم الاخلاق : ص ۲۱۱

«در دوران واپسین و نزدیك قیامت ، که بدترین روزگار است ، زنانی پیدا می شوند خود نما و خودآرا، برهنه و بی حجاب ، تهی و بی بهره از دین و شریعت ، فرو شده در فتنه و گمراهی های ، چشم دوخته به شهوات و خواهش های نفس ، شتابنده به سوی عیش خوشی ها، آزاد شمرنده حرام ها و ممنوع ها، باقی و جاویدان در جهنم .»

۳۹٦- عن رسول اللّه (ص) :الا اخبر کم بخیر نسائکم ؟ قالوا بلی . قال ان خیر نسائکم الولود الودود الستیره العفیفه ، العزیزه فی اهلها الذلیله مع بعلها، المتبرجه مع زوجها الحصان عن غیره ،....

مکارم الاخلاق : ص ۲۱۰

«آیا شما را بر بهترین زنانتان آگاه نکنم ؟ اصحاب عرض کردند: بله . حضرت فرمودند: بهترین زنان شما زنی است پر بارور و فرزند زا، بسیار با محبت و دوستدار، پوشیده و محفوظ، پاکدامن و پارسا، ارجمند و بزرگوار در خانواده اش ، زبون و فروتن با شوهرش ، روی گشاده و خود نما با همسرش ،

نهفته و در پرده از دیگران ....»

به بانوان دستور داده شده است که در عوض ، برای همسر خود از بهترین آرایش و زینت استفاده کنند:

گفتار چهارم : وقت خواستگاری و ازدواج

۳۹۷- عن الامام الصادق (ع) : جاءت امراه الی رسول اللّه (ص) فقالت یا رسول اللّه (ص) ! ما حق الزوج علی المراه ؟ قال : اکثر من ذلك . فقالت : فخبرنی عن شی منه . فقال : لیس لها ان توم الا باذنه - یعنی تطوعا - و لاتخرج من بیتها الا لاذنه ، و علیها ان تطیب باطیب طیبها و تلبس احسن ثیابها و تزین باحسن زینتها و تعرض نفسها علیه غدوه و عشیه ، و اکثر من ذلك حقوقه علیها.

کافی : ۵۰۸/۵

«زنی به حضور پیامبر اکرم (ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! واجبات و حقوق شوهر بر گردن زن چیست ؟ حضرت فرمودند: بیشتر از آن است که گفته شود. عرض کرد: مرا بر مقداری از آن آگاه فرمائید. حضرت فرمودند: برای او جایز نیست زوره مستحبی بگیرد مگر با اجازه شوهر و نباید از خانه اش بیرون رود مگر با رخصت او و بر عهده اوست که خود را به خوش ترین و مطبوع ترین عطریاتی که دارد، معطر و خوشبو کند و نیکوترین لباس هایش را بپوشد و خویش را با بهترین زیور و آرایشی که دارد بیاراید و صبح و شب خود را بر او ارائه و تسلیم کند. و بیشتر از این هاست واجباتی که شوهر بر عهده زن دارد.»

گفتار چهارم : وقت خواستگاری و ازدواج

ازدواج و امر زناشویی با تمام اهمیت و فضیلتی که دارد چون از یك رابطه حیوانی نیز برخوردار است ، طبیعتا با انفعال خاصی از حیاء و شرم بازتاب می یابد و نمایش آن خصوصا در مورد زنی که هنوز حجب مخالطه با مرد از او برداشته نشده است بیشتر است .

۳۹۸- عن الامام الرضا(ع) : فی المراه البکر اذنها صماتها و الثیب امرها الیها.

کافی : ۳۹٤/۵ و قرب الاسناد: ص ۳٦۱

«زن دوشیزه و دست نخورده اجازه اش در ازدواج با سکوتش است ، ولی زن شوهر دیده کارش به دست خودش است (و باید اجازه دهد) .»

فقیه محدث مرحوم شیخ یوسف بحرانی ذیل این مسئله می فرمایند: ظاهرا حکمت اکتفا به سکوتی که این روایات بر آن دلالت دارد، آن است که زن باکره غالبا در این وقت از صحبت و تلفظ به جواب حیاء می کند، ولی برای زن ثیب و غیر باکره که به جهت آمیختن و انس با مردان حیاءش زائل شده است ، به اتفاق فقها تلفظ در جواب معتبر است . (۱۵۹)

در این باره شایسته و نیکوست بخشی از مراسم خواستگاری و ازدواج حضرت فاطمه زهرا و امیرالمومنین را بر طبق آنچه از روایات و تاریخ استفاده می شود، بیان کنیم :

«جناب ام سلمه می گوید: امیرالمومنین در محضر پیامبر اکرم (ص) نشسته بودند و پیوسته زمین را می نگریستند؛ گویا خواسته ای دارند که از اظهارش شرم می کنند و به سبب حیاء از رسول خدا سر به زیر انداخته بودند. پیامبر اکرم (ص) از درون آن حضرت باخبر رشدند و فرمودند: ای ابا الحسن !

گمان می کنم برای خواسته این آمده ای . مطلب خود را بگو و آن چه در درون داری اظهار کن ، شما هر چه بخواهی نزد من برآورده است . آنگاه امیرالمومنین با جملاتی بسیار مودبانه در حالی که الطاف و مهربانی های بی شمار آن حضرت را از زمان کودکی هویش و جایگاه آن وجود مقدس در نزد خود را ذکر می کردند، حاجت خود را بیان و عرض کردند که برای خواستگاری دخترتان آمده ام . ام سلمه می گوید: با شنیدن این حرف مشاهده کردم صورت رسول خدا از شدت خوشحالی و سرور درخشش و تابندگی دیگری گرفت . و بر چهره امیر المومنین لبخندی زدند و با ایشان در این زمینه مشغول صحبت شدند... عقد با مراسم خاص خود انجام گرفت امیرالمومنین می گویند: من دست فاطمه را گرفتم و ایشان را با خود بردم تا اینکه آن حضرت بر سکویی نشست و من هم کنارش نشستم ، در حالی که او به جهت حیاء از من سرش را به زیر انداخته بود و من هم به سبب حیاء از ایشان نگاهم به زمین بود. از این ماجرا حدود یك ماه گذشت تا اینکه روزی برادرم عقیل نزد من آمد و گفت : برادر! من از هیچ چیز به اندازه ازدواج شما با دختر رسول خدا خوشحال نشده ام ؛ پس چرا از آن حضرت درباره عروسی تقاضا نمی کنی ؟ به او گفتم : به خدا سوگند من هم این را می خواهم ولی تنها چیزی که مرا از این تقاضا بازداشته حیاء از آن حضرت است . جناب عقیل سوگند خورد که با وساطت خود زمینه این کار را فراهم کند. جریان را با جناب ام ایمن در میان گذاشت . ایشان هم به جناب ام سلمه و خانم های دیگر اطلاع داد. به محضر پیامبر اکرم (ص) رسیدند و این تقاضا را ابلاغ کردند. بالاخره شب زفاف با مقدمان ویژه خود فرا رسید. اسما بنت عمیس می گوید: من در مراسم شب زفاف شرکت داشتم . پیامبر اکرم (ص) وارد اتاق شدند، و خانم ها وقتی صدای حضرت را شنیدند خود را جمع و جور کردند و در گوشه ای از اتاق نشستند. رسول خدا ظرف آبی خواستند؛ سپس از آب دهان مبارك در آن ریختند و بعد امیر المومنین را صدا زدند. قدری زا آن آب را بر شانه ها و سینه و دست های آن حضرت پاشیدند. سپس فرمودند: به فاطمه هم بگوئید بیاید. حضرت زهرا آمدند در حالیکه سرگشته و متحیر از حیاء بودند و عرق و خجالت ایشان را فرا کرفته بود. رسول خدا فرمودند: دخترم آرام باش ! من شما را به ازدواج بهترین خاندانم در آورده ام و بعد از آن آب بر ایشان هم پاشیدند و برایشان دعا کردند.» (۱٦۰)

و نیز درباره ازدواج پیامبر اکرم (ص) با زینب بنت جحش از جناب ابن عباس نقل شده است که آن حضرت به مدت یك هفته در خانه همسر جدید خود ماندند و در این مدت مردم را اطعام کردند. ما می رفتیم و نشستن و صحبت را طول می دادیم و نمی دانستیم که این کار ما آن حضرت را اذیت می کند. تا این که آیه نازل شد و ما را از این کار منع کرد. ولی حضرت امیر المومنین در طول این هفته به سبب حیاء از حضرت ، نزد ایشان نیامدند. (۱٦۱)

گفتار پنجم : خانه داری ، انتخاب اصلح

قرآن مجید که به اعتراف دشمنان لااقل در عصر نزولش گامهای بلندی به سود زن و حقوق انسانی او برداشته است ، هیچ گاه در مسیر احیاء حقوق وی زن بودن زن و مرد بودن مرد را به فراموشی نسپرده و آنان را همانگونه که در سبیعت هستند ملاحظه نموده است و فرمانهای تدوینی خود را بر طبیعت تکوینی آنان منطبق فرموده است .

خالق حکیم ، زن را مظهر عاطفه و رحمت ، رقت و رافت و زیبایی و ظرافت قرار داده است و مرد را نیز استحکام و قدرت بیشتر و نیروی فزونتری زا عقل عطا کرده است . و از آنان خواسته است که در زندگی معاشرت معروف داشته باشند و هر کدام به تناسب هنر و فضیلت و مسئولیت خود، چرخه زندگی را به حرکت درآورند.

دیگر روشن است که در این همکار، انتظار تساوی مطلق بی مورد بلکه خلاف عدالت است . هیچ گاه یك کارگاه خشن و پر سر و صدا را با یك بوستان و گلزار آرام و پر لطافت به تساوی و مقایسه نمی برند. ما خود نیز از یك اتومبیل خانوادگی و ظریف انتظار ماشین های حمل سنگین و بیرون شهری را

نداریم ؛ گر چه نیاز جامعه به هر دو را احساس می کنیم .

اکنون می گوئیم خانه و حریم آن بهترین و شایسته ترین محل ظهور و رشد فضیلت و کمال زن است . ساختمان روحی حساس زن و ویژگیهای خلقتی و ارضای احساسات طبیعی اش از یك سو، و ملازمت آن با تاسیس یك محیط آرام و پر مودت برای تامین روابط مهرآمیز خانوادگی و تربیت فرزندان از سوی دیگر، خواستار حوزه ای محدود و حرمی امن و حصنی مطمئن برای زن است .

اسلام گر چه فعالیت اجتماعی و بیرون از خانه را برای زن عفیف ممنوع نکرده است ولی خانه داری را لااقل به عنوان یك انتخاب اصلح ، ترجیح و برتری داده است . (١٦٢)

تجربه نیز نشان داده است که بودن زن در بیرون و کار کردن در خارج از منزل ، غالبا موجب دوگانگی شخصیت وی می شود. از یك طرف احساس طبیعی و سرنوشت خلقتی اش به عنوان زن ، و از طرف دیگر نگرانی و آشفتگی مربوط به منافع کار و برخورد با گروه مردان ، برای او یك بحران عصبی دائم فراهم می کند.

کسانی که خانه را برای زن باعث کم فرهنگی و خرافی شدن و مانع از اعتلاء و پیشرفت او می دانند و حضور اجتماعی وی را مهمتر از نقش همسری و مادری می شمرند و یا برای اقتصاد خانواده ارزشی بیش از بهداشت و سالمت روانی قائلند، به حقیقت در انسان شناسی ناقص پیش آمده اند.

و قرن فی بیوتکن و لاتبرجن تبرج الجاهلیه الاولی .

احزاب (٣٣) / ٣٣

«و در خانه های خود بمانید و مانند جاهلیت نخستین در میان مردم ظاهر نشوید.»

٣٩٩- جئن النسا الی رسول اللّه (ص) فقلن : یا رسول اللّه (ص) ! ذهب الرجال بالفضل و الجهاد فی سبیل الله ، فما لنا ندرك فضل المجاهدین فی سبیل الله ؟ فقال : من قعدت منکن فی بیتها فانها تدك عمل المجاهدین فی سبیل الله . (١٦٣)

الدر المنثور فی التفسیر: ٦٠٠/٦

«زنان به حضور پیامبر اکرم (ص) آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا! مردان با احسان و بخشش و جهاد و پیکار در راه خدا رفتند و امرشان به سر آمد. حال ما چه کنیم تا به مزیت و کمال مجاهدین در راه خدا برسیم ؟ حضرت فرمودند: هر کسی از شما که در خانه اش بماند، او عمل و ثواب مجاهدین و کوشش کنندگان در راه خدا را دریافته است .»

٤٠٠- عن الامام الصادق (ع) : عن ابیه : ان فاطمه بنت رسول اللّه (ص) دخل علیها علی و به کابه شدیده ، فقالت : ما هذه الکابه ؟ فقال : سالنا رسول اللّه (ص) عن مسئله و لم یکن عندنا جواب لها. فقالت : و ما المسئله ؟ قال : سئلنا عن المراه ما هی ؟ قلنا: عوره . قال : فمتی تکون ادنی من ربها؟ فلم ندر. فقالت : ارجع علیه فاعلمه ان ادنی ما تکون من ربها ان تلزم قعر بیتها. فانطلق فاخبر انبی ذلك . فقال : ماذا من تلقا نفسك یا علی ؟ فاخبره ان فاطمه اخبرته . فقال : صدقت ان فاطمه بضعه منی .

الجعفریات : ص ١٦٣

«بر حضرت فاطمه زهرا امیرالمومنین وارد شدند در حالیکه غم و اندوه زیادی ایشان را فرا گرفته بود. حضرت زهرا عرض کردند: این غم و افسردگی برای چیست ؟ امیرالمومنین فرمودند: پیامبر اکرم (ص) از ما درباره موضوعی پرسیدند که جوابش نزدمان نبود. حضرت زهرا عرض کردند: آن سوال چه بود؟ حضرت امیرالمومنین فرمودند: پیامبر از ما پرسیدند که زن چیست ؟ عرض کردیم : شرمگاه است . فرمودند: چه وقتی به پروردگارش نزدیك تر است ؟ و ما از جوابش اطلاع نداشتیم . حضرت زهرا عرض کردند: پیش آن جناب بروید و به ایشان خبر دهید که نزدیك ترین حالت زن به پروردگارش موقعی است که از اندرون خانه اش جدا نشود. امیر المومنین هم به سرعت خدمت پیامبر اکرم (ص) رفتند و جواب را به ایشان اعلام کردند. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: ای علی ! آیا این جواب از خودت بود؟ امیرالمومنین به استحضار پیامبر رساندند که حضرت زهرا ایشان را بر این جواب آگاه کردند. پیامبر اکرم فرمودند: درست گفته است ، براستی فاطمه پاره تن من است .»

٤٠١- عن رسول اللّه (ص) : المراه عوره سترها بیتها، فاذا خرجت استشرفها الشیطان .

مجموعه ورام : ص ٤٣٨

«زن شرمگاهی است که پوشش آن خانه اش است ، پس وقتی بیرون برود شیطان در کمین و مسلط بر او می شود.» (١٦٤)

٤٠٢- عن امیرالمومنین فی وصیته لابنه : و اکفف علیهن من ابصارهن بحجابك ایاهن ، فان شده الحجاب ابقی علیهن ، و لیس خروجهن باشد من ادخالك من لایوثق به علیهن و ان استطعت ان لایعرفن غیرك فافعل .

نهج البلاغه : نامه ٣١، ص ٩٣٩

«و با پرده پوشی و ستر و حائل برای زنان ، چشمانشان را از دیدار بازدار، چون سخت گرفتن در پوشیدگی و حفاظ آنها برایشان ماندنی تر است . و بدی بیرون رفتن آنها بیشتر نیست از به خانه آوردن کسی که برایشان اعتماد واطمینانی نسبت به او نیست . و اگر بتوانی کاری کنی که جز تو کسی را نشناسد، انجام ده .»

٤٠٣- عن الامام الصادق (ع) : قال رسول اللّه (ص) : لاتنزلوا النساء بالغرف .

کافی : ٥١٦/٥، و نیز مکارم الاخلاق : ص ٢٤٤

«پیامبر اکرم (ص) فرمودند: زنان را بر بالا خانه های پشت بام (و اتاق های مشرف بر بیرون) جای ندهید.»

این مواظبت حتی برای حضور در جماعات ، که درك آن برای مردان فضیت بسیار دارد، رعایت شده است :

٤٠٤- عن امیرالمومنین عن النبی انه قال فی وصیته له : یا علی ! لیس علی النساء جمعه و لاجماعه ، و لااذان و لااقامه ، و لاعیاده مریض ، و لااتباع جنازه ، و لاهروله بین الصفا و المروه و لااستلام الحجر،....

خصال : ٢٨٧/٢ و من لایحضره الفقیه : ٢٦٣/٤

«از جمله سفارش هایی که پیامبر اکرم (ص) به امیرالمومنین کردند، این بود که : ای علی ! بر زنان نماز جمعه و جماعت ، اذان و اقامه ، عیادت و دیدار بیمار، تشییع و پی جنازه رفتن ، هروله و دویدن بین دو کوه صفا و مروه ، دست کشیدن به حجرالاسود و... نیست .»

٤٠٥- عن رسول اللّه (ص) : خیر مساجد النساء قعر بیوتهن .

کتاب احکام النساء: ص ٦٩ و نیز من لایحضره الفقیه : ٢٤٤ و ١٥٤/١

«بهترین مسجد و عبادت گاه زنان درون خانه هایشان است .»

٤٠٦- عن رسول اللّه (ص) : صلاه المراه وحدها فی بیتها کفضل صلاتها فی لاجامع خمسا و عشرین درجه ....

مکارم الاخلاق : ص ٢٤٥

«برتری و ثواب نماز فرادای زن در خانه اش ، مانند مزیت و ثواب نمازش در جماعت ، ٢٥ مرتبه است .» (١٦٥)

و با همین ملاحظه است که در شرع مقدس جواز خروج زن از خانه منوط به اجازه شوهر شده است ، چنانکه فقها دین هم به حرمت بیرون رفتن زن بی اذن شوهر فتوا داده اند.

٤٠٧- عن الامام الباقر: جات امراه الی النبی فقالت : یا رسول اللّه (ص) ! ما حق الزوج علی المراه ؟ فقال لها:... و لاتخرج من بتها الا باذنه ، و ان خرجت من بیتها بغیر اذنه لعنتها ملائکه السما و ملائکه الارض و ملائکه الغضب و ملائکه الرحم حتی ترجع الی بیتها....

کافی : ٥٠٧/٥ (١٦٦)

«زنی به محضر پیامبر اکرم (ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! واجبات و حق شوهر بر گردن زن چیست ؟ حضرت به او اموری را بیان فرمودند، از جمله اینکه زن نباید از خانه بدون اجازه شوهر بیرون رود و اگر بی اذن او از خانه اش بیرون برود، فرشتگان آسمان و فرشتگان زمین ، و فرشتگان غضب و فرشتگان رحمت ، همه بر او لعن و نفرین می کنند تا اینکه به خانه اش برگردد.»

حاصل کلام اینکه طبق آنچه از مجموع ادله استفاده می شود خانه ، بهترین مکان برای رشد و کمال واقعی زن و شایسته ترین محل برای تجلی سرمیه ذاتتی و ارائه وظیفه انسانی و الهی اوست . کوشش و شایستگی در همسرداری و اداره خانه در کنار انجام امور عبادی ، غنی ترین ذخیره معنوی و بهترین زندگی دنیایی را برای او به ارمغان می آورد.

٤٠٨- عن اسما بنت یزید الانصاریه : انها اتت النبی و هو بین اصحایه ، فقالت : بابی انت و امی ! انی وافده النسا الیك . و اعلم - نفسی لك الفدا- انه ما من امراه کائنه فی شرق و لاغرب سمعت بمخرجی هذا الا و هی علی مثل رایی : ان الله بعثك بالحق الی الرجال و النسا فامنا بك و باهك اذی ارسلك . و انا معشر انسا محصورات مقصورات قواعد بیوتکم و مقضی شهواتکم و حاملات اولادکم . و انکم معاشر الرجال فضلتم علینا باجمعه و الجماعات و عیاده المرضی و شهود الجنائز و الحج بعد الحج و افضل من ذلك الجهاد فی سبیل الله . و ان الرجل منکم اذا خرج حاجا او معتمرا او مرابطا حفظنا لکم اموالکم و غزلنا لکم اثوابکم و ربینا لکم (اولادکم) فما نشارککم فی الاجر یا رسول اللّه (ص) ؟ فاتفت النبی الی اصحابه بوجهه کله ، ثم قال : هل سمعتم مقاله امراه قط احسن من مساءلتها من امر دینها

من هذه فقالوا: یا رسول اللّه (ص) ! ما ظننا ان امراه تهتدی الی مثل هذا! فالتفت النبی الیها ثم قال لها: انصرفی ایها المراه و اعلمی من خلفك من النسا ان حسن تبعل احداکن لزوجها و طلبها مرضاته و اتباعها موافقته یعدل ذلك کله . فادبرت المراه و هی تهلل و تکبر استبشارا.

الدر المنثور فی التفسیر: ۵۱۸/۲، و نیز اسد الغابه : ۱۹/٦

«زنی با اسم اسما خدمت پیامبر اکرم (ص) رسید در حالیکه آن حضرت در میان یاران خود بودند. عرض کرد: پدر و مادرم قربان شما! من نماینده و فرستاده زنان به سوی شما هستم ، و بدان - جانم فدایت باد - هیچ زنی در شرق و غرب عالم نیست که بر این آمدن من مطلع شود مگر آنکه او هم بر همین نظر و فکر من است : خداوند شما را به حق و سزاواری به سوی مردان و زنان برانگیخت و ما هم به شما و آن خدایی که شما را فرستاد معتقد شدیم و ایمان آوردیم . ولی ما جمعیت زنان محدود به خانه و در پرده و ماندگار در منزل هایتان هستیم . برآورنده لذت های جنسی تان و باردار فرزندانتان می باشیم . و شما گروه مردان بر ما رجحان و امتیاز یافته اید به حضور در نماز جمعه و جماعت و عیادت و دیدار بیماران و شرکت و تشییع مردگان و حج های پی در پی ، و برتر از همه به جهاد و پیکار در راه خداوند. از شما مردان وقتی برای حج یا عمره یا جنگ و یاری دین می روند، مال و دارایی تان را برای شما حفظ و حراست می کنیم ، لباس هایتان را بافته و مهیا می سازیم و فرزندانتان را پرورش داده و بزرگ می کنیم ، آیا ای رسول خدا در اجر و پاداشی که شما مردان می برید سهیم نمی باشیم ؟ در این هنگام پیامبر اکرم (ص) با تمام صورت به طرف اصحاب برگشتند و فرمودند: آیا شما هرگز سخن زنی را در مورد دینش بهتر از پرسش و گفتگوی این زن شنیده اید؟ اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا! گمان نمی کردیم زنی این چین راه یافته باشد. آنگاه حضرت رو به آن زن کردند و به او فرمودند: ای خانم ! برگرد و به زنان باقی (که تو را فرستاده اند) خبر ده که : خوب شوهرداری یکی از شما با همسرش و خواستن خشنودی او و پی هماهنگی و سازگار بودن با او، با تمام آن اجر و پاداش ها برابری می کند. بعد از این فرمایش حضرت ، زن برگشت در حالی که به سبب آن مژده و خبر خوش ، از روی شادی ، تهلیل (لااله الا الله) و تکبیر (الله اکبر) می گفت .»

٤٠٩- عن رسول الله : اذا صلت المراه خمسها و صامت شهرها و احصنت فرجها و اطاعت بعلها فلتدخل من ای ابواب الجنه شاءت .

مکارم الاخلاق : ص ۲۱۱ (١٦٧)

«وقتی زن نمازهای پنج گانه اش را بخواند و ماه رمضانش را روزه گیرد و دامن خود را از آلودگی و بی عفتی نگه دارد و از شوهرش فرمانبرداری کند، از هر دری از بهشت که بخواهد وارد می شود.»

٤١٠- عن رسول اللّه (ص) : یا نساء المؤ منین علیکن بالتهلیل و التسبیح والتقدیس ، و لا تغفلن فتنسین الرحمه و اعقدن بالانامل فانهن مسوولات مستطقات .

کتاب احکام النسا: ص ۸۱، و نیز اسد الغابه : ۲۹٦/٦

«ای زنان مومن ! بر شما باد به تهلیل (ذکر لا اله الا الله گفتن) و تسبیح (ذکر سبحان الله گفتن) و تقدیس و تنزیه خداوند، نسبت به این ها غافل و بی اعتنا نشوید که در این صورت رحمت و مهربانی را از یاد می برید و این اذکار را با انگشتان بشمرید، چون آنها در قیامت مورد پرسش قرار گرفته و به سخن می آیند.»

گفتار ششم : چند نکته برای بیرون از خانه

گاهی ضرورت ها و شرایط ویژه شخصی یا اجتماعی برای زن ، شرکت و حضور در بیرون خانه را ایجاب می کند. در اینصورت ، علاوه بر توصیه هایی که تاکنون درباره روابط زن با مرد گفته شد، نکته هایی هم در خصوص حضور او در بیرون از خانه قابل ملاحظه است :

الف) راه رفتن :

فجاءته احداهما تمشی علی استحیا قالت ان ابی یدعوك لیجزیك اجر ما سقیت لنا.

صص (۲۸) / ۲۵

«یکی از آن دو زن (که دختران حضرت شعیب بودند) در حالی که با نهایت حیاء گام برمی داشت ، نزد حضرت موسی آمد و گفت : پدرم شما را خوانده است تا بپاداش آبی را که از چاه برای گوسفندان ما کشیده اید، به شما بدهد.»

آری زن مسلمان در بین مردم باید بگونه ای حاضر شود که نشانه های عفت و وقار و پاکی و حیاء در او هویدا باشد و با این صفت شناخته شود.

٤١١- عن الامام الصادق (ع) : قال رسول اللّه (ص) : لیس للنساء من سروات الطریق شی ، و لکنها تمشی فی جانب الحائط و الطریق .

کافی : ٥١٨/٥ (١٦٨)

«وسط راه نباید مسیر رفت و آمد زنان قرار بگیرد، بلکه آنها باید از سمت و کنار راه حرکت کنند.»

٤١٢- عن الامام الصادق (ع) : قال امیرالمومنین : یا اهل العراق ! نبئت ان نساءکم یدافعن الرجال فی الطریق اما تستحیون ؟

کافی : ٥٣٧/٥ (١٦٩)

«حضرت امیرالمؤ منین فرمودند: ای مردم عراق ! باخبر شده ام که زنانتان در راه مردان را کنار می زنند (و به نامحرمان برخورد می کنند) آیا شما شرم نمی کنید!.»

ب) وسیله نقلیه :

٤١٣- عن الامام الصادق (ع) : نهی رسول اللّه (ص) ان یرکب سرج بفرج .

کافی ٥١٦/٥ (١٧٠)

«پیامبر اکرم (ص) منع کردند از اینکه زنی - در استفاده از مرکب های سواری - سوار بر زین شود.»

٤١٤- عن رسول اللّه (ص) فی اخباره عن اشراط الساعه : یا سلمان ! و عندها... تشبه الرجال بالنسا و النسا بالرجال و لترکبن ذوات الفروج السروج فعلیهن من امتی لعنه الله .

تفسیر القمی : ۳۱۱/۲

«پیامبر اکرم (ص) در ضمن بیان نشانه های قیامت و علائم آخر الزمان به جناب سلمان فرمودند: ای سلمان ! در آن روزگار، مردان مانند زنان و زنان همتای مردان می شوند. و زنان بر زین مرکب ها و وسایل نقلیه سوار می شوند. پس لعنت و نفرین خداوند بر این زنان از امتم باد!.»

٤١٥- عن امیرالمومنین : لاتحملوا الفروح علی السروج فتهیجوهن للفجور.

کافی : ٥١٦/٥

«زنان را بر زین و ترك مرکب ها سوار نکنید که با این کار آنها را بر گناه و ناپاکی تحریك و برانگیخته می کنید.»

٤١٦- و عن الامام الصادق (ع) : السرج مرکب ملعون للنسا.

مکارم الاخلاق : ۲۷۷

«زین مرکب ها وسیله سواری نفرین شده ای برای زنان است .»

روایات فوق اکنون هم بانوان را از استفاده از وسایل نقلیه به این گونه باز میدارد و نیز به آنان توصیه می کند که مرکب های پوشیده و محفوظ استفاده کنند.

ج) پوشش حفاظ کامل

٤١٧- عن امیرالمؤ منین (ع) : کنت قاعدا فی البقیع مع رسول اللّه (ص) فی یوم وجن و مطر اذ مرت امراه علی حمار فهوت ید الحمار فی وهده فسقطت المراه فاعرض انبی بوجهه . قالوا: یا رسول اللّه (ص) ! آنهامتسروله . قال : اللهم اغفر للمتسرولات ثلاثا. یا ایها الناس ! اتخذوا السراویلات فانها من استر ثیابکم و حصنوا بها نسائکم اذا خرجن .

مجموعه ورام : ص ۳۹۷ (۱۷۱)

«حضرت امیر المومنین می فرمایند: در یك روز ابری و بارانی با پیامبر اکرم (ص) در بقیع نشسته بودم که زنی سوار بر الاغی گذشت ، ناگهان دست الاغ در گودالی لیز خورد و زن به زمین افتاد. پیامبر اکرم (ص) رویشان را برگرداندند. اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا! این زن شلوار پوشیده است .
حضرت (خوشحال شدند و) سه بار عرض کردند: خداوندا! زنان شلوار پوشیده را مورد آمرزش قرار بده . و بعد فرمودند: ای مردم ! از شلوارها استفاده کنید چون آن از محفوظ ترین لباس های شماست و با آن زنانتان را وقتی از خانه بیرون می روند، مصون و در امان نگاه دارید.»

د) مسافرت :

٤١٨- عن رسول اللّه (ص) : لاتسافر امراه سفرا ثلاثه ایام فصاعدا الا مع ابیها او ابنها او اخیها او زوجها او ذی محرم .

کتاب احکام النسا: ص ۹۸، و نیز الترغیب و الترهیب : ٤٠٦/٣

«زن به سفری سه روزه یا بیشتر نرود مگر با پدر یا پسر یا برادر یا شوهرش و یا با محرمی از او.»

فصل چهارم : نظر و نگاه :

در علم اخلاق استفاده از چشم و نگاه کردن ، دارای ضوابط و محدودیت هایی است . در یك شناخت دقیق ، بیهوده نگاه کردن و به هر سویی نظر کردن مایه پریشانی نفس و هجوم خیالات و افکار مختلف می شود. انسان در مسیر نیازمند تجمع و تمرکز خاطر است و سخاوتمندی در خرج نگاه او را متفرق و حواسش را طلبکار خیالات می سازد و باقی فکر را مشغول خود می کند.

کاشکی از غیر تو آگه نبودی جان من خود ندانستی بجز تو جان معنی دان من غیر رویت هر چه بینم نور چشمم کم شود هر کسی را ره مده ای پرده مژگان من

کلیات شمس تبریزی : ص ٥٥٤

٤١٩- عن الامام الصادق (ع) : الخیر کله فی ثلاث خصل : فی النظر والسکوت و الکلام . فکل نظر لیس فیه اعتبار فهو سهو. و کل سکوت لیس فیه فکره فهو غفله . و کل کلام لیس فیه ذکر فهو لغو. فطوبی لمن کان نظره اعتبارا و سکوته فکره و کلامه ذکرا. و بکی علی خطیئته و آمن الناس شره .

محاسن : ٥/١

«خیر و نیکویی تمامش در سه صفت است : در نگریستن ، و خاموشی ، و سخن گفتن . هر مشاهده ای که در آن پند و عبرتی نباشد، اشتباه و غلط است و هر سکوت و خاموشی که در آن اندیشه و بررسی نباشد، غفلت و بی خبری است و هر سخنی که در آن یاد خداوند نباشد، لغو و بیهوده است . پس خوشا به حال کسی که مشاهده و نگاهش پند و اندرز و خاموشی اش اندیشه و تامل و سخنش یاد خداوند باشد و بر لغزش هایش بگرید و مردم از بدی و زیان او آسوده باشند.»

٤٢٠- عن امیرالمومنین (ع) : لیس فی البدن شی اقل شکرا من العین فلا تعطوها سولها فتشغلکم عن ذکر الله عزوجل .

بحار الاوار: ٣٥/١٠١ از خصال : ٤٢٦/٢، و نیز غرر الحکم : ٨٧/٥

«در اندام بدن عضوی کم سپاس تر وحق نشناس ترا از چشم وجود ندارد.پس درخواست و خواهش آن را به او ندهید چون شما را از یاد خدای عزوجل باز می دارد.»

یکی از تدابیری که اسلام در تعدیل و رام کردن غریزه سرکش جنسی و جاذبه عجیب آن اندیشیده است ، علاوه بر تکالیف مخصوصی که برای هر یك از زن و مرد معین کرده است ، وظیفه مشترکی است مربوط به نگاه به هم . محافظت چشم از نگاه های آلوده نخستین گام در تحقق عملی عفت است ، چنانکه نظر بازی و چشم چرانی زمینه ای مساعد برای بقیه کامیابی های حرام جنسی را فراهم می آورد.

قل للمومنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلك ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون و قل للمومنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن .

نور(٢٤) / ٣١ و ٣٠

«به مردان با ایمان بگو دیده های خود را فرو گیرند و عورت خود را حفظ و صیانت کنند؛ این برای آنها پاکیزه تر است . خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است . و به زنان با ایمان بگو آنها نیز دیده های خود را بخوابانند و دامانشان را حفظ نمایند.»

در روایتی مربوط به شاءن نزول این آیه شریفه آمده است که جوانی در حال راه رفتن چنان غرق تماشای زن نامحرمی شده بود که از خود و اطرافش غافل گشت و وقتی به خود آمد که صورتش در اثر اصابت با شی تیزی که از دیوار بیرون آمده بود مجروح و پر خون گردیده بود. (۱۷۲)

گویا مراد از این آیه شریفه توصیه به کاستن دید و پر ننگریستن به یکدیگر است ، چنانکه معنای لغوی «غض» در زبان عربی گواه این مطلب است .

زن و مرد نامحرم در نظر به یکدیگر باید نه تنها از نگاه های ناپاك و همراه لذت و شهوت بپرهیزند بلکه در نگاه های حلال هم جانب عفت و حیاء را رعایت کرده و از نگریستن تند و مداوم و نگاه پر و خیره اجتناب کنند. دید خود را کاهش و چشمان خود را بخوابانند. در نظرهای آزاد و بی خیانت هم حریم ورزند تا گرفتار نگاه های حرام و لغزش و فتنه نشوند.

٤٢١- عن اامیرالمومنین (ع) : الحیاء غض الطرف .

غرر الحکم : ١٢٦/١

«حیاء پایین انداختن چشم است .» (۱۷۳)

٤٢٢- عن رسول اللّه (ص) : تقبلوا لی بست خصال اتقبل لکم بالجنه : اذا حدثتم فلا تکذبوا و اذا وعدتم فلا تخلفوا و اذا ائتمنتم فلا تخونوا و غضوا لبصارکم و احفظوا فروجکم و کفوا ایدیکم و السنتکم .

بحار: ٣٧٢/٦٦ از امالی مرحوم صدوق : ص ٨٢ و خصال : ٢٢٨/١ (١٧٤)

«برای من شش خصلت را عهده دار شوید، تا برای شما بهشت را بعهده گیرم : وقتی سخن می گوئید، دروغ نگویید و هنگامی که قول و وعده می دهید، آن را وانگذارید و چون امانتی پذیرفتید، خیانت و ناراستی نکنید و چشمان خود را فرو گیرید و دامان خود را حفظ و پاك دارید و دست و زبان خود را از آزار مردم باز دارید.»

٤٢٣- عن امیرالمومنین (ع) : نعم صارف الشهوات غض الابصار.

غرر الحکم : ١٦٤/٦

«فرو گرفتن چشم ها، چه خوب بازدارنده شهوات و خواهش های حیوانی است !.»

٤٢٧- عن مصباح الشریعه المنسوب الی الامام الصادق (ع) : ما اغتنم احد بمثل ما اغتنم بغض البصر، لان البصر لایغض عن محرم الله و سبق الی قلبه مشاهده العظمه و الجلال . سئل امیرالمومنین (ع) بماذا یستعان علی غض البصر فقال : باخمود تحت سلطان المطلع علی سرك . و العین جاسوس القلب و برید العقل فغض بصرك عما لایلیق بدینك و یکرهه قلبك و ینکره عقلك . قال النبی : غضوا ابصارکم ترون العجائب .

مصباح الشریعه : ص ٢٨

«هیچ کس به مانند سود و بهره ای که از فرو گرفتن چشم گرفته می شود، استفاده نمی برد. چون چشم آدمی از دیدن حرام و نهی کرده های خداوند نمی خوابد مگر آنکه درك بزرگ و جلال خداوند در دلش پیشی می گیرد. از امیرالمومنین پرسیده شد که با چه چیزی بر فرو داشتن چشم پشتیبانی و کمك می شود؟ آن حضرت فرمودند: با فرو نشستگی و خاموشی که در اثر (توجه به) مراقبت و تسلط کسی که بر خفا و راز تو آگاه است ، حاصل می شود. و چشم خبر جوی دل و پیغام بر عقل است . پس چشمت را از آنچه به درد دینت نمی خورد و دلت را ناخوش و عقلت را ناپسند می کند، برگردان . پیامبر اکرم (ص) فرمودند: چشمهایتان را فرو گیرید تا عجایب و شگفتی ها را ببینید.»

۷۲۸- عن رسول اللّه (ص) : و من ملا عینیه من امراه حراما حشاهما الله غزوجل یوم القیامه بمسامیر من نار، و حشاهما نارا حتی یقضی بین الناس ثم یومر به الی النار.

ثواب الاعمال و عقاب الاعمال : ص ۳۳۵

«کسی که دو چشمش را از روی حرام و خلاف شرع ، از زنی پر کند، خداوند عزوجل روز قیامت آن دو چشم را با میخ های آتشین پر می کند و بر درون آنها آتشی می زند تا اینکه بین مردم داوری فرماید. آنگاه به او دستور می رسد که به سوی جهنم برود.»

٤۲۹- عن الامام الصادق (ع) : من نظر الی امراه فرفع بصره الی السما او غمض بصره لم یرتد الیه حتی یزوجه الله من الحور العین .

مکارم الاخلاق : ص ۲٤۹

«کسی که به زن نامحرمی نگریست و بعد چشمش را به سوی آسمان بلند کرد یا آن را فرو خوابانید دیدگانش بهم نمی خورد تا اینکه خداوند از حورالعین و زنان زیبای بهشتی به کابین او در می آورد.»

٤۳۰- عن رسول اللّه (ص) : و اشتد غضب الله عزوجل علی امراه ذات بعل ملات عینها عن غیر زوجها او غیر ذی محرم منها. فانها ان فعلت ذلك احبط الله کل عمل عملته .

ثواب الاعمال و عقب الاعمال : ص ۳۳۵

«سخت است خشم خداوند بر زن شوهرداری که چشمش را از غیر شوهر و غیر مرد محرمش پر می کند. او اگر چنین کاری کند خدواند هر کار خیری را که انجام داده است باطل می کند.»

٤۳۱- عن رسول اللّه (ص) : انه نهی النساء ان ینظرن الی الرجال .

مستدرك الوسائل : ۲۸۹/۱٤ از دعائم الاسلام : ۱٦۹/۲

«پیامبر اکرم (ص) نهی فرمودند زنان را از اینکه به مردان بنگرند.»

٤۳۲- عن امیرالمومنین (ع) : قال لنا رسول اللّه (ص) : ای شی خیر للمراه ؟ فلم یجبه احد منا. فذکرت لفاطمه فقالت : ما من شی خیر للمراه من ان لاتری رجلا و لایراه . فذکرت ذلك لرسول الله فقال : صدقت آنهابضعه منی !....

مستدرك الوسائل : ۲۸۹/۱٤ دعائم الاسلام : ۱٦۹/۲

«پیامبر اکرم (ص) به ما فرمودند: چه چیزی برای زن از همه بهتر است ؟ هیچ از یك ما پاسخ حضرت

را ندادیم . تا اینکه من این جریان را برای حضرت فاطمه نقل کردم . ایشان گفتند: هیچ چیزی بهتر نیست برای زن از اینکه نه مردی را ببیند و نه مردی او را مشاهده کند. من هم این پاسخ حضرت را به رسول خدا بیان کردم . ایشان فرمودند: راست گفته است ؛ او پاره تن من است .»

٤٣٣- عن رسول اللّه (ص) : ایاکم و الجلوس علی الطرقات . فقالوا: ما لنا بد، انما هی مجالسنا نتحدث فیها. فقال : ابیتم الا المجالس فاعطوا الطریق حقها . قالوا: و ما حق الطریق ؟ قال : غض البصر، و کف الاذی ، ورد السلام ، و امر بالمعروف و نهی عن المنکر.

المسند الجامع : ٣٩٧/٦ از مثل صحیح مسلم : ١٦٥/٦ و ٢/٧؛ و نیز المجازات النبویه : ص ٣٤٨.

«بپرهیزید از نشستن بر سر راه ها. عرض کردند: ما چاره ای نداریم ، این مکان ها تنها جای نشستن ماست ؛ دور هم می نشینیم و با هم صحبت می کنیم . حضرت فرمودند: اگر به غیر از این جاها برای نشستن رغبت ندارید، پس سزای راه را گردن نهید و حق آن را بدهید. عرض کردند: حق راه چیست ؟ فرمودند: فرو خوابانیدن چشم ؛ خودداری از آزار و اذیت ؛ جواب دادن سلام ؛ امر به معروف و نهی از منکر.»

٤٣٤- عن رسول اللّه (ص) : لکل عضو من ابن آدم حظ من الزنا: العین زناها النظر، و اللسان زناه الکلام ، و الاذنان زناها السمع ، و الیدان زناهما البطش و الرجلان زناهما المشی ، و الفرج یصدق ذلك کله و یکذبه .

بحار الانوار: ٣٨/١٠١ از جامع الاخبار: ص ٤٠٨ (١٧٥)

«برای هر اندامی از آدمی بهره ای از زنا هست ، چشم ، زنایش به نگاه کردن و زبان ، زنای آن به گفتن و گوش ، زنایش به شنیدن و دست ، زنایش به یورش و گرفتن و پا، زنای آن به راه رفتن است و عورت همه این ها را اقرار یا انکار و رد می کند.»

٤٣٥- عن امیرالمؤ منین (ع) : انه کان جالسا فی اصحابه فمرت بهم امراه جمیله ، فرمقها القوم بابصارهم . فقال : ان ابصار هذه الفحول طوامح و ان ذلك سبب هبابها. فاذا نظر احدکم الی امراه تعجبه فلیلامس اهله ، فانما هی امراه کامراه . فقال رجل من الخوارج : قاتله الله کافرا ما افقهه ! فوثب القوم لیقتلوه فقال : رویدا، انما هو سب بسب او عفو عن ذنب .

نهج البلاغه : حکمت ٤١٢، ص ١٢٨٣

«امیر المومنین در میان یاران خود نشسته بودند که زن زیبایی از مقابل آنها گذشت و آن گروه تا مدتی او را می نگریستند. حضرت فرمودند: دیدگان این نران چشم چران و سرکش است و همین باعث هیجان شهوت آنهاست ؛ پس هرگاه یکی از شما به زنی نگریست که او را به شگفت می آورد، با زن خود آمیزش کند. او هم زنی است مثل این زن . در این هنگام مردی از خوارج گفت : خدا او را حال کفر بمیراند، چقدر آگه و دانشمند است ! آن گروه برجستند تا او را از پای درآورند، ولی حضرت فرمودند: مهلت دهید؛ آن دشمنانی بود که جزایش یا دشنام است یا گذشت از گناهش .» (١٧٦)

٤٣٦- عن الامام الصادق : النظره بعد النظره تزرع فی القلب الشهوه و کفی بها لصاحبها فتنه .

من لایحضره الفقیه : ١١/٤

«نگاه بعد از نگاه شهوت و لذت حیوانی را در دل می نشاند و همین برای بدام افتادن و فریب نگاه

کننده بس است .» (۱۷۷)

به همین سبب ، در روایات دیگر از توصیف و شرحی که مانند نگاه ، زمینه لغزش و انحراف را برای مرد فراهم کند، نهی شده است .

٤٣٧- عن رسول اللّه (ص) : لاتباشر المراه المراه تنعتها لزوجها حتی کانه ینظر الیها.

کتاب احکام النساء: ص ۱۲۱

«زن نباید با زنی انس و تماس پیدا کند که او را برای همسرش چنان توصیف و نشانی دهد که گویا آن مرد به او می نگرد.» (۱۷۸)

٤٣٨- عن الامام الصادق (ع) : لاینبغی للمراه ان تنکشف بین یدی الیهودیه و النصرانیه فانهن یصفن ذلك لازواجهن .

کافی : ٥١٩/٥

«سزوار نیست برای زن که خود را پیش زن یهودی یا مسیحی آشکار و بی حفاظ کند؛ چون آنها او را برای همسرانشان توصیف می کنند.»

بخش هشتم : عورت و حیاء

پرسش و پاسخ :

ممکن است این شبهه به ذهن آید که نظر به زن نامحرم همیشه از روی شهوت و خیانت و ناپاکی نیست ؛ بلکه گاهی انسان به خاطر زیبایی و لذت بردن از جمال انسانی وی را تماشا می کند. او هم مانند یکی از آفریده های خوشنمای طبیعت از مظاهر جمال خداوند به حساب می آید، پس چرا باید مرد را از تماشای او محروم کرد و از خواست که در نگاه به وی حریم ورزد و از دید خود بکاهد؟

و می توان این سؤ ال را تقویت کرد به روایاتی که نظر به وجه حسن را باعث جلای بصر و روشنی چشم می داند. حتی در روایات ما تصریح شده است که یکی از اموری که مایه فرح و شادی و زایل کننده حزن و هم و موجب نشاط و خوشی است نظر به زن نیکو صورت است . (۱۷۹)

ولی پاسخ این شبهه در ضمن بحث روشن شد که محدودیت در نظر، حتی در نگاه های پاك و غیر آلوده ، برای محافظت از لغزش های احتمالی است . انحراف های ممکن و شایعی که ابتدا از تامل بر روی صورت های ذهنی شروع می شود و کم کم به التهاب و هیجانات جنسی فزونی می یابد؛ قلب و دل مرد را تصاحب و شکار می کند؛ آرامش روانی او را مختل می کند؛ روابط صمیمانه با همسرش را متضرر می سازد و بالاخره مانند تیر زهر آلودی که بر هدف نشسته باشد، صاحب خود را هلاك می کند.

و اما آن روایات مذکور، در بیان اثر طبیعی و خاصیت تکوینی نظر به چنین چهره هایی است که البته باید آن را بر مصادیق حلال و مشروع ، مانند همسر و زنان محرم تطبیق کرد.

فصل پنجم : روابط مرد با زن نامحرم

گفتار یکم : پرهیز از علاقه و مهرورزی

٤٣٩- عن امیر المومنین : الفتن ثلاث : حب النساء و هو سیف الشیطان ، و شرب الخمر و هو فخ الشیطان ، و حب الدینار و الدرهم و هو سم الشیطان . فمن احب النساء لم ینتفع بعیشه و من احب الا شربه حرمت علیه الجنه و من احب الدینار و الدرهم فهو عبد الدنیا.

خصال : ٧١/١

«فریب و دام گمراهی سه چیز است : مهر زنان نامحرم ، و آن شمشیر و سلاح شیطان است (١٨٠) و شراب خواری ، که آن تله و دام شیطان است و پول دوستی که آن زهر شیطان است . پس هر کسی به زنان نامحرم علاقه داشته باشد از زندگی خود بهره و حاصلی نمی برد و هر کسی آن مایعات حرام را بخواهد، بهشت بر او ممنوع می شود و هر کسی به مال دنیا دلبسته شود، بنده دنیا خواهد بود.»

گفتار دوم : حریم ورزی در ورود به زنان نامحرم

٤٤٠- عن الامام الصادق : نهی رسول اللّه (ص) ان یدخل الرجال علی النساء الا باذنهن .

کافی : ٥٢٨/٥

«پیامبر اکرم (ص) از اینکه مردان بدون اجازه زنان (و سر زده) بر آنها وارد شوند، منع می فرمودند.» (١٨١)

و نیز در آیه ٥٣ از سوره مبارکه احزاب آمده است :

و اذا سالتموهن متاعا فاسالوهن من ورا حجاب ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهن .

«در این آیه شریفه خداوند حکیم به مردان با ایمان دستور می دهد که وقتی می خواهید چیزی از وسایل زندگی (و مانند آن را) از زنان پیامبر (به عاریه) بگیرید، از پشت پرده از آنها بخواهد (بدون اینکه وارد اتاق شوید) . این کار برای دل شما و دل آنها پاك تر است .»

گفتار سوم : راه نرفتن از بین دو زن

٤٤١- عن رسول اللّه (ص) : انه نهی ان یمشی - یعنی الرجل - بین المراتین .

المسند الجامع : ٦٧٣/١٠ از سنن ابی داود: ٣٦٩/٤

«پیامبر اکرم (ص) منع کردند از اینکه مرد از بین دو زن راه برود.» (١٨٢)

گفتار چهارم : ننشستن در مکانی که از نشستن زن گرم

شده است

٤٤٢- عن الامام الصادق (ع) : قال رسول اللّه (ص) : اذا جلست المراه مجلسا فقامت عنه فلا يجلس فی مجلسها رجل حتی يبرد.

کافی : ٥٦٤/٥، و نیز خصال : ٣٧٤/٢

«وقتی زنی در مکانی نشست و بعد از آنجا برخاست ، هیچ مردی در جای او ننشیند تا اینکه سرد شود.»

گفتار پنجم : خلوت نکردن

٤٤٣- عن رسول اللّه (ص) : لايخلون رجل بامراه فما من رجل خلا بامراه الا کان الشيطان ثالثهما.

دعائم الالسلام : ١٦٨/٢

«مرد هیچ گاه با زنی خلوت نکند، چون هیچ مردی با زنی تنها نمی شود مگر آنکه شیطان ، سومی آنها باشد.»

٤٤٤- عن الامام الصادق فی وصايا ابليس لموسی : يا موسی ! لاتخلو بامراه و لاتخلو بك لايخلو رجل بامراه و لاتخلو به الا کنت صاحبه من دون اصحابی .

امالی مرحوم شیخ مفید: ص ١٠١، و نیز قصص الانبیاء: ص ١٥٣

«از جمله سفارشاتی که ابلیس به حضرت موسی کرد این بود که : ای موسی ! با زن نامحرم تنها مشو و زن نامحرم هم با تو گرد نیاید، چون هیچ مردی با زن نامحرمی تنها نمی شود و آن زن هم با او خلوت نمی کند مگر اینکه خودم ، نه بقیه یارانم ، همراه و ملازم او می شوم .»

و نیز این حدیث شریف سزاوار دقت است :

٤٤٥- عن الامام الکاظم عن آبائه : قال رسول اللّه (ص) : من کان يومن بالله و اليوم الاخر فلا يبت فی موضع يسمع نفس امراه ليست له بمحرم .

وسائل : ١٨٥/٢٠ از امالی مرحوم شیخ طوسی : ص ٦٨٨

«کسی که به خداوند و روز قیامت اعتقاد دارد، در جایی شب نکند که صدای نفس و دم زن نامحرمی را می شنود.»

گفتار ششم : حرمت تماس بدنی

٤٤٦- عن رسول اللّه (ص) : لان يطعن فی راس احدکم بمخيط من حديد خير له من ان يمس امراه لاتحل له .

الترغيب و الترهيب : ١٠/٣

«اینکه در سر یکی از شما با سوزنی از آهن زده شود و مجروح گردد، بهتر است برای او از اینکه زن نامحرمی را لمس کند.»

٤٤٧- عن الامام الصادق (ع) عن آبائه عن رسول اللّه (ص) : من صافح امراه تحرم علیه فقد با بسخط من الله عزوجل و من التزم المراه حراما قرن فی سلسله من نار مع شیطان فیقذفان فی النار.

من لایحضره الفقیه : ٨/٤

«کسی که با زن نامحرمی دست دهد مستحق غضب و خشمی از خداوند عزوجل می شود. و کسی که زنی را از روی حرام و غیر مشروع در برگیرئ در زنجیری از آتش با شیطان همنشین می شود و بعد هر دو در آتش انداخته می شوند.» (١٨٣)

گفتار هفتم : حریم ورزی نسبت به محارم و دختران نابالغ

٤٤٨- سال محمد بن النعمان عن الی عبدالله فقال له : عندی جویریه لیس بینی و بینها رحم و لها ست سنین . قال : لاتضعها فی حجرك .

من لا یحضره الفقیه : ص ٢٧٥/٣، و نیز کافی : ٥٣٣/٥

«محمد بن نعمان از حضرت امام صادق پرسید: پیش من دخترکی است که هیچ خویشاوندی بین من و او نیست و شش سال دارد. حضرت فرمودند: او را در دامانت مگذار.»

٤٤٩- کان ابو الحسن الماضی عند محمد بن ابراهیم و الی مکه و هو زوج فاطمه بنت ابی عبدالله و کانت لمحمد بن ابراهیم بنت تلبسها الثیاب و تجی الی الرجال فیاخذها الرجل و یضمها الیه . فلما تناهت الی ابی الحسن امسکها بیدیه ممدودتین قال : اذا اتت علی الجاریه سنین لم یجزان یقبلها رجل لیس هی بحمرم و لایضمها الیه .

تهذیب الاحکام : ٤٦١/٧

«حضرت موسی بن جعفر نزد محمد بن ابراهیم حاکم مکه و شوهر خواهر خویش بودند. محمد دختری داشت . همسر محمد به این کودك لباسهایش را می پوشاند و او هم پیش مردان می امد و آنها هر کدام وی را می گرفتند و به خود می چسباندند. وقتی به حضرت رسید ایشان در حالیکه دستان خود را کشیده بودند، او را گرفتند و فرمودند: دختر وقتی به سن شش سالگی رسید روا نیست که مرد نامحرم او را ببوسد و به خود بچسباند.»

٤٥٠- عن رسول اللّه (ص) : اذا قبل احدکم ذات محرم منه قد حاضت فلیقبل بین عینیها او راسها و لیکلف عن خدیها و فیها.

دعائم الاسلام : ١٩٥/٢، و نیز نوادر: ص ١٣٦ و جعفریات : ص ١٦٦

«اگر یکی از شما خواست که خانم بالغی از محرمهای خود را ببوسد، باید بین دو چشمیا سر او را ببوسد و از بوسه بر گونه ها یا دهانش پرهیز کند.»

همین جا مناسب است بدون اختصاص باب و عنوانی جدا، به ذکر روایات دیگری که با این بحث مناسبت دارد، بپردازیم :

٤٥١- عن الامام الصادق (ع) : قال رسول اللّه (ص) : اياكم و اولاد الاغنيا و الملوك المرد فان فتنتهم اشد من فتنه العذارى فى خدورهن .

كافى : ٥٤٨/٥ و نيز جعفريات : ص ١٥٦

«بر حذر باشيد از پسران نوخاسته ثروتمندان و پادشاهان (پسران نورسى كه هنوز موى بر صورت آنها نروئيده است) چون شيفتگى و ابتلاء به آنها از دل ربايى و دام دوشيزگان پرده نشين سخت تر است .» (١٨٤)

١٥٢- ان وفدا قدموا على رسول اللّه (ص) و فيهم غلام حسن الوجه فاجلسه من ورائه و كان ذلك بمراى من الحاضرين .

مسالك الافهام : ٧.٤٥ از تلخيص الحبير: ١٤٨/٣

«نمايندگانى حضور پيامبر اكرم (ص) رسيدند و در ميان آنها نوجوانى زيبا روى بود. حضرت او را در پشت سر خود نشاندند، و اين كار حضرت در مقابل ديد شركت كنندگان بود.»

٤٥٣- عن الامام الصادق (ع) : قال رسول اللّه (ص) : من قبل غلاما من شهوه الجمه الله يوم القيامه بلجام من نار.

كافى : ٥٤٨/٥ و مكارم الاخلاق : ص ٢٥١

«كسى كه نوجوانى را از روى شهوت و لذت حيوانى ببوسد، خداوند روز رستاخيز او را با دهانه اى از آتش لگام مى كند.»

و شايد يكى از حكمت هايى كه در منع از تراشيدن موى صورت مردان وجود دارد، بيرون شده از اين حالت و آشكار گشتن علامت ذكوريت باشد، علاوه بر اينكه آفريدگار حكيم ، موى صورت را زينتى براى مردان قرار داده است :

٤٥٤- عن رسول اللّه (ص) : فاذا ادرك و كان ذكرا طلع الشعر فى وجهه فكان ذلك علامه الذكر و عزّ الرجل الذى يخرج به من حده الصبا و شبه النساء و ان كان انثى يبقى وجهها نقيا من الشعر لتبقى لها البهجه و النضاره التى تحرك الرجل لما فيه دوام النسل و بقاوه .

توحيد المفضل : ص ١٣

«كودك وقتى بزرگ شد و بالغ گشت ، اگر پسر باشد در صورتش موى مى رويد و آن نشانه جنس مرد و مايه عزت و شخصيت اوست ، چون به اين وسيله از دوره كودكى و هم شكى زنان بودن بيرون مى رود. و اگر آن كودك دختر باشد رخسارش همچنان پاك و بدون مو مى ماند تا شادابى و تازگى عامل انگيزه و تحريك مردان براى استوارى و ادامه دودمان است ، محفوظ بماند.» (١٨٥)

همچنين درباره روابط بين كودكان اين روايت وارد شده است :

٤٥٦- عن الامام الصادق (ع) : عن آبائه قال رسول اللّه (ص) : الصبى و الصبى ، و الصبى و الصبيه ، و الصبيه و الصبيه يفرق بينهم فى المضاجع لعشر سنين .

من لايحضره الفقيه : ٢٧٦/٣

«بین پسر بچه ها، و نیز پسر بچه و دختر بچه ، و همین طور دختر بچه ها از سن ده سالگی در خوابگاه و بسترهایشان ، جدایی انداخته می شود.»

٤٥٧- عن الامام الصادق (ع) : اذا بلغت الجاریه ست سنین فلا بقبلها الغلام . و الغلام لایقبل المراه اذا جاز سبع سنین .

من لایحضره الفقیه : ٢٧٦/٣

«دختر وقتی به شش سالگی رسید پسر نباید او را ببوسد، و پسر هنگامی که هفت ساله شد نباید زنی را ببوسد.»

فصل ششم : شبیه نگشتن زن و مرد به یکدیگر

٤٥٨- عن امیرالمؤ منین (ع) : انه رای رجلا به تانیث فی مسجد رسول اللّه (ص) فقال له اخرج من مسجد رسول اللّه (ص) یا من لعنه رسول اللّه (ص) ! ثم قال علی : سمعت رسول اللّه (ص) یقول : لعن الله المتشبهین من الرجال بالنسائ و المتشبهات من النساء بالرجال .

بحار الانوار: ٦٤/٧٦ از علل الشرایع : ٣٢٧/٢

«امیر المؤ منین در مسجد پیامبر اکرم (ص) مردی را دیدند که نشانه زنان را داشت . به او فرمودند: ای کسی که پیامبر خدا تو را رانده تو لعنت کرده است ! از مسجد رسول خدا بیرون شو. سپس فرمودند: از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: خداوند نفرین کرده است مردانی که خود را به زنان و زنانی که خود را به مردان شبیه و مانند می کنند.» (١٨٦)

٤٥٩- عن الامام الصادق (ع) عن آبائه : کان رسول اللّه (ص) یزجر الرجل یتشبه بالنساء و ینهی المراه ان تتشبهی بالرجال فی لباسها.

مکارم الاخلاق : ص ١١٩

«پیامبر اکرم (ص) بازمی داشتند از اینکه مرد خود را به مانند زنان در آورد و منع می کردند از اینکه زن در لباس و جامعه اش خود را مانند مردان نماید.» (١٨٧)

٤٦٠- عن عن الامام الصادق (ع) عن آبائه : انه ... نهی النسائ ان یکن معطلات من الحلی و لایتشبهن بالرجال و لعن من فعل ذلك منهن .

دعائم الاسلام : ١٢٤/٢

«پیامبر اکرم (ص) منع می فرمودند از اینکه زنان بی پیرایه و خالی از زیور باشند و خود را مانند مردان بگردانند و نفرین می کردند کسی از زنان را که چنین کند.» (١٨٨)

فصل هفتم : عفت فکری و عملی

لزوم حیاء و رعایت حریم عفت در زنان طلب می کند که از موجبات تحریك و تهییج آنان جلوگیری شود. این امر همانطور که در روابط اجتماعی مهم است از نظر فردی هم مورد سفارش قرار گرفته است ، مثلا در مورد مطالعه و یادگیری سوره مبارکه یوسف که ماجرای زندگی آلوده همسر عزیز مصر

و زنان هوسباز آن سرزمین را مطرح می کند، با تمام عفت بیانی که در آن به چشم می خورد، این روایت رسیده است :

٤٦١- عن امیرالمومنین (ع) : لا تعلموا نساءکم سوره یوسف و لاتقرووهن ایاها فان فیها الفتن ، و علموهن سوره النور فان فیها الواعظ.

کافی : ٥١٦/ (١٨٩)

«به زنانتان سوره یوسف را یاد ندهید و برایشان آن سوره را هم نخوانید. چون در آن (برای ایشان) دام و ابتلاء است و به آنان سوره نور را بیاموزید چون در آن نصیحت و اندرز است .»

فصل هشتم : حیاء در عبادت

٤٦٢- عن الامام الباقر: اذا قامت المراه فی الصلاه جمعت بین قدمیها و لاتفرج بینهما و تضم یدیها الی صدرها، لمکان ثدییها، فاذا رکعت وضعت یدیها فوق رکبتیها علی فخذیها لئلا تطاطا کثیرا فترتفع عجیزتها فاذا جلست فعلی الیتیها لیس کما یقعد الرجل ، و اذا سقطت للسجود بدات باقعود بالرکبتین قبل الیدین ثم تسجد لاطئه بالارض فاذا کانت فی جلوسها ضمت فخذیها و رفعت رکبتیها من الارض و اذا نهضت انسلت انسالا لا ترفع عجیزتها اولا.

کافی : ٣٣٥/٣ (١٩٠)

«وقتی زن به نماز می ایستد، دو پایش را کنار هم قرار دهد و بین آن دو فاصله نگذارد و دستهایش را به جهت سینه هایش برخورد بچسباند و وقتی رکوع می رود و دو دستش را بالای زانوها، روی ران هایش قرار دهد تا که زیاد خم نشود و در نتیجه سرین و نشستگاهش بلند نگردد و وقت نشستن بر نشیمنگاهش قرار گیرد نه اینکه مانند مردان بنشیند و وقتی می خواند به سجده افتد، قبل از دست هایش با زانوهایش بنشیند و بعد چسبیده به زمین سجده کند و وقتی نشسته است ، رانهایش را به هم گیرد و زانوهایش را از زمین بلند نگه دارد و وقت پا شدن به نحوی از زمین برخیزد که ابتدا نشیمنگاهش بلند نشود.»

و نیز پیشتر درباره ترجیح خانه نسبت به مسجد برای نماز زنان ، روایاتی تقدیم گردید و بیان شد که برای آنان ، نماز جماعت و جمعه ؛ اذان و اقامه ، عیادت بیمار، تشییع جنازه ، هروله بین دو کوه صفا و مروه در اعمال حج و دست کشیدن به حجرالاسود اعتبار نشده است . (١٩١)

همچنین در نمازهای جهریه که بلند خواندن حمد و سوره بر مردان لازم است ، در مورد زنان وجوبی ندارد؛ بلکه اگر مرد نامحرمی صدای آنها را بشنود، فقهاء بزرگوار آهسته خواندن را لازم دانسته اند.

و درباره نماز جماعت به زنان دستور داده شده است که پشت مردان بایستند و آنان نمی توانند بر مردان امامت کنند و چنانچه پیشنماز زنان شوند، می بایست در میان صف اول بدون آنکه جلوتر قرار گیرند بایستند. (١٩٢)

همچنین در روایات مربوط به خاکسپاری مردگان آمده است که اگر میت مرد است او را از محل پای قبر آرام آرام به سر وارد قبر کنند، ولی زن را برای پوشیدگی و ستر بیشتر یکباره از طرف کنار قبر رو به قبله گرفته و در قبر بگذارند. (١٩٣)

فصل نهم : سپر ازدواج

و من آياته ان خلق لكم من انفسكم ازواجا لتسكنوا اليها و جعل بينكم موده و رحمه ان فى ذلك لايات لقوم يتفكرون .

روم (۳۰) / ۲۱

«و از نشانه های او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنار آنها آرامش یابید، و میانتان مهر و محبت قرار داد. در آن نشانه هایی است برای گروهی که می اندیشند.»

توصیه و اصرار اسلام بر این است که محیط اجتماع که فضای کار و فعالیت و ارتباط همگانی است ، از هر نوع کمیابی جنسی بدور باشد و متقابلا در محیط خانواده با تحقق ازدواج ، آمادگی کامل برای کامیابی زن و مرد از یکدیگر فراهم گردد.

بعلاوه ازدواج و تشکیل خانواده در واقع ایجاد کانون پذیرای برای نسل آینده و برپا دارنده حوزه رحامت و مایه بقا نوع بشر است . ازدواج برآورنده نیاز دو طرف و تاءمین کننده مهر و دوستی و آرامش آنهاست . این علاقه برخاسته از انسانیت انسان و منشاء فداکاری ها و گذشت ها و در نهایت ، کمال طرفین است .

و البته تنها با عفاف و تقوی است که میان زوجین چنان صفا و انس و یگانگی بوجود می آید که تا دوران پیری ادامه یافته و همچنان آنها را به هم پیوند می دهد.

٤٦٣- عن الامام الصادق (ع) : قال رسول اللّه (ص) : يا معشر الشباب عليك بالباه !..

كافى : ۳۳۰/۵

«پیامبر اکرم (ص) فرمودند: ای گروه جوانان بر شما باد به ازدواج !...»

٤٦٤- عن رسول اللّه (ص) : ما من شاب تزوج فى حداثه سنه الا عج شيطانه : يا ويله ! يا ويله ! عصم منى ثلثى دينه فليتق الله العبد فى الثلث الباقى .

النوادر: ص ۱۱۳ و نيز الجعفريات : ص ۱۵۳؛ دعائم الاسلام : ۱٤۸/۲

«هیچ جوانی نیست که در دوران جوانی ازدواج کند مگر آنکه شیطان او فریاد و ناله سر می دهد که «وای بر من ! وای بر من ! دو سوم دین و ایمانش را از من پاك نگاه داشت ؛» پس بنده باید در آن یك سوم مانده از خداوند پروا داشته باشد.» (۱۹٤)

٤٦٥- عن رسول اللّه (ص) : من سره ان يلقى الله طاهرا مطهرا فليلقه بزوجه ، و من ترك التزويج مخافه العيله فقد اساء الظن بالله عزوجل .

من لايحضره الفقيه : ۲٤۳/۳ (۱۹۵)

«هر کس او را خشنود می کند که خداوند را پاك و منزه دیدار کند، پس همسردار از دنیا به ملاقات خداوند برود و هر کس ازدواج را به سبب ترس از فقر و بیچارگی رها کند، به خداوند عزوجل گمان بد برده است .»

٤٦٦- عن الامام الصادق (ع) قيل له :... فما بال المومن قد يكون انكح شی ؟ قال : لحفظه فرجه عن فروج لاتحل له ولكيلا تميل به شهوته هكذا و لا هكذا. فاذا ظفر باحلال اكتفی به واستغنی به عن غيره .

من لايحضره الفقيه : ٣٦٥/٣

«از حضرت امام صادق سوال شد که چطور می شود مومن گاهی به زناشویی و آمیزش بیش از هر چیز حریص می شود؟ حضرت فرمودند: برای حفظ عفت خود از دامانی که برای او حرام است و به خاطر اینکه نفس سرکش و میل حیوانی اش او را به این سو و آن سو نکشاند. پس وقتی به حلال و مشروع دست یافت ، به همان بسنده کرده و با آن خود را از بقیه بی نیاز می کند.»

٤٦٧- عن الامام الباقر: من خطب اليكم فرضيتم دينه و امانته فزوجوه الا تفعلوه تكن فتنه فی الارض و فسا كبير.

کافی : ٣٤٧/٥ و نیز النوادر: ص ١١٢

«هر کس به خواستگاری دختران شما آمد و از دین و درستی او خشنود بودید، عقد را انجام دهید، چون اگر چنین نکنید در زمین خطر تباهی بزرگی ایجاد می شود.»

٤٦٨- عن الامام الصادق (ع) : ان العبد كلما ازداد للنساء حبا ازداد فی الايمان فضلا.

من لايحضره الفقيه : ٢٤٢/٣

«بنده هر چقدر بیشتر زنان را دوست بدارد (و به ازدواج و آمیزش میل بیشتری پیدا کند) در برتری ایمان و اعتقادش فزونی حاصل می شود.»

٤٦٩- عن الامام الصادق (ع) : قال رسول اللّه (ص) : جعل قره عينی فی الصلاه و لذتی فی النساء.

کافی : ٣٢١/٥

«روشنی چشمم در نماز و خوشی و لذتم در زنان قرار داده شده است .»

در پایان این بخش از خداوند متعال نعمت بزرگ حیاء را برای جامعه زنان مسئلت کرده و با وجود مقدس حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف این دعا را زمزمه می کنیم :

اللهم ارزقنا توفيق الطاعه و بعد المعصيه ... و تفضل ... على النساء بالحياء و العفه .

مصباح مرحوم کفعمی : ص ٣٧٤

«خداوندا! به ما توفیق و آمادگی بندگی و فرمانبرداری و دوری از معصیت و نافرمانی را روزی کن ، و بر زنان حیاء و عفت را مرحمت و فزونی فرما.»

بخش هشتم : عورت و حیاء

در یکی از روایات که پیشتر مورد ملاحظه قرار گرفت ، از فرج به عنوان «باب الشهوه» یعنی دروازه شهوت تعبیر شده است . (١٩٦) این عنوانی است رسا در بیان رابطه ای که شرم و حیاء نسبت به این عضو دارد.

٤٧٠- عن الامام الصادق (ع) : اعلم يا فلان ان منزله القلب من الجسد بمنزله الامام من الناس الواجب الطاعه عليهم الاترى ان جميع جوارح الجسد شرط للقلب و تراجمه له ، موديه عنه الاذنان و العينان و الانف و الفم و اليدان و الرجلان و الفرج . فان القلب اذا هم بانظر فتح الرجل عينيه و اذا هم بالاستماع حرك اذنيه و فتح مسامعه فسمع و اذا هم القلب بالشم استنشق بانفه فادى تلك الرائحه الى القلب و اذا هم بانطق تكلم باللسان و اذا هم بالبطش عملت اليدان و اذا هم بالحركه سعت الرجلان و اذا هم بالشهوه تحرك الذكر. فهذه كلها موديه عن القلب بالتحريك و كذلك ينبغى للامام ان يطاع للامر منه .

بحار: ٣٠٤/٥٨ از علل الشرائع : ١٣٤/١

«بدان که جایگاه قلب و دل نسبت به بدن ، همانند موقعیت پیشوا است نسبت به مردم ؛ پیشوا و امامی که فرمانبرداریش بر آنها لازم است . آیا نمی بینی که اعضا بدن ، گوش ها و چشمان ، بینی و دهان ، دستان و پاها، سربازان قلب و بیان کننده خواسته او و به جا آورنده از طرف او هستند؟ دل وقتی آهنگ نگریستن کند آدمی چشمانش را می گشاید و وقتی شنیدن را اراده می کند گوش هایش را به کار انداخته و شنوای اش باز می شود و می شنود و وقتی قصد بوئیدن کند با بینی اش بو را جستجو می کند و آن را به دل می رساند. وقتی اراده صحبت کند با زبان سخن می گوید، و وقتی آهنگ گرفتن کند دست ها به کار می افتد و هنگامی تصمیم به حرکت و راه رفتن گیرد پاها فعال می شود، و وقتی متوجه شهوت و لذت حیوانی گردد فرج به هیجان و جنبش در می آید. پس این اعضا همه با حرکت و جنبش خود، خواسته قلب را به انجام می رسانند و این چنین سزاوار است برای امام و پیشوا که از امر و خواسته او اطاعت و فرمانبرداری شود.»

٤٧١- عن رسول اللّه (ص) : الفرج امانه ، و السمع ، و البصر الامانه ، و اللسان الامانه ، و القلب الامانه ، و لاايمان لمن لا امانه له .

جامع الاحادث : ص ١٠٥

«عورت ، گوش ، دیده ، زبان ، و دل امانت و ودیعت است . و ایمان و باوری نیست برای کسی که در سپرده و امانت نگهداری و وفاداری نکند.»

و به همین جهت در لغت و کاربردهای فارسی و نیز عربی ، از فرج و آلت تناسلی بکباره به شرم و حیاء تعبیر شده است . (١٩٧)

فصل اول : پوشش

حفظ و پوشش عورت حتی در جوامعی که آزادی جنسی رواج دارد، به عنوان يك قانون از و اهمیت ویژه ای برخوردار است . دانشمندان در تئجیه این خواسته درونی و طبیعی بشر تفاسیری را ارائه نموده اند. (١٩٨) برخی آن را به سبب نازیبایی این عضو سزاوار پوشش می دانند. لکن به نظر می رسد که عورت چون مظهر بعد حیوانی انسان است ، در ستر و محافظت حساسیت بیشتری را می طلبد، آن هم به ملاحظه عزت و شرافت و کرامت ذاتی که انسان به سبب روح الهی و اتصال به خالق تعالی داراست ؛ به همین جهت در مورد کسی که به آن جنبه حیوانی بسنده کرده و رابطه اش را با خداوند متعال قطع نموده است ، چنین حرمت و محافظتی وجود ندارد:

٤٧٢- عن الامام الصادق (ع) : النظر الى عوره من ليس بمسلم مثل نظرك الى عوره الحمار.

كافى : ٥٠١/٦

«نگاه به آلت کسی که مسلمان نیست ، مانند نگاهت به آلت الاغ است .»

گفتار یکم : اهمیت و لزوم

قرآن مجید در سوره نور، آیه ۳۰ و ۳۱ به مردان و زنان با ایمان دستور می دهد که عورت خود را از نظرها حفظ کنند: قل المؤ منین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلك ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون و قل للمومنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن ....

«بگو به مردان با ایمان که دیده های خود را فرو گیرند و عورت خود را حفظ و صیانت کنند. این برای آنها پاکیزه تر است . خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است . و به زنان با ایمان بگو آنها نیز دیده های خود را بخوابانند و دامانشان را پاك نگاه دارند.»

٤٧٣- عن الامام الصادق (ع) : کل آیه فی القرآن فی ذکر الفروج فهی من الزنا الا هذه الایه فانها من النظر، فلا یحل لرجل مومن ان ینظر الی فرج اخیه و لایحل للمراه ان تنظر الی فرج اختها.

تفسیر الصافی : ٤٢٩/٣

«هر آیه ای از قران که درباره عورت و فروج آمده است مربوط به محافظت از زنا است ، مگر این آیه که درباره حفظ از نگاه است . بنابراین برای مرد با ایمان جایز نیست به عورت برادرش بنگرد و برای زن هم حرام است که به عورت خواهرش نگاه کند.»

از بعضی از آیات قرآنی بنابر وجهی می توان استفاده کرد که هدف غایی شیطان از وسوسه حضرت آدم و همسر ایشان ، خلع پوش عورت بوده است . مثلا در آیه ۱۹ و ۲۰ از سوره مبارکه اعراف می فرماید:

و یا آدم اسکن انت و زوجك الجنه فکلا من حیث شئتما و التقربا هذه الشجره فتکونا من الظالمین فوسوس لهما الشیطان لیبدی لهما ما ووری عنهما من سواتهما.

«و ای آدم ! تو و همسرت در بهشت قرار گیرید و از هر جا که خواستید بخورید ولی به این درخت نزدیك نشوید که از ستمکاران خواهید شد. سپس شیطان به وسوسه و فریب آنها پرداخت تا عورت آنها را که پنهان بود، آشکار سازد.»

و نیز در آیه ٢٦ از همان سوره ، نعمت لباس و پوشش فرج را یکی از آیات الهی شمرده است :

یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سواتکم و ریشا و لباس التقوی ذلك خیر ذلك من آیات الله لعلهم یذکرون .

«ای فرزندان آدم ! ما لباسی برای شما فرو فرستادیم که زشتیهای بدن شما را پنهان می سازد (و اندام شما را می پوشاند) و مایه زینت شماست ؛ و پوشش پرهیزگاری بهتر است ؛ و آن از نشانه ها و آیات خداوند است شاید به خاطر آورید و پند بگیرید.»

٤٧٤- عن الامام الباقر: و اما لباس التقوی فالعفاف ، ان العفیف لاتبدوله عوره و ان کان عاریا من الثیاب ، و الفاجر بادی العوره و ان کان کاسیا من الثیاب .

تفسیر الصافی : ١٨٧/٢

«مراد از «لباس تقوی» در این آیه ، پارسایی و پاکدامنی است . براستی عفیف و پارسا هیچگاه عورت و اندام شرمش آشکار نمی شود اگر چه خالی از لباس باشد، و بدکار و ناپاك فرجش آشکار است اگر چه لباس پوشیده باشد.»

سیوطی نیز در تفسیر خود در بیانی از «لباس تقوی» به حیاء تعبیر کرده است . (۱۹۹)

در روایتی از حضرت امام صادق آمده است که : عقل و جهل و یاران و لشکریان این دو را بشناسید تا به مقصد راهنمایی شوید. سپس - بنابر ضبط مرحوم شیخ صدوق - یکی از سربازان عقل را حیاء و ضد آن را خلع و برکندن پوشش و برهنگی بیان می فرماید. (۲۰۰)

٤٧٥- عن رسول اللّه (ص) : انه رای رجلا یغتسل بالبراز بلا ازار فصعد المنبر فحمد الله و اثنی علیه ، ثم قال : ان الله عزوجل حیی ستیر یحب الحیاء و الستر فادا اغتسل احدکم فلیستتر

سنن ابی داود: ٣٩/٤، و نیز تنبیه الغافلین : ص ٣٧٥

«پیامبر اکرم (ص) مردی را دیدند که در صحرا و مکان بی حفاظی ، بدو لنگ خود را شستشو می دهد. حضرت با دیدن این صحنه بر منبر رفتند و به مدح و ستایش خداوند پرداخته و سپس فرمودند: خداوند عزوجل بسیار با حیاء و پوشیده است ، و حیاء و پوشش را دوست دارد، پس اگر یکی از شما قصد شستشو داشت ، خود را پوشیده و پنهان کند.» (۲۰۱)

و نیز این روایت هم شنیدنی است :

٤٧٦- عن امیرالمومنین (ع) : علیکم بالصفیق من الثیاب فان من رق ثوبه رق دینه .

خصال : ٤١٥/٢

«بر شما باد به لباسهای ضخیم و محکم ، چون کسی که لباسش نازك و سست باشد دین و بندگی او هم ضعیف و کم مایه است .»

اهمیت حفظ عورت از نگاه چنان است که در جنگ صفین طبق نقل مورخین وقتی عمرو بن عاص برای پناه جان خویش پوشش خود را کنار زد، امیرالمؤ منین از رویارویی با او و کشتن دشمن دیرین خود صرف نظر کرد.

ابن قتیبه دینوری بعد از نقل این جریان می نویسد:

و کان علی لم ینظر قط الی عوره احد حیاء و تکرما و تنزها عما لایحل و لایجمل بمثله ، کرم الله وجهه . (۲۰۲)

لان اموت ثم احیا ثم اموت ثم احیا ثلاثا احب الی من ان انظر الی عوره احد او ینظر احد الی عورتی .

تنبیه الغافلین : ص ٣٧٥

«اگر بمیرم و سپس زنده شوم و دوباره بمیرم و بعد به دنیا برگردم ، سه بار هم تکرار شود در نظر من دوست داشتنی تر است از اینکه به عورت کسی بنگرم یا کسی به عورت من نگاه کند.» (۲۰۳)

گفتار دوم : نهی از عریانی

بنابر آنچه از تاریخ و آثار مکتوب آن استفاده می شود، قبل از ظهور اسلام مردم در اثر انحراف و جهالت ، به پوشش و حفظ عورت اهمیت چندانی نمی دادند و به علل و مناسبت های مختلف براحتی برهنه می شدند. در وقت شستشوی بدن ، هنگم قضاء حاجت و نیز مواردی که نیاز به بالا بردن لباس داشتند. حتی نقل شده است که برای مراسم طواف معتقد بودند که با لباس هایی که در آن خداوند را معصیت کرده اند نباید طواف کنند، لذا تمام پوشش خو را درآورده و عریان می شدند و اگر لنگ یا لباس دیگری در اختیار نداشتند برهنه طواف می کردند. (۲۰٤)

لکن در فرهنگ اسلام برهنه بودن حتی با حفظ نظر دیگران ، مطلوب نیست :

٤٧٧- قلت یا رسول اللّه (ص) : عورتنا ما ناتی منها و ما نذر؟ قال : احفظ عورتك لا من زوجتك او ما ملکت یمینك . قلت : یا رسول اللّه (ص) ! ارایت ان کان احدنا خالیا؟ قال : فالله احق ان تستحی منه .

تنبیه الغافلین : ص ۳۷٦، و نیز سنن ابی داود: ٤۰/٤

«راوی می گوید به پیامبر اکرم (ص) عرض کردم : فرج و عورتمان در چه جایی بر ما روا و در چه موردی باید حفظ و پرهیز شود؟ حضرت فرمودند: عورتت را (همیشه) حفظ و صیانت کن مگر نسبت به همسر و کنیزت . عرض کردم : ای رسول خدا! اگر یك از ماها تنها بودیم و با کسی نبودیم نظرتان چیست ؟ حضرت فرمودند: خداوند سزاوارتر است از اینکه از او حیاء شود.» (۲۰۵)

٤٧٨- عن الامام الصادق (ع) عن آبائه عن امیرالمومنین : اذا تعری احدکم نظر الیه الشیطان فطمع فیه فاستتروا.

تهذیب الاحکام : ۳۷۳/۱، و نیز خصال : ٤۲۳/۲

«وقتی یکی از شما برهنه شد شیطان به او می نگرد و در او طمع کرده و امید پیدا می کند، پس خود را بپوشانید.»

٤٧٩- عن امیرالمؤ منین (ع) : من افضل الورع ان لاتبدی فی خلوتك ما تستحیی من اظهاره فی علانیتك .

غرر الحکم : ۲٦/۲

«از برترین ورع و پارسایی این است که در تنهایی ات ، چیزی را که از آشکار شدنش نزد دیگران شم می کنی ، ظاهر نسازی .»

و نز در مذمت عریانی حتی نسبت به آسمان و زمین و دریا، چنین روایاتی وارد شده است :

٤٨۰- عن الامام الصادق (ع) : اوحی الله عزوجل الی ابراهیم ان الارض قد شکت الی الحیاء من رویه عورتك فاجعل بینك و بینها حجابا، فجعل شیئا هو اکثر من الثیاب و من دون السراویل فلبسه فکانالی رکبتیه .

علل الشرائع : ۳۰۹/۲

«خداوند عزوجل به حضرت ابراهیم وحی و الهام فرمود که زمین به جهت شرم از دیدن عورتت به من گله و شکایت کرده است . پس پوششی بین خود و عورتت قرار بده . آن حضرت هم پارچه ای اضافه بر لباس که از شلوار کوتاه تر بود و تا زانوهایشان می رسیدند، پوشیدند.»

٤٨١- عن الامام الصادق (ع) علیه عن آبائه عن رسول الله : یا علی ! کره الله عزوجل لامتی ... الغسل تحت السماء الا بمئزر و کره دخول الانهار الا بمئزر فان فیها سکانا من الملائکه .

من لایحضره الفقیه : ٢٨٥/٤

«ای علی ! خداوند عزوجل برای پیروان من ناپسند داشته که زیر آسمان بدون لنگ و پوشش خود را شستشو دهند و نز خوش ندارد که در جوی و رودخانه ها بدون لنگ و پیش گیر وارد شوند، چون در آنجا اقامت کنندگانی از فرشتگان هستند.»

همچنین از عریانی اطفال و برهنه بودن نوزادان هم منع شده است . به این روایت جالب توجه فرمائید:

٤٨٢- رفعت الی رسول اللّه (ص) فی صغری و علی خرقه و قد کشفت عورتی . فقال : غطوا حرمه عورته فان حرمه عوره الصغیر کحرمه عوره الکبیر و لاینظر الله الی کاشف عوره

المسترك : ٢٨٨/٣

«در کودکی ام به حضور پیامبر اکرم (ص) برده شدم و بر روی من تکه پارچه ای قرار داشت و عورتم پیدا گشته بود. آن حضرت فرمودند: حرمت و آبروی عورت او را حفظ و پوشیده نگاه دارید، چون حرمت و حفظ عورت کورك مانند حرمت و حشمت عورت انسان بزرگ است و خداوند به کسی که عورتش آشکار است نمی نگرد.

گفتار سوم : مواظبت در مکان های عمومی شستشو

٤٨٣- عن امیرالمومنین (ع) : نعم البیت الحمام تذکر فیه النار و یذهب بالدرن ، و قال : بئس البیت الحمام بهتك الستر و یذهب بالحیاء.

من لایحضره الفقیه : ٦٣/١

«چه خوب خانه ای است حمام که در ان آتش و سوزندگی به یاد می آید و چرك ها را می برد. و (نیز از جهت دیگر) فرمودند: چه بد خانه ای است حمام که ستر و پوشش را می درد و حیاء را می برد.»

٤٨٤- عن الامام الکاظم سالته او ساله غیری عن الحمام ، قال : ادخله بمئرز و غض بصرك .

تهذیب الاحکام : ٣٧٣/١

«راوی می گوید: من یا شخص دیگری از حضرت امام کاظم درباره حمام پرسیدم . فرمودند: با لنگ و پوشش وارد آنجا شو و چشمت را فرو بخوابان .»

با این وجود در ورود به چنین مکانهایی جهت شستشو و نظافت ، شنا و ورزش و مانند آن ، منعی نرسیده است و حتی از سخت گیری و زیاده روی در این مورد پرهیز شده است :

٤٨٥- و دخل الصادق : الحمام ، فقال له صاحب الحمام : نخليه لك ؟ فقال : لان الن المومن خفيف المووَنه .

من لايحضره الفقيه : ٦٥/١

«حضرت اما صادق وارد حمام شدند. حمامی به ایشان عرض کرد که اجازه دهید حمام را برایتان خلوت کنیم . آن حضرت فرمودند: خیر، مومن سبك بار و کم زحمت است .»

لکن همانطور که اشاره شد، محافظت اضافه و حیاء بیشتر در این مکان ها مورد توصیه واقع شده است . در گفتار بعدی هم این بحث را ادامه می دهیم .

گفتار چهارم : حد پوشش

در قرآن مجید از عورت به «سوء» و «فرج» نیز تعبیر شده است . (٢٠٦) و در روایات ، بیشتر همان کلمه «عورت» به کار رفته است . (٢٠٧)

٤٨٦- عن الامام الکاظم : العوره عورتان : القبل و الدبر، و الدبر مستور بالالیتین فاذا سترت القضیب و البیضتین فقد سترت العوره .

کافی : ٥٠١/٦ و تهذیب الاحکام : ٣٧٤/١

«عورت و شرمگاه دوتاست : پیش و پس ، و پس انسان با دو گوشت نشیمنگاهش پوشیده شده است ، بنابراین اگر اندام های پیشین را پنهان سازی عورت را پوشانده ای .»

در فقه شیعه مشهور آن است که نشیمنگاه انسان جزو عورت نیست ، چنانکه پوشش از ناف تا زانو و ران ها هم واجب نمی باشد، (٢٠٨) لکن بملاحظه حیائ و عفت ، پوشاندن آنها از اهمیت ویژه ای برخوردار است ، و به همین جهت در روایات از این مواضع به عورت تیز تعبیر شده است و از کشف و آشکار کردن آن ها نهی گردیده است :

٤٨٧- عن الامام الصادق (ع) عن ابیه : اذا زوج الرجل امته فلا ینظرن الی عورتها، و العوره ما بین السره و الرکبه .

قرب الاسناد: ص ١٠٣ و نیز سنن الدارقطنی : ٢٣٧/١

«وقتی مردی کنیز خود را شوهر داد دیگر نباید به عورت او نگاه کند، و عورت میان ناف تا زانوست .»

٤٨٨- عن رسول اللّه (ص) : کشف السره و الفخذ و الرکبه فی المسجد من العوره .

تهذیب الاحکام : ٢٦٣/٣ (٢٠٩)

«پیدا بودن ناف و ران و زانو در مسجد از عورت است .»

بخش هشتم : عورت و حیاء

٤٨٩- عن الامام الصادق (ع) : کان رسول اللّه (ص) یقول : انهی امتی عن حل الازار و عن الاقبیه و

کشف الافخاذ.

مکارم الاخلاق : ص ۱۱۸

«پیامبر اکرم (ص) می فرمودند: منع می کنم امت و پیروانم را از بازگذاشتن دکمه ها، و از لباس های جلو باز و بی حفاظ و آشکار کردن ران ها.» (۲۱۰)

٤٩٠- عن امیرالمؤ منین (ع) : لیس للرجل ان یکشف ثیابه علی فخذیه و یجلس بین قوم .

خصال : ٤٢٣/٢

«جایز نیست برای مرد که لباسش را از رانهایش پس زند و میان جمعی بنشیند.»

٤٩١- عن بشیر النبال قال : سالت ابا جعفر عن الحمام ؟ فقال : ترید الحمام ؟ قلت : نعم . فامر باسخان الماء ثم دخل فاتزر بازار فغطی رکبتیه و سرته ، ثم امر صاحب الحمام فطلی ما کان خارجا من الازار، ثم قال : اخرج عنی ثم طلی هو ما تحته بیده . ثم قال : هکذا فافعل .

کافی : ٥٠١/٦

«شخصی به اسم بشیر می گوید: از حضرت امام باقر درباره حمام پرسیدم . آن حضرت فرمودند: می خواهی حمام بروی ؟ عرض کردم : بلی . حضرت دستور گرم کردن آب را دادند و بعد وارد حمام شدند، لنگی را به خود بستند و زانوها و نافشان را پوشاندند. سپس حمامی را فراخواندند و او بیرون از لنگ را نوره کشید، و بعد فرمودند: از پیش من برو؛ آنگاه خود با دست خویش زیر لنگ را نوره مالیدند. و (به من) فرمودند: این چنین انجام بده .»

اکنون بمناسبت این بحث ، روایتی را بیان کرده و به توضیح آن می پردازیم :

٤٩٢- عن امیرالمؤ منین (ع) : کان النساء یصلین مع انبی فکن یومرن ان الیرفعن رووسهن قبل الرجال الازر.

من لایحضره الفقیه : ٢٥٩/١ و نیز قرب الاسناد: ص ١٨

«زنان با پیامبر اکرم (ص) نماز می خواندند و به همین خاطر به آنها دستور داده می شد که سرشان را پیش از مردان بلند نکنند، چون پوشش پاها تنگ بود.»

مرحوم طریحی در توضیح این روایت می گویند: مردان در آن زمان بیشتر وقت ها از لنگ و پوششی مانند آن استفاده می کردند و وقتی جلوتر از زنان قرار می گرفتند چه بسا حجم عورت آنها در وقت سجده به سبب تنگی آن پوشش نمایان می شد. چون مسلمانان مهاجر بخصوص اهل صفه در فقر شدیدی بسر می بردند و حتی برای تهیه پوشش خود هم در سختی بودند و چناچه پارچه ای فراهم می شد، آن را چند قسمت کرده و هر کدام برای پوشاندن عورتین به آن اکتفا می کردند. (۲۱۱)

فقیه والا مقام ، مرحوم سید محمد کاظم یزدی هم پوشاندن حجم عورت را احتیاط مستحب دانسته و می فرمایند:

یجب فی حال التخلی بل فی سائر الاحوال ستر العوره عن الناظر المحترم ... و الازم ستر لون البشره دون الحجم ، و ان کان الاحوط ستره ایضا. (۲۱۲)

فصل دوّم : صدای باد معده

و لوطا اذ قال لقومه انکم لتاتون الفاحشه ما سبقکم بها من احد من العالمین ائنکم لتاتون الرجال و تقطون السبیل و تاتون فی نادیکم المنکر....

عنکبوت (۲۹) / ۲۹ و ۲۸

«و لوط را فرستادیم هنگامی که به مردم خود گفت : شما عمل بسیار زشتی انجام می دهید که کسی از مردم جهان قبل از شما آن را مرتکب نشده است . آیا شما به سراغ مردان می روید و راه تداوم نسل را می بندید، و در مجلس هایتان عمل ناپسند انجام می دهید؟!»

مرحوم طبرسی در تفیسر این قسمت از آیه فوق : «و تاتون فی نادیکم المنکر» می فرماید: برای معنای آن وجوهی گفته شده است ، یکی از آنها روایتی است از ابن عباس ، و نیز از حضرت امام رضا که می فرماید: مردم لوط در مجالس خود بدون هیچ خجالت و شرمی باد صدا دار از شکم خود خارج می کردند. (۲۱۳)

۴۹۳- عن الامام الصادق عن ابیه : قال رسول اللّه (ص) : من احدث فی صلاته فلیاخذ بطرف انفه و لینصرف .

جعفریات : ص ۸۷

«هر کس در بین نماز حدثی از او خارج شد و وضویش باطل گشت ، جلوی بینی خود را بگیرد و از نماز خارج شود.»

مرحوم طریحی به نقل از بعضی از کسانی که به شرح این حدیث پرداخته اند، می نویسد: دستور به گرفتن بینی در این هنگام به جهت آن است که بقیه نمازگزاران خیال کنند که او از بینی است خون آمده است که دیگر نمی تواند به نماز ادامه دهد. و این نوعی از ادب و ستر عورت و پنهان کردن زشتی است ، و البته دروغ و ریاء هم نیست بلکه از باب حیاء و آراستگی و آسودگی از حرف دیگران است . (۲۱٤)

O فصل سوّم : قضاء حاجت

٤۹٤- روا: ان رسول اللّه (ص) کان اذا دخل الخلاء تقنع و غطی راسه و لم یره احد، و انه کان اذا اراد قضاء حاجه فی السفر ابعد ما شاء و استتر. و قالوا: من فقه الرجل ارتیاد مکان الغائط و البول و انخامه - یعنون ان لایکون ذلك بحیث یراه الناس - و روینا عغن بعضهم - صلوات الله علیهم - انه امر بابتناء مخرج فی الدار فاشاروا الی موضع غیر مستتر من الدار. فقال : یا هولاء! ان الله عزوجل لما خلق الانسان خلق مخرجه فی استر موضع منه ، و کذلك ینبغی ان یکون المخرج فی استر موضع من الدار.

دعائم الالسلام : ۱٤٦/۱ (۲۱۵)

جستن جایی برای قضاء حاجت و یا انداختن خلط و آب بینی - و مرادشان این است که این کارها نباید بنحوی باشد که مردم آن را ببینند - و ما روایت می کنیم از بعضی از ائمه که آن حضرت دستور به ساختن مبالی در منزل دادند. کارگران برای محل آن ، جایی را نشان دادند که محفوظ و پنهان نبود. آن حضرت خطاب به آنان فرمودند: خداوند عزوجل وقتی انسان را آفرید آلت خروج مدفوع او را در پنهان

ترین جای بدنش قرار داد و همچین سزاوار است که محل قضاء حاجت در خانه هم در پوشیده ترین مکان باشد. (۲۱٦)

٤٩٥- عن انس بن مالك : ان النبی کان اذا اراد قضا الحاجه لم یرفع ثوبه حتی یدنو من الارض .

تنبیه الغافلین : ص ۳۷۵ و نیز: منتهی السول : ٥٤٢/٢

«پیامبر اکرم (ص) وقتی می خناستند قضاء حاجت کنند، لباسشان را بالا نمی زدند تا اینکه از زمین پائین می شدند و از نظرها پنهان می گشتند.»

۷۹٦- عن الامام الصادق : و الله ما اوتی لقمان الحکمع لحسب و لامال و لابسط فی جسم و لاجمال ، و لکنه کان رجلا قویا فی امر الله متورعا فی الله ساکتا سکینا عمیق انظر، طویل التفکر حدید البصر،... و لم یره احد من الناس علی بول و لاعائط قط و لاعلی اغتسال لشده تستره و تحفظه فی امره ...

مجمع البیان : ٤٩٧/٨ - ۷ و نیز تفسیر القمی : ١٦٢/٢

«به خدا سوگند به حضرت لقمان حکمت به سبب شخصیت خانوادگی یا دارایی و یا نیروی بدنی و یا زیبایی داده نشد، بلکه او مردی بود توان در احکام فرامین الهی و پارسا نسبت به خداوند، خاموش و آرام ، دورنگر و پراندیشه و نیز بین . و از جمله ویژگی های ایشان این بود که هرگز کسی او را در وقت قضاء حاجت و یا شستشوی بدن ندید؛ به جهت استواری و شدت ایشان در پوشاندن خود و صیانت در کار خویش .»

٤٩۷- عن الامام الصادق عن آبائه عن امیرالمومنین (ع) : قال رسول اللّه (ص) اذا انکشف احدکم للبول باللیل فلیقل : بسم الله ، فان الشیاطین تغض ابصارها عنه حتی یفرغ .

الجعفریات : ص ۲۲

«وقتی یکی از شما در شب برای ادرار کردن پوشش خود را کنار زد «بسم الله» بگوید، چون در این صورت شیاطین چشمانشان را پائین می اندازند تا او کارش تمام شود.»

فصل چهارم : روابط زناشویی

٤٩٨- عن امیرالمومین انه سئل عن الجماع ، فقال : حیائ یرتفع و عورات تجتمع ؛ اشبه شی بالجنون . الاصرار علیه هرم و الافاقه منه ندم ، ثمره حلاله الولد؛ ان عاش فتن و ان مات حزن .

غرر الحکم : ٤١٧/٣

«از امیرالمومنین درباره آمیزش و جماع پرسیده شد. آن حضرت چنین توضیح دادند: حیائی است که برداشته می شود و اندام شرمی است که کنار هم قرار می گیرد. از هر چیز به دیوانگی مانندتر است : عزم و ادامه آن سبب ضعف و پیری و به خود آمدن از آن پشیمانی و افسوس است . نتیجه شرعی اش فرزند است که اگر زنده بماند به ابتلاء و گرفتاری می اندازد و اگر بمیرد، اندوهگین و سوگوار می سازد.»

قد افلح المومنون ... والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین .

مؤ منون (۲۳) / ٦-۱

«به تحقیق مؤ منین پیروز و رستگارند. آنها کسانی هستند که ... نگاهدار و صیانت کننده عورت و آلت تناسلی خود هستند، مگر نسبت به همسران و کنیزانشان که - در ارتباط با آنها - ملامت و سرزنش نمی شوند.»

در این آیه شریفه ، خویشتن داری از ارتباط جنسی جزو ویژگی های افراد با ایمان معرفی شده است . لکن همین آیه مباشرت حلال و آمیزش زن و شوهر را استثناء کرده است و با تعبیر «غیر ملومین» گویا می فرماید که این نزدیکی و لذت جنسی خلاف شان انسان و معارض با مقام روحانی او نیست . ارضایی است روا و مناسب با غریزه ای که به عنوان بخشی از نظام احسن در او قرار داده شده است .

در روایات از زن خواسته شده است که در مباشرت با شوهرش حیاء را که مانند زرهی او را از خطر آفات و تیرهای مفسد حفاظت می کند، کنار بگذارد.

٤۹۹- عن رسول اللّه (ص) : خیر نسائکم التی اذا دخلت مع زوجها خلعت درع الحیاء

کتاب الغایات (جامع الاحادیث) : ص ۲۱۷ (۲۱۷)

«بهترین زنان شما کسی است که وقتی با شوهرش تنها می شود پوشش حیاء را برکند.»

۵۰۰- عن جابر بن عبدالله الانصاری : کنا جلوسا مع رسول اللّه (ص) فتذاکرنا النساء و فضل بعضهن علی بعض . فقال رسول اللّه (ص) : الا اخبرکم بخیر نسائکم ؟ قالوا: بلی یا رسول اللّه (ص) ! فاخبرنا. قال : انه من خیر نساءکم الولود الودود الستیره العفیفه العزیزه فی اهلها الذلیله مع بعلها المتبرجه مع زوجها الحصان مع غیره ، التی تسمع قوله و تطیع امره ، و اذا خلا بها بذلت له ما اراد منها و لم تبذل له تبذل له تبذل الرجل .

من لایحضره الفقیه : ۲٤٦/۳ و نیز کافی : ۳۲٤/۵ و تهذیب الاحکام : ٤۰۰/۷ (۲۱۸)

«جابر بن عبدالله انصاری می گوید: ما با پیامبر اکرم (ص) نشسته بودیم و درباره زنان و برتری برخی از آنان نسبت به بعضی دیگر با هم گفتگو می کردیم . تا اینکه پیامبر اکرم (ص) فرمودند: آیا شما را بر بهترین زنانتان آگاه نکنم ؟ اصحاب عرض کردند: بله ، بفرمائید. حضرت فرمودند: از بهترین زنان شما زنی است پربارور و فرزند زا، بسیار با محبت و دوستدار، پوشیده و محفوظ، پاکدامن و پارسا، ارجمند و بزرگوار در خانواده اش ، زبون و فروتن با شوهرش ، روی گشاده و خود نما با همسرش ، نهفته و در پرده از دیگران . زنی است که حرف شوهرش را بشنود و دستورش را فرمان برد و وقتی با او تنها می شود، آنچه را که شوهر از او می خواهد در اختیار گذارد و مانند در اختیار گذاشتن مردان خود را خشك و بی مایه و از روی بی اعتنایی تقدیم نکند.» (۲۱۹)

برای مرد هر گونه کامیابی و بهره مندی زناشویی از همسر خود جایز است :

نساوکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم .

بقره (۲) / ۲۲۳

«زنان شما محل بذر افشانی شما هستند. پس هر زمان (و یا هر گونه) که بخواهید می توانید با آنها

آمیزش کنید.»

۵۰۱- عن علی بن جعفر: سالت الا الحسن عن الرجل یقبل قبل المراه . قال : لاباس .

کافی : ۴۹۷/۵

«از حضرت امام کاظم درباره مردی پرسیدم که پیش زن خود را می بوسد. آن حضرت فرمودند: ایرادی ندارد.»

۵۰۲- عن الامام الصادق (ع) فی الرجل ینظر الی امراته و هی عریانه . قال : لاباس بذلك ، و هل اللذه الا ذلك .

کافی : ۴۹۷/۵

«از حضرت امام صادق درباره مردی سؤ ال شد که به زن خود در حالی که برهنه است می نگرد. حضرت فرمودند: اشکالی در آن نیست ، و آیا لذت و خوشی غیر آن است ؟»

چنانکه زن هم می تواند بواسطه شوهر از انواع لذت های جنسی کامیاب شود.

۵۰۳- عن عبید بن زراره : قلت لابی عبدالله : ارجل یکون عنده جوار فلا یقدر علی ان یطاهن . یعمل لهن شیئا یلذذهن به ؟ قال : ام ما کان من جسده فلا باس به . و فی نقل آخر عنه : لا باس ان یستعین بکل شی من جسده علیها، و لکن لایستعین بغیر جسده علیها

تهذیب الاحکام : ۴۵۷/۷ و کافی : ۴۹۷/۵

«عبید بن زراره می گوید: به حضرت امام صادق عرض کردم : مردی است که زنان جوانی دارد و توانایی آمیزش با آنها را هم ندارد. آیا جایز است با آنها کاری انجام دهد تا از آن طریق لذت ببرند و کامیاب شوند؟ حضرت - در این روایت و نیز نقل دیگر - فرمودند: هیچ اشکالی ندارد که با قسمتی از بدن خود برای لذت بردن آنها کمك بگیرد، ولی بوسیله غیر بدن خود چنین نکند.» (۲۲۰)

با این وجود به زن و شوهر در روابط خود، نسبت به حیاء توصیه هایی شده است :

گفتار یکم : برهنه نبودن

۵۰۴- عن رسول اللّه (ص) انه نهی ان تمشی المراه عریانه بین یدی زوجها، و ان یتعری الرجل مع اهله .

دعائم الاسلام : ۱۶۹/۲

«پیامبر اکرم (ص) باز می داشتند از اینکه زن برهنه پیش همسرش راه برود و نیز از اینکه مرد با خانواده اش برهنه باشد.»

۵۰۵- عن الامامالصادق عن الیه عن امیرالمومنین : قیل له : ان سعید بن عبدالملك یدخل مع جواریه الحمام . قال : و ما باس اذا کان علیه و علیهن ازر لایکونون عراه کالحمیر ینظر بعضهم الی سوءه بعض .

تهذیب الاحکام : ۳٤۷/۱

«به امیر المومنین عرض شد که سعید بن عبد الملك با زنان و کنیزان خود به حمام می رود

حضرت فرمودند:ایرادی ندارد اگر بر او و آنان پوششی باشد و لخت مانند الاغ نباشند که بعضی به عورت دیگری بنگرند.»

۵۰٦- عن الامام الصادق عن الیه عن آبائه : قال رسول اللّه (ص) : اذا تجامع الرجل و المراه فلا یتعریا نفعل الحمارین فان الملائکه تخرج من بینهما اذا فعلا ذلك .

علل الشرائع : ۲۳۳/۲

«مرد و زن در وقت آمیزش با هم ، مانند کاری که دو الاغ انجام می دهند لخت و برهنه نشوند؛ اگر چنین کنند فرشتگان از میان آنها دور می روند.»

و نیز این روایت وارد شده است :

۵۰۷- عن رسول اللّه (ص) : ایاکم و التعری ، فان معکم من لایفارقکم الا عند الغائط و حین یفضی الرجل الی اهله فاستحیوهم و اکرموهم .

المفضل : ۲۷۰/۳ از عون المعبود: ۵۷/۱۱

«بپرهیزید‌از برهنه شدن ، چون با شما ناظرانی هستند که از (مشاهده) شما دست نمی کشند مگر در وقت قضاء حاجت و زمانی که مردی با خانواده اش نزدیکی و آمیزش می کند. پس از آنها شرم کنید و آنان را احترام گزارید.»

در گفتار پیش گذشت که برهنه شدن زن و نگریستن مرد به او، روا و مایه لذت و خوشی است . پس منعی که در این روایات آمده است البته نظری به این جهت ندارد.

گفتار دوّم : مستور بودن آمیزش

۵۰۸- عن الامام الصادق (ع) : زفوا عرایسکم لیلا و اطعموا ضحی .

کافی : ۳٦٦/۵

«عروس هایتان را شب به خانه شوهر بفرستید و روز ولیمه دهید.»

۵۰۹- عن الامام الصادق (ع) : قال رسول اللّه (ص) : و الذی نفسی بیده لو ان رجلا غشی امراته و فی البیت صبی مستیقظ یراهما و یسمع کلامهما و نفسهما ما افلح ابدا؛ اذا کان غلاما کان زانیا او جاریهکانت زانیه . و کان علی بن الحسین اذا ان یغشی اهله اغلق الباب و ارخی الستور و اخرج الخدم .

کافی : ۵۰۰/۵

«پیامبر اکرم (ص) فرمودند: سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر مردی با زنش نزدیك کند در

حالیکه در اتاق کودکی بیدار باشد که آن دو را ببیند و صحبت و صدای آنها را بشنود هیچگاه رستگار نمی شود؛ اگر پسر باشد زناکار و اگر دختر باشد بدکاره می شود. و حضرت امام سجاد وقتی می خواستند با خانواده شان آمیزش کنند، درب را می بستند و پرده ها را می افکندند و خدمتگذاران را بیرون می کردند.»

٥١٠-عن الامام الصادق (ع) عن ابیه : ان علیا مر علی بهیمه و فحل یسفدها علی ظهر الطریق ، فاعرض بوجهه عنها. فقیل له : لم فعلت هذا؟ فقال : لاینبغی ان یصنعوا و هو من المنکر و لکن ینبغی لهم ان یواروه حیث لایراه رجلا و لاامراه .

النوادر: ص ١١٩ و جعفریات : ص ١٥١

«امیرالمومنین بر چهارپایی گذشتند که حیوان نری در وسط راه بر او می جهید. حضرت روی خود را برگرداندند. به ایشان عرض شد: برای چه اینطور کردید؟ این گونه رفتار سزاوار نیست و از اموری است ناپسند و زشت ، بلکه می بایست آن را پوشیده دارند و نهان انجام دهند بطوریکه هیچ مردی و زنی آن را نبیند.» (٢٢١)

بر همین اساس و به ملاحظه عفت و رعایت حیاء در این امور، قرآن مجید درباره ورود به اتاق پدر و مادر دستور می دهد که حتی کودکان نابالغ هم که بیشتر وقت ها نزد پدر و مادر هستند باید آموزش داده شوند تا در سه وقت : قبل از نماز صبح ، بعد از نماز عشاء، و هنگام ظهر، بدون اجازه و سر زده بر آنها وارد نشوند:

یا ایها الذین آمنوا لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم و الذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلاث مرات من قبل صلاه الفجر و حین تضعون ثیابکم من الضهیره . و من بعد صلاه العشاء ثلاث عورات لکم ....

نور(٢٤) / ٤٨

«ای کسانی که ایمان آورده اید! باید بردگان شما و همچنین کودکانی که به حد بلوغ نرسیده اند، در سه وقت از شما اجازه بگیرند: قبل از نماز صبح و در نیمروز هنگامی که لباس های خود را بیرون می آورید، و بعد از نماز عشاء. این سه زمان ، سه فرصت پنهانی و خصوصی برای شماست .

٥١١- عن الامام الصادق (ع) عن آبائه عن علی : ان رجلا اتی النبی فقال یا رسول اللّه (ص) ! امی استاذن علیها؟ فقال : نعم . قال : و لم یا رسول اللّه (ص) ؟ قال : یسرك ان تریها عریانه ؟ قال : لا. قال : فاستاذن علیها.

جعفریات : ١٦٥، و نیز دعائم الاسلام : ١٥٨/٢

«مردی به خدمت پیامبر اکرم (ص) رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! آیا برای ورود نزد مادرم باید اجازه بخواهم ؟ فرمودند: بله . عرض کرد: چرا ای رسول خدا! حضرت فرمودند: آیا خوشت می آید که او را برهنه مشاهده کنی ؟ عرض کرد: خیر، فرمودند: پس اجازه بخواه .»

٥١٢- عن الامام الصادق (ع) : لیستاذن الرجل علی بنبه و اخته اذا کانا متزوجتین .

مشکاه الانوار: ص ١٩٦

«باید مرد برای ورود به نزد دختر یا خواهرش اگر شوهر کرده اند، اجازه بخواهد.»

گفتار سوّم : فاش نکردن امور زناشویی

۵۱۳- عن الامام الصادق (ع) عن آبائه عن امیرالمؤ منین (ع) : نهی رسول اللّه (ص) .. تحدث المراه المراه بما تخلو به مع زوجها.

من لایحضره الفقیه : ۳/٤ (۲۲۲)

«پیامبر اکرم (ص) منع کردند از اینکه زن با زنی دیگر درباره آنچه در خلوت با شوهرش می گذراند، گفتگو کند.»

٥١٤- عن ابی سعید الخدری : قال رسول اللّه (ص) : السباع حرام . قال ابن لهیعه . یعنی به الذی یفتخر بالجماع .

الترغیب و الترهیب : ٤٣/٣ (۲۲۳)

«پیامبر اکرم (ص) فرمودند: سباع (که بیشتر موارد به معنای درندگان است) ناروا و ممنوع است . ابن لهیعه می گوید: مراد حضرت کسی است که به وطی و آمیزش می بالد.»

٥١٥- عن الامام الصادق (ع) : ان (فلانا) و (فلانا) اتبا ام سلمه فقالا لها: یا ام سلمه ! انك قد کنت عند رجل قبل رسول اللّه (ص) فکیف رسول اللّه (ص) من ذاك فی الخلوه ؟ فقالت : ما هو الا کسائر الرجال ثم خرجا عنها. و اقبل النبی فقامت الیه مبادره فرقا ان ینزل امر من السماء فاخبرته الخبر، فغضب رسول اللّه (ص) حتی تربد وجهه والتوی عرق الغضب بین عینیه و خرج و هو یجرر داوه حتی صعد المنبر و بادرت الانصار بالسلاح و امر بخیلهم ان تحضر، فصعد المنبر فحمد الله و اثنی علیه .. ثم قال : یا ایها الناس ! ما بال اقوام یتبعون عیبی و یسالون عن غیبی و الله انی لاکرمکم حسیا و اطهرکم مولدا... فقالت الانصار: یا رسول اللّه (ص) ! اعف عنا عفا الله عنك ، فان الله بعثك رحمه فاعف عنا عفا الله عنك .

کافی :٥٦٥/٥

«فلانی و فلانی نزد جناب ام سلمه آمدند و به او گفتند: ای ام سلمه ! تو پیش از رسول خدا همسر مرد دیگری بوده ای ، رسول خدا در تنهایی با تو از آن جهت چگونه است ؟ ام سلمه گفت : او هم مانند سایر مرداناست . سپس آن دو نفر از نزد ام سلمه بیرون رفتند. تا اینکه پیامبر اکرم (ص) رسیدند. ام سلمه از ترس آنکه به سبب این گفته عذاب و توبیخی از آسمان فرود آید، به سوی حضرت شتافت و جریان را برایشان تعریف کرد. آن حضرت برافروخته شدند بطوریکه چهره شان متغیر شد و عرق خشم بین دو چشم مبارکشان غلطید و در حالیکه لباسشان را به زمین می کشاندند از منزل بیرون رفتند. انصار و یاران با مشاهده این حال حضرت به عجله به سوی سلاح ها شتافتند و (به گمان حمله دشمن) دستور آماده شدن مرکب هایشان را دادند. حضرت بر منبر رفتند و حمد و ستایش خداوند نموده و بعد فرمودند: چه شده است گروهی دنبال یافتن عیب و نقص در من هستند و از پنهان من پرس و جو می کنند؟ به خدا سوگند من از نظر نژاد و خانواده از همه شما گرامی تر و از جهت پیدایش و پرورش از همه شما پاکیزه تر هستم ... تا اینك انصار و یاران حضرت عرض کردند: ای رسول خدا! از ما درگذر، خداوند از شما درگذرد؛ خداوند شما را برای رحمت و بخشش فرستاده است ، پس ما را ببخشید تا خداوند از شما ندیده بگیرد.» (۲۲٤)

همچین در بعضی از روایاتی که درباره شان و فضیلت امیر المومنین وارد شده است ، نکات جالبی از

حیاء ایشان در مورد آمیزش و امر زناشویی به چشم می خورد، که می توان به منابع آن مراجعه کرد. (۲۲۵)

بخش نهم : حیاء از خداوند متعال

فصل اول : فضیلت و اهمیت

در مباحث گذشته به بیان و اهمیت «حیاء از خود» و «حیاء از دیگران» پرداختیم . اکنون می گوئیم عالیترین نوع حیاء، حیاء از پروردگار متعال است . اینکه انسان با سرمایه ای که از حرمت و عزت و کرامت الهی دارد، مقام با عظمتو حرمی پر حرمت و عزت و جلال او را بیابد و پیوسته از او در حیاء و شرم باشد.

٥١٦- عن بعض الصادقین : الذکر مقسوم علی سبعه اعضاء... و ذکر العقل التعظیم و الحیاء.

مشکاه الانوار: ص ٥٥ (٢٢٦)

«ذکر و یاد خداوند بر هفت جزء انسان بخش و توزیع شده است . و ذکر عقل بزرگ داشتن حیاء است .

٥١٧- عن مصباح الشریعه المنسوب الی الامام الصادق (ع) : و صاحب انیه الخالصه نفسه و هواه معه مقهورتان تحت سلطان تعظیم الله و الحیاء منه .

بحارالانوار: ٢٢٠/٦٧ از مصباح الشریعه : ص ٥

«دارنده نیت ناب و پاکیزه دل و خواهشش هر دو در زیر نفوذ و قدرت بزرگ شماری خداوند و شرم از او از پا افتاده و مغلوب است .»

٥١٨- عن الامام الصادق (ع) : قال علی : ان الله عبادا من اولیائنا رسخ عظیم جلال فی قلوبهم ، و امکن الخوف من ضمائر هم و جل الحیاء بین اعینهم ، و اوطنت الفکره افئدتهم .

شرح الاخبار: ٥٠٣/٣

«برای خداوند بندگانی است از دوستان ما که بزرگی جلال و شوکت او در دل هایشان استوار و محکم شده است و ترس در اندرون آن ها جای گرفته است و حیاء برابر چشمانشان را فرا گرفته است و اندیشه در قلب هایشان منزل کرده است .»

٥١٩- عن امیرالمؤ منین (ع) : افضل الحیاء استحیاوك من الله .

غرر الحکم : ٤٢١/٢

«برترین حیاء شرم کردن توست از خداوند.»

٥٢٠- عن الامام السجاد: خف الله تعالی لقدته علیك و استحی منه لقربه منك .

الدره الباهره : ص ٢٥

«از خداوند متعال بترس به خاطر توانایی اش بر تو، و از او شرم کن به دلیل نزریکی اش به تو.»

۵۲۱- عن رسول اللّه (ص) : ان خطوه یتخطا فی ساحت هیبه الله بالحیاء منه الیه خیر له من عباده سبعین سنه .

مصباح الشریعه : ص ٦٣

«هر گامی که انسان در آستان و فضای هیبت و شکوه الهی با شرم از او بر می دارد، بهتر است برای او از بندگی هفتاد ساله .»

۵۲۲- من وصیه الامام الکاظم لهشام : فاستحیوا من الله فی سرائرکم کما یستحیون من الناس فی علانیتکم .

تحف العقول : ص ٤١٥

«از خداوند در پنهانی هایتان شرم کنید، همانطور که از مردم در آشکاری هایتان حیاء می کنید.»

۵۲۳- عن علقمه بن علاثه قال : یا رسول اللّه (ص) عظنی . فقال رسول اللّه (ص) : استحی من الله تعالی استحیاوك من ذوی الهیبه من قومك .

ادب الدنیا و الدین : ص ٢٤٢

«علقمه به پیامبر اکرم (ص) عرض کرد: ای رسول اللّه (ص) ! مرا پندی دهید. حضرت فرمودند: از خداوند متعال حیاء داشته باش به همان نحو که از شخص با جلال و هیبتی که در میان کسان خود داری ، شرم می کنی .»

۵۲٤- عن الله تعالی : عبدی انك اذا استحیت منی انسیت الناس عیوبك و بقاع الارض ذنوبك و محوت من الکتاب زلاتك و لا اناقشك الحساب یوم القیامه .

ارشاد القلوب : ص ١٠١ (٢٢٧)

«بنده من ، تو اگر از من حیا داشته باشی ، مردم را از بدی و نقایص تو، و مکان های زمین را از گناهانت به فراموشی وامی دارم . و از پرونده تو لغزش هایت را پاك می سازم و در روز جزا با دقت و خرده بینی از تو حساب کشی نمی کنم .»

۵۲۵- عن الامام الصارق عن ابیه عن آبائه : قال رسول اللّه (ص) : استحیوا من الله حق الحیاء قالوا: و ما نفعل یا رسول اللّه (ص) . قال فان کنتم فاعلین فلا یبیتن احدکم الا واجله بین عینیه و لیحفظ الراس و ما وعی و البطن و ما حوی و لیذکر القبر و البلی و من اراد الاخره فلیدع زینه الحیاه الدنیا.

خصال : ٢٠٥/١، و امالی مرحوم صدوق : ص ٤٩٣ (٢٢٨)

«پیامبر اکرم فرمودند: از خداوند آن طور که سزاوار است حیاء داشته باشید. اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا! چه کاری انجام دهیم ؟ حضرت فرمودند: اگر انجام دهنده هستید پس هیچکام از شما شب را سپری نکند مگر آنکه مرگ در برابر چشمانش باشد و باید سر و آنچه که در خود نگاه داشته و نیز شکم و آن چه در خود جای داده است را نگهداری و صیانت کند و به یاد گور پوسیدن باشد و هر کس آخرت را می خواهد باید زیور و رونق دنیا را وانهد.»

شرم از خداوند مهمترین نتیجه اش ترك معصیت و نافرمانی اوست به همین جهت در آیات و روایات فراوانی این امر یادآوری شده است که خداوند و شاهدان او بر اعمال و گفتار شما نظارت دارند. توجه به مسئله نظارت و مراقبت شاهدان علاوه بر اینکه با درك عظمت و جلالت الهی همراه است ، موجب شرم از ارائه بدی ها و ترس از فضیحت و رسوایی در عرصه قیامت می شود.

٥٢٦- عن الامام الصادق (ع) : لو لم یکن للحساب مهوله الا حیاء العرض علی الله تعالی و فضیحه هتك الستر علی المخفیات لحق للمر ان لایهبط عن رووس الجبال و لایاوی الی عمران ، و لایاکل و لایشرب و لاینام الا عن اضطرار متصل بالتلف .

مصباح الشریعه : ص ٥٨

«اگ ربرای رسیدگی و بررسی اعمال ترس و هراسی نبود مگر شرم از ارائه بر خداوند متعال و رسوایی برداشته شدن پرده ها از امور پنهانی برای مرد سزاوار بود که از سر کوه ها پائین نیاید و به هیچ آبادانی پناه نبرد و نه بخورد و نه بیاشامد و نه بخوابد، مگر از روی ناچاری که همراه هلاکت و تلف باشد.»

٥٢٧- عن بعض الائمه : حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و زنوا اعمالکم بمیزان الحیاء قبل ان توزنوا.

مصباح الشریعه : ص ٥٨

«خودتان را بررسی و تصفیه کنید، پیش از آنکه به حساب شما رسیدگی شود و کردارتان را با ترازوی حیاء بسنجید، پیش از آنکه مورد سنجش و رسیدگی قرار گیرید.»

اکنون روایات و آیات مربوطه را ذیل سه عنوان و در فصل های جدا تقدیم می کنیم :

فصل دوّم : معصیت و نظارت شاهدان

قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المومنون و ستردون الی عالم الغیب و الشهاده فینبئکم بما کنتم تعملون .

توبه (٩) / ١٠٥

«بگو کارهای خود را انجام دهید، که خداوند و فرستاده او و مومنان کردار شما را خواهند دید، و بزودی به سوی کسی باز می گردید که پنهان و آشکار را می داند و شما را به آنچه می کردید خبر می دهد.»

«الم یعلم بان الله یری»

علق (٩٦) / ١٤

«آیا او نمی داند که خداوند همه کارهایش را می بیند؟»

و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون

«بدون شك نگاهبانانی بر شما گمارده شده است ، والا مقام و نویسنده ، آنها می دانند شما چه می کنید.»

هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون .

جاثیه (٤٥) / ٢٩

«این کتاب و نوشته ماست که به سزاواری با شما سخن می گوید و کردار شما را بازگو میکند. ما آنچه را انجام می دادید، می نوشتیم .»

یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون .

نور(٢٤) / ٢٤

«در آن روز که زبانها و دستان و پاهایشان بر ضد آنها به آنچه که انجام می دادند، گواهی می دهد.»

هر مسلمانی می داند که خداوند متعال بر اعمال او آگاه است و به مقدار شناخت و معرفتی که دارد از عظمت و قدرت او هم باخبر است . لکن به ثمر نشستن این اعتقاد مراقبت و توجه ویژه ای می طلبد وگرنه معمولا در پرده غفلت و مورد بی اعتنایی قرار می گیرد.

در این باره مرحوم ورام بن ابی فراس داستانی را چنین حکایت می کند:

عالمی بو که اطرافیان و ملازمانی داشت . آنها نزد او رفت و آمد می کردند و در جلسات وی پیوسته شرکت جسته و از او استفاده می بردند عالم از بین آنها به جوانی احترام ویژه می گذاشت و او را بر دیگران مقدم می داشت . تا اینکه بعضی از یاران اعتراض کرده و گفتند: چگونه شما او را با آن که جوان است از ما که پیر هستیم عزیزتر می شماری ؟ آن عالم در پاسخ به ایشان تقاضای چند پرنده کرد و به دست هر کدام از آنها یك پرنده با کاردی داد و گفت : باید هر کدام از شما پرنده خود را در جایی که هیچ کس او را نمی بیند سر ببرد. به جوان هم کارد و پرنده ای را به همان دستور داد. بعد از مدتی هر کدام از آنان با پرنده اش که ذبح شده بود، برگشت ؛ ولی جوان در حالی که پرنده خود را زنده در دست داشت بازگشت . استاد به او فرمود: برای چه مانند رفقایت پرنده را سر نبریدی ؟ جوان گفت : جایی را نیافتم که در آن هیچ کس مرا نبیند چون خداوند در هر مکانی که باشم مرا می نگرد و بر کارم آگاه است . با این گفته آنان هم او را بر چنین مواظبتی و توجهی تحسین کردند. (٢٢٩)

٥٢٨- عن امیرالمؤ منین (ع) : فاتقوا الله الذی انتم بعینه و نواصیکم بیده و تقلبکم فی قبضته ان اسررتم علمه و ان اعلنتم کتبه قد و کل بکم حفظه کراما لایسقطن حقا و لایثبتون باطلا

نهج البلاغه : خطبه ١٨٢، ص ٦٠٢

«پس پروا داشته باشید از خداوندی که شما در برابر دید او هستید و اختیار شما بدست او و دگرگونی تان در پنجه قدرت اوست ؛ اگر پنهان کنید آن را می داند و اگر اظهار و آشکار کنید آن را می نویسد. نگاهبانان ارجمندی را بر شما واداشته که واقعی را از قلم نمی اندازند و بیجا هم نمی نویسد.»

و گر شرمت از دیده ناظر است نه ای بی بصر، غیب دان حاضر است .

بوستان سعدی : ص ١٦٠

٥٢٩- عن امیرالمومنین (ع) : اعلموا عباد الله ان علیکم رصدا من انفسکم و عیونا من جوارحکم و حفاظ صدق یحفظون اعمالکم و عد انفاسکم لاتستترکم منهم ظلمه لیل داج ، و لایکنکم منهم باب ذو رتاج ، و ان غدا من الیوم قریب .

نهج البلاغه : خطبه ١٥٦، ص ٤٩٥

«بدانید ای بندگان خدا! بدرستی که بر شما دیده بانانی از خودتان و جاسوسانی از اندامتان هست . و نگهبانان امینی که کردار و شماره نفس هایتان را ثبت می کنند. تاریك هیچ شب تاری شما را از آنان مخفی نمی کند و هیچ درب بسته شده ای را از آنها پنهان نمی نماید. و فردای این روز هم نزدیك است .»

٥٣٠- عن امیرالمؤ منین (ع) : الهی و سیدی فاسئلك ... ان تعب لی .. کل سیئه امرت باثباتها الکرام الکاتبین الذین و کلتهم بحفظ ما یکون منی و جعلتم شهودا علی مع جوارحی و کنت انت الرقیب علی من ورائهم والشاهد لما خفی عنهم و برحمتك اخفیته و بفضلك سترته .

مصباح المتهجذ: ص ٨٤٨

«خدای من و آقای من ! از تو می خواهم هر بدیی که به آن نویسندگان بزرگوار دستور ضبط و نوشتنش را داده ای ، بر من ببخشی . همان فرشتگان که به آنها ثبت آنچه از من سر می زند را سپرده ای و آنان را همراه اعضاء و جوارحم گواه بر من قرار داده ای و خود در پس آنها مواظب و در کمین من هستی و بر آنچه از آنها پنهان ماند آگاه و گواهی ، و به مهربانی خود آن را پنهان کرده ای و به لطف و احسان خویش آن را پوشانده ای .»

٥٣١- سال الزندیق الامام الصادق (ع) : ما عله الملائکه الموکلین بعباده یکتبون ما علیهم و لهم ، و الله تعالی عالم السر و ما هو اخفی ؟ قال : استعبدهم بذلك و جعلهم شهودا علی خلقه لیکون العباد لملازمتهم ایاهم اشد علی طاعه الله مواظبه و عن معصیه اشد انقباضا، و کم من عبدیهم بمعصیه فذکر مکانهما فارعوی و کف ، فیقول ربی یرانی و حفظنی علی بذلك تشهد، و ان الله برافته و لطفه ایضا و کلهم بعباده یذبون عنهم مرده الشیطان و هو ام الارض و آفات کثیره من حیث لایرون باذن الله الی ان یجی امر الله عزوجل .

الاحتجاج : ٢٤٢/٢

«زندیق و مجوسی از حضرت امام صادق پرسید که به چه سبب فرشتگانی بر بندگان خدا گمارده شده اند و آنچه را که بر ضرر و نفع آنهاست می نویسند، با اینکه خداوند بر پوشیده و نهان ها آگاه است ؟ حضرت فرمودند: خداوند آنها را بر این کار به فرمان گرفته و بر آفریدگان خود گواه قرار داده است تا بندگان به سبب همراهی آنهابا ایشان در فرمانبرداری از خداوند مداومت سخت تری داشته باشند و از نافرمانی او بیشتر کناره گیری کنند. چه بسا بنده ای که تصمیم به گناهی می گیرد و بعد وجود آن دو فرشته به یادش می آید و در نتیجه باز ایستاده و از آن عمل دست می کشد و می گوید: پروردگارم مرا می بیند و نگاهبانانم بر ضد من به آن گواهی می دهند. و نیز خداوند با مهربانی و احسانش ، آنها را بر بندگان خود گمارده است تا شیاطین سرکش را از ایشان برانند و گزندگان سمی زمین و آسیب های بسیاری را که آنان نمی بینند، به اجازه خداوند دور کنند، تا آنکه فرمان خداوند عزوجل فرا رسد.»

٥٣٢- عن اسحاق بن عمار الصیر فی : کنت بالکوفه فیاتینی اخوان کثیره و کرهت الشهره فتخوفت ان اشتهر بدینی فامرت غلامی کلما جاءنی رجل منهم یطلبنی قال : لیس هو ههنا. فحججتت تلك السنه فلقیت ابا عبدالله فرایت منه ثقلا و تغیرا فیما بینی و بینه . قلت : جعلت فداك ما الذی غیرنی عندك ؟ قال : الذی غیرك للمومنین . قلت : جعلت فداك ! انما تخوفت الشهره و قد علم الله شده حبی لهم . فقال : یا اسحاق ! لاتمل زیاره اخوانك فان المومن اذا لقی اخاه المومن فقال له : مرحبا کتب الله له مرحبا الی یوم القیامه . فاذا صافحه انزل الله فیما بین ابهامهما مائه رحمه تسعه و تسعون لاشدهم حبا لصاحبه ، ثم اقبل الله علیهما بوجهه فکان علی اشدهما حبا لصاحبه اشد اقبالا. فاذا تعانقا غمرتهما

الرحمه فاذا لبثا لايريدان الا وجهه لايريدان غرضا من اغراض الدنيا قيل لهما: غفرالله لكما فاستانفا، فاذا اقبلا على المساله قالت الملائكه بعضهم لبعض : تنحوا عنها فان لهما سرا و قد ستره الله عليهما. قلت له : جعلت فداك ! لايكتب علينا لفظنا فقد قال الله عزوجل : ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد فتنفس ابن رسول اللّه (ص) الصعدا ثم بكى حتى خضبت دموعه لحيته و قال : يا اسحاق ! ان الله تبارك و تعالى انما نادى الملائكه ان تغيبوا عن المومنين اذا التقيا اجلالا لهما فاذا كانت الملائكه لاتكتب لفظهما و لايعرف كلامهما فقد يعرفه الحافظ عليهما عالم السر و الخفى . يا اسحاق ! فخف الله كانك تراه فان كنت لاتراه فانه يراك . فان كنت ترى انه لايراك فقد كفرت و ان كنت تعلم بانه يراك ثم استترت عن المخلوقين بالمعاصى و برزت له بها فقد جعلته فى حد اهون الناظرين اليك .

بخش دهم : حياء الهى

ثواب الاعمال : ص ۱۷۸، و نيز رجال الكشى : ۷۰۹/۲ و نور الثقلين :۱۱۰/۵

«اسحاق بن عمار می گويد: در كوفه بودم و (به سبب دارای فراوانی كه پيدا كرده بودم) برادران زيادی پيش من می آمدند و من از معروف شدن بدم می آمد و می ترسيدم به دينداری شناخته شوم (يا اينكه می ترسيدم عقيده و مذهبم آشكار شود) ، لذا به خدمتكارم دستور دادم كه هر وقت كسی از آنها آمد و مرا خواست بگو اينجا نيست . اين گذشت تا آنكه همان سال به حج مشرف شدم و حضرت امام صادق را زيارت كردم . مشاهده كردم در رابطه ای كه بين من با امام بود يك سنگينی و دگرگونی پيدا شده است . عرض كردم : قربانتان شوم ! چه چيزی مرا نزد شما عوض كرده است ؟ حضرت فرمودند: آن چيزی كه تو را برای مؤ منين عوض كرده است . عرض كردم : فدايتان شوم ! من تنها از معروف شدن می ترسيدم و خداوند می داند كه چقدر به آنها علاقه دارم . حضرت فرمودند: ای اسحاق ! ديدار برادرانت تو را خسته نكند، چون مؤ من وقتی به برادر مؤ منش بر می خورد و به او خير مقدم و بفرما می گويد، خداوند برای او تا روز رستاخيز تحسين و آفرين می نويسد و وقتی كه با او دست می دهد، خداوند در آنچه كه ميان انگشت بزرگشان هست صد خير و نيكی می فرستند كه نود و نه تای آن برای كسی است كه نسبت به دوستش بيشتر مهرورزی كند. سپس خداوند با روی خود به آنها توجه می كند و به هر كدام كه نسبت به رفيقش محبت و علاقه اش سخت تر باشد، تمايلش بيشتر است و وقتی همديگر را در بر می گيرند، آن دو را رحمت فرا می گيرد و وقتی درنگ كرده و توقف می كنند و تنها خدا را می خواهند، نه اينكه هدفشان امور دنيايی باشد، به آن دو گفته می شود كه خداوند شما را بخشيد، پس عمل را از سر بگيريد و وقتی به سؤ ال و خواهشی روی می آورند، بعضی از فرشتگان به برخی ديگر می گويند: از آن دو دور شويد، چون آن ها رازی دارند كه خداوند بر ايشان مخفی نگاه داشته است . اسحاق می گويد: به حضرت عرض كردم : فدايتان شوم ! گفتارمان بر ما نوشته نمی شود با اينكه خداوند عزوجل می فرمايد: «انسان سخنی به زبان نمی آورد مگر نزد وی مراقبی آماده است ؟» در اينجا فرزند رسول خدا نفس سختی كشيدند و بعد گريه كردند بطوريكه اشك هايشان محاسن شريف را تر كرد، و فرمودند: ای اسحاق ! وقتی دو مؤ من با هم ديدار می كنند، خداوند تبارك و تعالى برای احترام به آنها فرشتگان را صدا می زند كه از آنها جدا و دور شويد. حال اگر فرشتگان گفتار آن دو را نمی نويسند و سخن آنها را نمی فهمند اما نگهبان بر آن ها و آن كسی كه به پنهان و نهان آگاه است ، می فهمد. ای اسحاق ! پس از خداوند بترس بطوريكه او را می بينی ، اگر تو او را نمی بينی او تو را می بيند. و اگر فكر می كنی كه تو را مشاهده نمی كند كافر و منكر شده ای و اگر می دانی كه تو را می بيند و باز گناهان را نزد آفريدگان می پوشانی ولی برای خداوند آشكارا گناه می كنی ، پس او را نزد خودت ، به اندازه كوچكترين و كمترين نگرنده ها فرض كرده ای !.»

۵۳۳- عن بعض اصحابنا عن الامام الكاظم : ای شی يقول الناس فی قول الله عزوجل «لو لا ان رای برهان ربه» قلت : يقولون : رای يعقوب عاضا على اصبعه . فقال : لاليس كما يقولون . فقلت : فای

شی رای ؟ قال : لما همت به و هم بها قامت الی صتم فی البیت ، فالقت علیه ثوبا. فقال لها یوسف : ما صنعت ؟ قال : طرحت علیه ثوبا استحی ان یرانا. قال : فقال یوسف : فانتتستحیی من صنمك و هو لایسمع و لایبصر و لااستحی انا من ربی ؟»

تفسیر العیاشی : ۱۷٤/۲ و البرهان : ۲٤۸/۲ (۲۳۰)

«حضرت موسی بن جعفر از من پرسیدند: مردم (گویا مراد دانشمندان سنی عراق است) درباره این فرمایش خداوند عزوجل : «و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی دید چنین قصدی می کرد» چه می گویند؟ عرض کردم : آنها می گویند: جناب یوسف پدر خود، حضرت یعقوب را مشاهده کرد در حالی که انگشت خود را به دندان می گزید. حضرت فرمودند: این طور نیست که می گویند. عرض کردم : پس چه را دید؟ حضرت فرمودند: وقتی همسر عزیز مصر تصمیم به کامجویی از یوسف گرفت و برای یوسف هم این زمینه فراهم شد، آن زن نزد بتی رفت که در اتاق بود و پارچه ای روی آن انداخت . جناب یوسف به او فرمود: چه می کنی ؟ گفت : بر روی او پارچه ای افکندم و از اینکه ما را ببیند حیاء دارم . جناب یوسف فرمود: تو از این بت خود که نه می شنود و نه می بیند، شرم می کنی و من از پروردگارم حیاء نکنم ؟» (۲۳۱)

۵۳٤- عن امیرالمؤ منین (ع) : اتقوا معاصی الخلوت فانالشاهد هو الحاکم .

غرر الحکم : ۲۵۰/۲

«بترسید از گناهان در خلوتگاهها، چون گواه و نگرنده خود داور و حاکم است .»

۵۳۵- عن الامام الصادق (ع) : من خلا بذنب فراقب الله تعالی ذکره فیه و استحیی من الحفظه غفر الله عزوجل له جمیع ذنوبه و ان کانت مثل ذنوب الثقلین .

من لایحضره الفقیه : ۲۹٤/٤

«کسی که با گناهی تنها شد و خداوند یاد او را در آن حال مواظبت و توجه کرد و از فرشتگان نگهبان حیاء نمود، خداوند عزوجل برای او تمام گناهانش را می بخشد اگر چه مانند گناه انس و جن باشد.»

۵۳٦- عن الله تعالی فی ربور داود: یا داود! اسمع من یما اقول و الحق اقول ، من اتانی و هو مستحی من المعاصی التی عصانی بها غفرتها له و انسیتها حافظیه .

امالی مرحوم شیخ طوسی : ص ۱۰۷

«ای داود! آنچه می گویم از من بشنو که واقع می گویم : کسی که نزد من آید در حالی که از آن گناهانی که مرا با آن نافرمانی کرده است شرمگین باشد، آنها را برای او می بخشم و آن دو فرشته اش را هم به فراموشی وا می دارم .»

۵۳۷- عن امیرالمومنین (ع) عن رسول اللّه (ص) : قال الله تعالی له فی لیله المعراج :... یا احمد! هل تدری متی یکون لی العبد عابدا؟ قال : لا یا رب . قال : اذا اجتمع فیه سبع خصال : ورع یحجزه عن المحارم ، و صمت یکفه عما لایعنیه ، و خوف یزداد کل یوم بکائه ، و حیاء سیتحیی منی فی الخلاء، و اکل ما لابد منه ، و یبغض الدنیا لبغضی لها و یحب الاخیار لحبی ایاهم .

ارشاد القلوب : ص ۱۸۳

«خداوند متعال پیامبر اکرم (ص) در شب معراج فرمود: ای احمد! آیا می دانی بنده چه وقتی برای من طاعت و بندگی دارد؟ حضرت عرض کردند: خیر، ای پروردگارم ! خداوند فرمود: وقتی که در او هفت صفت و خوی فراهم باشد: پارسایی و ورعی که او را از حرام ها و ممنوعاتم باز دارد؛ و خاموشی که او را از سخنان بیهوده نگه دارد؛ و ترسی که هر روز گریه اش را بیفزاید؛ و شرمی که از من در تنهایی حیاء کند، و خوردن به مقدری که از آن گریزی نیست ، و دنیا را به سبب نفرتی که من از آن دارم دشمن بدارد و به خوبان ، چون من آنان را دوست دارم مهرورزی کند.»

۵۳۸- عن رسول اللّه (ص) : اذا کان یوم القیامه انبت الله تعالی لطائفه من امتی اجنحه فیطیرون من قبورهم الی الجنان یسرحون فیها و یتنعمون کیف یشاوون . فتقول لهم الملائکه : هل رایتم الحساب ؟ فیقولون : ما راینا حسابا، فیقولون : هل جزتم الصراط؟ فیقولون : ما راینا صراطا، فیقولون : هل رایتم جهنم ؟ فیقولون : ما راینا شیئا. فتقول الملائکه : من امه من انتم ؟ فیقولون : من امه محمد. فیقولون : نشدناکم الله ، حدثونا ما کانت اعمالکم فی الدنیا؟ فیقولون : خصلتان کانتا فینا فبلغنا الله تعالی هذه المنزله بفضل رحمته . فیقولون : و ما هما؟ فیقولون : کنا اذا خلونا نستحی ان تعصیه ، و نرضی بالیسیر مما قسم لنا. فتقول الملائکه : حق لکم هذا.

بحار الانوار: ۲۵/۱۰۰ از مسکن الفواد: ص ۸۰

«وقتی روز قیامت شود خداوند متعال برای گروهی از امت و پیروان من بال هایی را می آفریند که با آن از گورهایشان به سوی بهشت پرواز می کنند و در آن جا به تفریح و تماشا می پردازند و هر طوری که بخواهند در خوشی و ناز و نعمت بسر می برند. آنگاه فرشتگان به آنها می گویند: آیا شما محاسبه و رسیدگی اعمال را دیدید؟ می گویند: ما حسابرسی ندیدیم . می پرسند: آیا شما از صراط گذشتید؟ می گویند: ما اصلا صراط را ندیدیم . می پرسند: آیا شما دوزخ را مشاهده کردید؟ می گویند: ما هیچ چیز ندیدیم . فرشتگان می گویند: شما از گوه چه پیامبری هستید؟ می گویند: ما از پیروان حضرت محمد هستیم . می گویند: شما را به خداوند سوگند می دهیم که به ما بگویید کردارتان در دنیا چه بود؟ می گویند: دو ویژگی در ما بود که خداوند با فزونی رحمت و مهربانی اش ما را به این مرتبه رسانید. می پرسند: آن دو خصلت چیست ؟ می گویند: ما اینطور بودیم که وقتی تنها می شدیم از اینکه او را نافرمانی کنیم حیاء می کردیم و به کم از آنچه برای ما روزی و مقدر شده بود، خشنود و خرسند بودیم . آنگاه فرشتگان می گویند: این نعمت سزاوار شماست .»

۵۳۹- قال الله تعالی فی بعض کتبه : ما انصفنی عبدی یدعونی فاستحی ان ارده و یعصینی و لا یستحی منی .

ارشاد القلوب : ص ۱۰۱

«بنده ام با من با عدل و برابری رفتار نمی کند، مرا می خواند و طلب یاری می کند و من حیاء می کنم که او را بازگردانم ، ولی نافرمانی ام می کند و از من حیاء ندارد.»

۵٤۰- عن الامام الحسن : اوصانی ابی قبل موته بثلاثین خصله قال :... یا بنی استحیی من مطالعه الله ایاك و انت مقیم علی ما یکره . و استحیی من الحفظه الکرام الکاتبین ، و استحیی من صالح المومنین .

دستور معالم الحکم : ص ۸۰

«امام مجتبی می فرمایند: پدرم قبل از شهادتشان مرا به سی ویژگی سفارش فرمود: از جمله آنها این بود که فرمود: ای پسرم ! شرم کن از اینکه خداوند به اشراف و نظارت تو بپردازد در حالیکه مشغول

کاری باشی که او دوست ندارد؛ و حیاء کن از فرشتگان ارجمند و نویسنده اعمال ؛ و نیز شرم کن از مؤ منین نیکوکار.

در سزاواری حیاء از حق تعالی و طلب شرم از او، مطالغه فرازهایی از ادعیه مناسب است :

٥٤١- عن الامام الحسن : کان رسول اللّه (ص) یدعو بهذا الدعا اللهم صل علی محمد و آله ... و ارزقنی الرهبه منك و الرغبه الیك والخشوع لك والوقار و الحیاء منك و التعظیم لذکرك والتقدیس لمجدك ایام حیوتی حتی تتوفانی .

بحار الانوار: ٦٥/٨٤ از فلاح السائل : ص ١٣٩

«خداوندا! بر محمد و خاندانش درود فرست ، و به من در طول زندگی ام تا وقتی که مرا از دنیا می بری ، ترس از خودت و میل به خودت و فروتنی برای خودت و هیبت و حیاء از خودت و بزرگ شمردن یادت و تنزیه و تکریم بزرگی ات را روزی فرما.»

٥٤٢- عن الامام السجاد: یا الهی ! لو بکیت الیك حتی تسقط اشفار عینی و انتحبت حتی ینقطع صوتی ، و قمت لك حتی تتنشر قدمای ، و رکعت لك حتی ینخلع صلبی و سجدت لك حتی ففقا حدقتای و اکلت تراب الارض طول عمری و شربت ما الرما آخر دهری و ذکرتك فی خلال ذلك حتی یکل لسانی ثم لم ارفع طرفی الی آفاق السماء استحیا منك ما استوجبت بذلك محو سیئه واحده من سیئاتی ....

صحیفه سجادیه : ص ١١٧

«ای خدای من ! اگر در پیشگاهت بگریم تا پلك های دو چشمم بیفتد و بلند شیون و ناله زنم تا صدایم بند آید، و برای تو بایستم تا پاهایم ورم کند و برای تو رکوع کنم تا استخوان پشتم از جا کنده شود و تو را سجده نمایم تا سیاهی چشمانم پنهان گردد و کور شوم ، همه زندگی ام را خاك زمین خورم و تمام روزگار را آب خاکستر بیاشامم و در بین اینها به یاد و ذکر تو گویا باشم تا اینکه زبانم خسته و کند گردد، سپس چشمم را زا شرمندگی تو به جانب آسمان بلند نکنم ، با این کارها مستحق پاك شدن یك گناه و بدی از گناهانم نیستم .»

٥٤٣- عن الامام السجاد: اللهم ان استغفاری ایاك و انا ممصر علی ما نهیت قله حیاء و ترکی الاستغفار مع علمی بسعه رحمتك تضییع لحق الرجاء.

بحار الانوار: ٢٨٥/٨٤ از المصباح : ص ٩١

«خداوندا! آمرزش خواستم از تو در حالیکه من بر آنچه منع کرده ای ادامه می دهم ، کم حیائی است . و دست برداشتنم از طلب عفو نیز با اینکه بخشش و مهربانی فراگیر تو را می دانم ، فرو گذاشتن سزای امیدواری است .»

٥٤٤- عن الامام الرضا: الهی وفقت بین یدیك و مددت یدی الیك مع علمی بتفریطی فی عبادتك و اهمالی لکثیر من طاعتك و لو انی سلکت سبیل الحیاء لخفت من مقام الطلب و الدعاء و لکنی یا رب لما سمعتك تنادی المسرفین الی بابك و تعدهم بحسن اقالتك و ثوابك جئت ممتثلا للندا و لائذا بعواطف ارحم الرحما.

بحار الانوار: ٢٨٠/٨٤

«خدای من ! در پیشگاهت ایستاده ام و دستم را به سویت دراز کرده ام ، با اینکه به کوتاهی ام در بندگی ات و سستی نسبت به بسیاری از فرمانبرداری هایت دانایم و اگر راه شرم و حیاء را می پیمودم حتما از اینکه در جایگاه خواستن و خواهش باشم ، می ترسیدم . ولی ای پروردگارم ! چون شنیدم تو گناهکاران را به سوی آستانت فرا می خوانی و آنان را به درگذشتن و جزای نیکویت نوید می دهی آمدم تا آن اعلام را فرمان برم و به مهربانی و احسانهای بخشاینده ترین بخشندگان پناهنده شوم .»

٥٤٥- عن الامام السجاد: انا رب الذی لم استحیك فی الخلاء و لم اراقبك فی الملاء... انا الذی امهلتنی فما ارعویت و سترت علی فما استحییت و عملت بالمعاصی فتعدیت و اسفطتنی من عینیك فما بالیت فبحلمك امهلتنی و بسترك سترتنی حتی کانك اغفلتنی و من عقوبات المعاصی حنبتنی حتی کانك استحیتنی .

مصباح المتجهد: ص ٥٨٩

«من ای پروردگارم کسی هستم که در تنهایی از تو شرم نکردم و در آشکارا تو را مواظبت ننمودم . من کسی هستم که با من مدارا و نرمی نمودی ولی از کار زشت دست نکشیدم ، و بر من پرده پوشی کردی ولی حیاء نکردم و با نافرمانیهایت رفتار کردم تا که از حد گذشتم ، و مرا از چشم خود انداختی ولی ناراحت و پریشان نشدم و در پرده و پوشش خود مرا پناه دادی به طوری که گویا تو بدیهایم را فراموش کرده ای و از مجازات گناهانم مرا دور کردی بطوری که گویا از من حیاء کرده ای .»

٥٤٦- عن الامام السجاد: قدتری یا الهی فیض دمعی من خیفتك و وجیب قلبی من خشیتك و انتقاض جوارحی من هیبتك کل ذلك حیاء منك بسوء عملی .

صحیفه سجادیه : ص ١١٤

«ای خدای من ! روان شدن اشکم از ترست ، و طپیدن دلم را از بیم عظمتت و گسسته شدن و لرزش اندامم را از شکوه و بزرگیت را می بینی همه اینها حیائی است از تو به سبب رفتار بدم .»

٥٤٧- عن الامام السجاد: فلك الحمد علی حلمك بعد علمك و علی عفوك بعد قدتك یحملنی و یجرئنی علی معصیتك حلمك عنی و یدعونی الی قله الحیاء سترك علی ....

مصباح المتهجد: ص ٥٨٤

«پس تو را سپاس بر بردباری ات بعد از دانستنت و برگذشت و آمرزشت بعد از توانایی ات . بردباریت نسبت به من ، مرا بر نافرمانی ات برمی انگیزد و گستاخ می کند و پرده پوشی ات بر من ، مرا به کم حیائی میل می دهد.»

فصل سوّم : حیاء از عرضه اعمال

٥٤٨- عن رسول اللّه (ص) : حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و زنوها قبل ان توزنوا و تجهزوا للعرض الاکبر.

محاسبه النفس : ص ٣٣

«خودتان را برآورد و بررسی کنید پیش از آنکه به حساب شما رسیدگی شود و خودتان را مورد سنجش قرار دهید پیش از آنکه مقایسه و سنجیده شوید و خودتان را برای روز بزرگ ارائه و نمایش اعمال مهیا

و آماده کنید.»

۵۴۹- عن الامام الحسین : ان اعمال هذه الامه ما ن صباح الا تعرض علی الله تعالی .

بحار الانوار: ۳۵۳/۷۰ از الدعوات : ص ۳٤، و صحیفه الامام الرضا: ص «کارهای این گروه - یعنی مسلمانان - هیچ صبحی نیست مگر آنکه بر خداوند متعال تقدیم و ارائه می شود.»

۵۵۰- عن الامام الباقر: ان اعمال العباد تعرض علی نبیکم کل عشیه الخمیس فلیستحیی احدکم ان تعرض علی نبیه العمل القبیح .

بصائر الدرجات : ص ٤۲٦

«کارهای بندگان در آخر هر روز پنج شنبه به پیامبرتان تقدیم می شود. پس هر کدام از شما باید حیاء کند از اینکه بر پیامبرش کار زشتی را ارائه دهد.»

۵۵۱- عن المعصوم : ان اعمال العباد تعرض علی النبی فی کل اثنین و خمیس فیعلمها، و کذلك تعرض علی الائمه .

التبیان : ۲۹۵/۵

«کارهای بندگان هر دوشنبه و پنج شنبه بر پیامبر اکرم (ص) ارائه می شود و ایشان از آنها آگاه می گردند. و نیز بر ائمه ارائه و تقدیم می گردد.»

۵۵۲- عن الامام الصادق : تعرض الاعمال علی رسول اللّه (ص) اعمال العباد کل صباح ابراها و فجارها فاحذروها و هو قول الله تعالی : اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله وسکت .

کافی : ۲۱۹/۱ (۲۳۲)

«کردار بندگان هر صبح بر رسول خدا ارائه می شود، همه کارهایشان چه خوب و چه بد، پس احتیاط کرده و آنها را پاس دارید، و آن همان فرمایش خداوند متعال است : «کارهای خود را انجام دهید که خداوند و پیامبرش به زودی کردار شما را مشاهده می کنند» و بعد حضرت دیگر چیزی نفرمودند.»

۵۵۳-عن عبدالله بن ابان الزیات و کن مکینا عند الرضا: قلت لللذرضا: ادع الله لی و لاهل بیتی . فقال : او لست افعل ؟ و الله ان اعمالکم لتعرض علی فی کل یوم و لیله . قال : فاستعظت ذلك . فقال لی : اما تقرء کتاب الله عزوجل و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المومنون ؟ قال : هو و الله علی ابن ابی طالب .

کافی : ۲۱۹/۱

«عبدالله بن ابان که در نزد حضرت امام رضا منزلتی داشت می گوید: به آن حضرت عرض کردم : برای من و خانواده ام دعا کنید. حضرت فرمودند: مگر من چنین نمی کنم ؟ به خدا سوگند کارهای شما هر روز و شب بر من ارائه می شود. عبد الله می گوید: این مطلب برای من بسیار بزرگ آمد، لذا حضرت به من فرمودند: آیا در کتاب عزوجل نخوانده ای که «بگو کارهای خود را انجام دهید، که خداوند و فرستاده او و مومنان کردار شما را خواهند دید» به خدا سوگند این «مومنان» امیرالمؤ منین (و اولاد طاهرینش) هستند.»

٥٥٤- عن ابی سعید الخدری : ان عمارا قال لرسول الله : وددت انك عمرت فینا عمر نوح ، فقال رسول اللّه (ص) یا عمار! حیاتی خیرلکم و وفاتی لیس بشر لکم . اما فی حیاتی فتحدثون و استغفر الله لکم و اما بعد وفاتی فاتقوا الله و احسنوا الصلاه علی و علی اهل بیتی ، فانکم تعرضون علی باسمائکم و اسنا آبائکم . فان یکن خیرا حمدت الله و ان یکن سوی ذلك استغفر الله لذنوبکم .

محاسبه النفس : ص ٣٩ (٢٣٣)

«جناب عمار به پیامبر اکرم (ص) عرض کرد: دوست دارم زندگی شما در بین ما به اندازه عمر نوح طولانی باشد! رسول خدا فرمودند: ای عمار! زنده بودنم برای شما خوب است ، ولی مرگ من هم برایتان بد نیست ، در وقت زنده بودنم شما با من سخن می گوئید و من برای شما از خداوند طلب آمرزش می کنم . و بعد از مرگم شما از خداوند پروا داشته باشید و بر من و خاندانم نیکو درود و رحمت بفرستید، چون شما با نام هایتان و نام های پدرانتان بر من ارائه می شوید، آنگاه اگر خوبی باشد خداوند را ستایش و شکر می کنم و اگر غیر آن باشد برای گناهانتان از خداوند آمرزش می طلبم .»

٥٥- عن سماعه عن ابی عبدالله سمعته یقول : ما لکم تسوون رسول اللّه (ص) ؟ فقال رجل : کیف نسووه ؟ فقال : اما تعلمون ان اعمالکم تعرض علیه فاذا رای فیها معصیه سائه ذلك فلا تسووا رسول اللّه (ص) و سروه .

کافی : ٢١٩/١، و امالی مرحوم شیخ مفید: ص ١٢٣

«سماعه می گوید: از حضرت امام صادق شنیدم که می فرمود: چه شده است شما را که رسول خدا را اندوهگین و ناراحت می کنید؟ مردی عرض کرد: ما چگونه آن حضرت را غمگین می سازیم ؟ حضرت فرمودند: آیا نمی دانید که کارها و کردار شما بر آن حضرت ارائه می شود و ایشان وقتی در آنها گناهی مشاهده کنند آن حرت را آزرده و دلگیر می کند. پس رسول خدا را رنجیده خاطر و دلتنگ نکنید و ایشان را خوشنود و شادمان سازید.»

٥٥٦- عن الامام الرضا: و ان لنا مع ولی لنا اعینا ناظه و السنا ناطقه و قلوبا و افیه . و لیس یخفی علینا شی من اعمالکم و اقوالکم و افعالکم بدلیل قوله تعالی : و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المومنون .

المنتخب للطریحی : ص ٢٠٨

«برای ما با هر دوستی از دوستدارانمان چشمی نگرنده و زبانی گویا و دلی صادق و نگهبان است . و چیزی از کردار و گفتار و رفتار شما بر ما پوشیده نیست . به گواه فرمایش خداوند متعال که می فرماید: «بگو انجام دهید که خداوند و فرستاده او و مومنان کردار شما را خواهند دید»

شدت تاءثر و اندوه حضرات معصومین از گناهان کسانی که خود را وابسته به آنان می دانند به اندازه ای است که گاه به جای گناهکاران از کردار بدشان خجالت کشیده و شرم می کنند:

٥٥٧- ان رجلا من المنافقین اعترض الامام الرضا فقال : ان من شیعتك من یشرب النبیذ، فقال : قد کان اصحاب رسول اللّه (ص) یشربون النبیذ. فقال الرجل : ما اعنی ما العسل و انما اعنی الخمر. فعرق وجهه ثم قال : الله اکرم منان یجمع فی قلب المومن بین رسیس الخمر و حبنا اهل البیت .

بحار الانوار: ٣١٤/٢٧ از مشارق انوار الیقین : ص ١٨٢ (٢٣٤)

«مردی از منافقین به حضرت رضا انتقاد و عیب جویی کرد و گفت : از پیروان شما کسانی هستند که «نبیذ» می آشامند. حضرت فرمودند: یاران پیامبر خدا هم نبیذ می آشامیدند. آن مرد گفت : سکنجبین مرادم نیست ، منظور من شراب است . با این گفته ، عرق بر چهره حضرت نشست ، و بعد فرمودند: خداوند بزرگوارتر است از اینکه در دل مؤ من مستی شراب (۲۳۵) را با دوستی ما خاندان گرد هم آورد.»

همچنین در روایات ما، اهل بیت از شیعیان و کسانی که خود را به آنان وابسته می دانند، خواسته اند تا برایشان زیبنده و مایه رونق باشند، نه اینکه موجب ننگ و عار گردند. (۲۳٦)

و به دوستان خود دستور می دهند که در معاشرت خود حتی با مخالفین ، پارسایی و تقوی را رعایت کرده و خوش باطن باشند:

۵۵۸- عن الامام الصادق (ع) : فان الرجل منكم اذا ورع فی دینه و صدق الحدیث و ادی الامانه و حسن خلقه مع الناس قیل هذا جعفری ، فیسرنی ذلكو یدخل علی منه السرور، و قیل هذا ادب جعفر، و اذا كان علی غیر ذلك دخل علی بالوه و عره ، و قیل هذا ادب جعفر.

كافی : ٦٣٦/٢ (۲۳۷)

«هر کس از شما شیعیان که در مذهب خود پارسایی داشته باشد و راست سخن بگوید و سپرده و برعهده را بپردازد و با مردم خوش خوی باشد، آنها می گویند که او جعفری و منسوب به من است و آن مرا خشنود می کند و از آن جهت بر من شادی وارد می شود و گفته می شود که این تربیت و فرهنگ امام صادق است . ولی اگر او روشی جز این داشته باشد رنج و ننگش بر من وارد می گردد و مردم می گویند: همین راه و رسم و فرهنگ امام صادق است .»

در اینجا به دو سرگذشت درباره آگاهی و وقوف ائمه بر اعمال و رفتار دوستان خود اشاره می شود:

۵۵۹- عن مهزم : كنا نزولا بالمدینه و كانت جاریه لصاحب المنزل تعبنی و انی اتبت الباب فاستفتحت ففتحت الجاریه فغمزت ثدیها، فلما كانه من الغد دخلت علی ابی عبدالله فقال لی : یا مهزم ! این كان اقصی اثرك الیوم ؟ فقلت له : ما برحت المسجد. فقال : اما تعلم ان ام -رنا هذا لا ینال الا بالورع .

مستدرك الوسائل : ۲۷۱/۱٤ از اعلام الوری : ۵۲۰/۱ (۲۳۸)

«شخصی به اسم مهزم می گوید: ما در مدینه اقامت گزیده بودیم و برای صاحبخانه زن و خدمتکار جوانی بود که مرا به شگفت آورده و فریفته کرده بود. به در خانه آمدم و در را زدم ، آن زن جوان در را باز کرد و من با دستم سینه اش را مالیدم . فردا شد و به حضور امام صادق رسیدم . آن حضرت به من فرمودند: امروز دنباله کارت را در کجا به پایان رساندی ؟ عرض کردم : تاکنون در مسجد بودم . حضرت فرمودند: آیا نمی دانی که نزدیکی به ما و شیعه گشتن قابل دسترسی نیست مگر با ورع و پارسایی ؟.»

۵٦۰- عن ابی بصیر: كنت اقری امراه القران بالكوفه فماز حتها بشی فلما دخلت علی ابی جعفر عاتبنی و قال : من ارتكب اذنب فی الخلا لم یعبا الله به ، ای شی قلت للمراه ؟ فغطیت وجهی حیاء و تبت . فقال ابو جعفر: لاتعد .

بحار الانوار: ۲٤۷/٤٦ از الخرائج و الجرائح : ص ۵۹٤

«ابوبصیر می گوید: من در کوفه برای زنی قرآنیاد می دادم و به سخنی با او شوخی کردم . وقتی حضور امام باقر رسیدم مرا نکوهش کردند و فرمودند: کسی که در پنهان و خلوت گناه انجام دهد خداوند به او توجه نمی کند. چه چیزی به آن زن گفتی ؟ من صورتم را از شرم پوشاندم و پشیمان شدم . حضرت فرمودند: دیگر این کار را انجام نده .»

فصل چهارم : سیره معصومین

این فصل را به بیان نمونه هایی از سیره و سفارش حضرات معصومین نسبت به حیاء از خداوند متعال اختصاص می دهیم :

الف) حیاء از امتیاز خود بر زیر دستان :

٥٦١- عن الامام الباقر: ان امیر المومنین اتی البزازین فقال لرجل : بعنی ثوبین . فقال الرجل : یا امیرالمومنین ! عندی حاجتك . فلما عرفه مضی عنه فوقف علی غلام فاخذ ثوبین احدهما بثلاثه دراهم ، و الاخر بدر همین . فقال : یا قنبر! خذ الذی بثلاثه . فقال : انت اولی به ، تصعد المنبر و تخطب الناس . قال : انت شاب و لك شره الشاب و انا استحیی من ربی ان اتفضل علیك . سمعت رسول اللّه (ص) یقول : البسوهم مما تلبسون و اطعموهم مما تاکلون .

مناقب : ١١٢/٢ (٢٣٩)

«امیر المومنین به بازار بزازها و لباس فروشان رفتند و به مرد کاسبی فرمودند: دو پیراهن داری به من بفروشی ؟ مرد عرض کرد: ای پیشوای مسلمین ! همان راکه می خواهید من دارم . چون حضرت را شناخت ، امیرالمومنین از او گذشتند و با وی معامله نکردند تا اینکه مقابل بزاز دیگری که جوان بود ایستادند و از او دو پیراهن گرفتند، یکی به سه درهم و دیگری به دو درهم . و (به غلام خود که همراهشان بود) فرمودند: ای قنبر! آن سه درهمی را بردار. قنبر عرض کرد: شما به آن شایسته تر هستید، بر منبر می روید و برای مردم سخنرانی می کنید. حضرت فرمودند: تو جوانی و مانند سایر جوانان به زیبایی و تجمل رغبت بسیار داری ، و من از پروردگارم حیاء می کنم که خودم را بر تو برتری دهم ؛ چون از پیامبر اکرم (ص) شنیدم که می فرمود: به غلامان خود همان لباسی را بپوشانید که خود می پوشید و همان غذا را بخورانید که خود می خورید.»

ب) حیاء از موعظه بی عمل :

٥٦٢- ان الله تعالی اوحی الی عیسی : فان اتعظت و الا فاستح منی ان تعظ الناس .

ارشاد القلوب : ص ١٠١

«خداوند متعال به حضرت عیسی الهام فرمود: اگر خود پند می پذیری موعظه کن و در غیر این صورت از من در پند دادن مردم ، حیاء کن .»

ج) حیاء از ورود به حریم گناه :

٥٦٣- عن الفقه المنسوب للامام الرضا: و قد روی رخصه فی قبله الصائم ، و افضل من ذلك ان یتنزه عن مثل هذا. قال امیرالمومنین : اما یستحی احدکم الا یصبر یوما الی اللیل . انه کان یقال ان کان یقال

: ان بدو القتال اللطام .

الفقه المنسوب للامام الرضا: ص ۲۱۲

«در روایت اجازه داده شده است که روزه دار همسر خو را ببوسد. ولی شایسته تر آن است که از چنین کارهایی پرهیز کند. امیرالمومنین فرمودند: «آیا یکی از شما حیاء نمی کند که روزی را تا شب تحمل نکند؟ (چه خوب) گفته شده است که : شروع جنگ با یك سیلی است .»

٥٦٤- عن امیرالمومنین (ع) : ان المومن لیستحیی اذا مضی له عمل فی غیر ما عقد علیه ایمانه .

غرر الحکم : ٥٠٨/٢

«انسان با ایمان حیاء می کند از اینکه کاری بر او بگذرد، خلاف مسیری که اعتقاد و ایمانش بر آن قرار بسته است .»

د) حیاء از عبادت کنندگان :

٥٦٥- عن الامام الصادق (ع) : اما یستحیی احدکم ان یغنی علی دابته و هی تسبح .

محاسن برقی : ٣٧٥/٢

«آیا کسی از شما حیاء نمی کند که بر مرکبش آواز و موسیقی بخواند در حالیکه آن حیوان تسبیح و ذکر خداوند را می گوید.»

ه) حیاء نسبت به توحید الهی :

٥٦٦- عن امیرالمومنین (ع) : انه قال للعباس - و هو ولد صغیر - قل : «واحد.» فقال : واحد، فقال : قل : «اثنین .» قال : استحی اناقول باللسان الذی قلت واحد، اثنان . فقبل علی عینیه .

مقتل الحسین : ص ۱۷۹

«امیرالمومنین به حضرت عباس - در وقتی که سن کمی داشتند - فرمودند: بگو: یك . عرض کرد: یك . بعد فرمودند: بگو: دو. عرض کرد: با زبانی که با آن «یك» گفته ام شرم می کنم که دو بگویم . آنگاه امیرالمومنین چشمان ایشان را بوسیدند.»

و) حیاء و توفیر عبادت :

٥٦٧- عن الامام الحسن : انی لاتستحیی من ربی ان القاه و لم امش الی بیته .» فمشی عشرین مره من المدینه علی رجلیه .

مناقب : ١٨/٤ و کشف الغمه : ١٧٨/٢

«من از پروردگارم حیاء می کنم از اینکه به دیدار او روم در حالی که به زیارت خانه اش نرفته باشم . آنگاه آن حضرت بیست مرتبه از مدینه پیاده رفتند.»

٥٦٨- ان على بن الحسين : كان يلبس الكساء الخز فى الشتاء فاذا جاء الصيف باعه و تصدق بثمنه ، و كان يقول : انى لاستحيى من ربى ان آكل ثمن ثوب قد عبدت الله فيه .

تهذيب الاحكام : ٣٦٩/٢

«حضرت امام سجاد در زمستان عبا و جامه ای از پشم می پوشیدند و وقتی تابستان می آمد آن را می فروختند و پولش را صدقه داده و انفاق می کردند و می فرمودند: من از پروردگارم حیاء می کنم از خوردن بهاء لباسی که در آن عبادت و بندگی خدا کرده ام .»

ز) حیاء از کوتاهی در گذشت و بخشش :

٥٦٩- عن اميرالمومنين (ع) : انى لاستحيى من الله ان يكون دنب اعظم من عفوى او جهل اعظم من حلمى او عوره لا يواريها سترى او خله لايسدها جودى .

دستور معالم الحكم : ص ١٣٨

«من از خداوند شرم می کنم که گناهی از عفو و گذشتم بزرگتر باشد و یا نادانی از بردباریم افزون تر باشد. یا اینکه عیب و رازی باشد که پوشش من آن را پنهان نکند، یا فقر و نیازی باشد که بخشایشم آن را برآورده نکند.»

ح) حیاء و صبر بر روزی :

٥٧٠- عن الامام الحسن : و لايهلك الا المرتابون و ينجو المهتدون الذين لم يتهموا الله فى آجالهم طرفه عين و لا فى ارزاقهم . فمروتهم كامله و حياوهم كامل . يصبرون حتى ياتى لهم الله برزق ، و لايبيعون شيئا من دينهم و مرواتهم بشى من الدنيا، لايطلبون منه شيئا منها بمعاصى الله .

ارشاد القلوب : ص ١٧٧

«نابود نمی شوند مگر شك داران و بدگمانان ، و رهایی نمی یابند مگر هدایت شدگان ، آن کسانی که بر خداوند در آجال و تقدیراتشان و نیز در روزی هایشان به اندازه یك چشم زدن هم افتراء نمی زنند و ناحق نمی گویند. مردانگی و انسانیت آنها تمام و حیائشان بی نقصان است . تاب می آورند تا اینکه خداوند بر ایشان روزیی عطا کند و چیزی از خداشناسی و انسانیت خود را با مالی از دنیا معامله نمی کنند و از دین خود، چیزی از دنیا را با نافرمانی خداوند نمی خواهند.»

ط) حیاء از اسراف نعمت :

٥٧١- عن الامام الصادق : فى كتاب على ان الهر سبع و لاباس بسوره و انى لاستحى من الله ان ادع طعاما لان الهر اكل منه .

كافى : ٩/٣ و تهذيب : ٢٢٧/١

«در کتاب و نوشته امیرالمومنین آمده است که : گربه (پاك است و تنها) درندگی دارد، و پس خورده او اشکالی ندارد و من از خداوند حیاء می کنم که غذایی را به سبب اینکه گربه از آن خورده است ، کنار بگذارم .»

ن) حیاء در نحوه مجازات :

۵۷۲- عن الامم الباقر: قضی امیرالمومنین فی السارق اذا سرق قطعت یمینه و اذا سرق مره اخری قطعت رجله الیسری ثم اذا سرق مره اخری سجنته و ترکت رجله الیمنی یمشی علیها الی الغائط و یده الیسری یاکل بها و یستنجی بها. و قال : انی لاستحیی من الله ان اترکه لاینفع بشی و لکنی اسجنه حتی یموت فی السجن . و قال : ما قطع رسول اللّه (ص) من سارق بعد یده و رجله .

کافی ، ۲۲۲/۷ و تهذیب : ۱۰۳/۱۰

«امیرالمومنین درباره سارقی که دزدی کند، حکم فرمودند که دست راستش را جدا کن ، و اگر دوباره دزدی کرد پای چپش را ببر، و چنانچه بار دیگر هم دزدی نمود او را زندان کن . و پای راستش را واگذار تا با آن جهت قضای حاجت راه برود و دست چپش را هم صرف نظر کن تا بوسیله آن بخورد و خود را تطهیر نماید. و فرمودند: من از خداوند حیاء می کنم که او را طوری رها کنم که دیگر قابل بهره بری نباشد، ولی او را حبس می کنم تا اینکه در زندان بمیرد. و فرمودند: پیامبر اکرم (ص) از هیچ دزدی بعد از یك دست و پا چیزی جدا نکردند.»

ك) حیاء و اطعام نظاره گر:

۵۷۳- عن نجیح : رایت الحسن بن علی یاکل و بین یدیه کلب کلما اکل لقمه طرح للکلب مثلها. فقلت له : یا بن رسول اللّه (ص) ! الا ارجم هذا الکلب عن طعامك ؟ قال : دعه ، انی لاستحیی من الله تعالی ان یکون ذو روح نیظر فی وجهی و انا اکل ثم لااطعمه .

مقتل الحسین ، و بحار الاوار: ۳۵۲/۴۳

«شخصی به اسم نجیح می گوید: امام مجتبی را دیدم که مشغول تناول غذا بودند، سگی هم پیش روی آن حضرت بود، هر بار که امام لقمه ای را می خوردند، مانند آن را هم برای سگ می انداختند. به آن حضرت عرض کردم : آیا این سگ را از غذایتان دور نکنم ؟ حضرت فرمودند: رهایش کن ، من از خداوند متعال حیاء می کنم از اینکه جانداری در چهره ام بنگرد در حالی که من می خورم ولی به او غذا نمی دهم .»

۵۷٤- عن رسول اللّه (ص) فی وصیته لابی ذر الغفاری : یا اباذر! استح من الله ، و الذی نفسی بیده لازال حین اذهب الی الغائط مقنعا بثوبی استحی من الملکین الذین معی .

بحارالانوار: ۸۳/۷٤ از مکارم الاخلاق : ص ٤۹۵ (۲٤۰)

«ای اباذر! از خداوند حیاء داشته باش ، سوگند به آن کسی که جانم بدست اوست ، من وقتی به محل قضاء حاجت می روم ، همیشه با لباس خود سرم را می پوشانم و از آن دو فرشته ای که با من هستند شرم می کنم .» (۲٤۱)

بخش دهم : حیاء الهی

وجود مقدس خداوند متعال به مقتضای شرافت و عزت و کرامت ذاتی اش ، حیائی خالقانه و از روی کرم و بر و جود و جلال و تنزیه دارد. (۲٤۲)

در اینجا فقط برخی از نمودها و مظاهر حیاء الهی را بیان می کنیم .

الف) حیاء از خوش گمانی عبد:

۵۷۵- عن الامام الباقر: و جدنا فی کتاب علی بن ابی طالب ان رسول اللّه (ص) قال و هو علی منبره : و الله الذی لا اله الا هو ما اعطی مومن خیر الدنیا و الاخره الا بحسن ظنه بالله و رجائه له و حسن خلقه و الکف عن اغتیال المومنین ، و الله الذی لا اله الا هو لا یعذب الله مومنا بعد التوبه و الاستغفار الا بسو ظنه بالله و تقصیر من رجائه لله و سو خلقه و اغتیابه المومنین . و الله الذی لا اله الا هو لا یحسن ظن عبد مومن بالله لا کان الله عند ظن عبده المومن لان الله کریم بده الخیرات یستحی ان یکون عبده المومن قد احسن به الظن و الرجا ثم یخلف ظنه و رجائه ، فاحسنوا بالله الظن و ارغبوا الیه .

مشکاره الانوار: ص ۳۶

ب) حیاء از رسوایی بنده

«در کتاب و نوشته امیرالمؤ منین پیدا کردم که رسول خدا در حالیکه بر منبر خود بودند، چنین فرمودند: قسم به خداوندی که معبودی جز او نیست ، خوبی دنیا و آخرت به انسان با ایمان ارزانی نمی شود مگر به جهت خوش گمانی است به خداوند و امیدش نسبت به او و خوش خویی و خودداری از غیبت و بدگویی پشت سر مؤ منین و به خدایی که معبودی جز او نیست سوگند که خداوند هیچ مؤ منی را پس زا بازگشت از گناه و طلب آمرزش عقاب نمی کند مگر به سبب بد گمانی اش به خداوند و کوتاهی در امیدش به او و بدخویی و غیبت کردن مؤ منین . قسم به خدایی که جز او معبودی نیست ، باور و گمان بنده مؤ من به خداوند نیکو نمی شود مگر اینکه خداوند نزد آن باور بنده مؤ منش می باشد، چون خداوند بزرگوار است و خوبی ها بدست اوست ، حیاء می کند که بنده با ایمانش به او گمان خوش و باور نیکو داشته باشد ولی او را پس زده و نومید کند. پس گمان و باور خود را به خداوند نیکو کنید و شیفته و آرزومند او باشید.»

ب) حیاء از رسوایی بنده :

۵۷۶- عن الامام الباقر: کان فیما ناجی الله به موسی علی الطور: ان یا موسی ابلغ قومك انه ما یتقرب الی المتقربون بمثل البکاء من حشیتی و ما تعبدلی المتعبدون بمثل الورع عن محارمی ، و ما تزین لی المتزینون بمثل الزهد فی الدنیا عما بهم الغنی عنه . فقال موسی : یا اکرم الا کرمین فماذا اثبتهم علی ذلك ؟ فقال : یا موسی ! اما المتقربون الی بالبکاء من خشیتی فهم فی الرفیق الاعلی لایشرکهم فیه احد واما المتعبدون لی بالورع عن محارمی فانی افتش الناس عن اعمالهم و لاافتشهم حیاء منهم ، و اما المتقربون الی بالزهد فی الدنیاء فانی ابیحهم الجنه بحذافیرها یتبوون منها حیث یشاوون .

ثواب الاعمال : ص ۲۰۶ (۲۴۳)

«از جمله مطالب و اسراری که خداوند با حضرت موسی بر کوه طور درباره آنها سخن فرمود این بود که : ای موسی ! گروه و کسان خود را آگاه کن که نزدیکی جویان بمانند گریه از ترس و عظمتم به من نزدیك نمی شوند. و پرستش کنندگان به مانند پرهیز از منع کرده هایم مرا بندگی و اطاعت نمی کنند. و آراستگان به مثل بی رغبتی در دنیا نسبت به آن چه که از آن بی نیازی است خود را برای من آراسته نمی کنند. حضرت موسی عرض کرد: ای بزرگوارترین بزرگواران ! در مقابل این کارها چه اجری عطایشان می فرمایی ؟ خداوند فرمود: ای موسی ! اما کسانی که با گریه از ترسم به من نزدیکی می جویند در اعلی علیین و جایگاه انبیاء (۲۴۴) می باشند و در ان کسی با ایشان سهیم نیست . و اما

کسانی که با پرهیزگاری از ممنوعاتم مرا بندگی می کنند، من مردم را بر کارهایشان بازجوی و رسیدگی می کنم ولی این دسته را به جهت حیاء از ایشان تجسس و بررسی نمی کنم . و اما کسانی که با بی علاقگی به دنیا به من نزدیکی می جویند (و خود را برای من آراسته می کند) پس من هم بهشت را یکسره به ایشان می بخشم تا در هر جایی از آن خواستند، اقامت گزینند.»

ج) حیاء از محروم کردن سائل :

۵۷۷- عن الامام الصادق (ع) : ما ابرز عبد یده الی الله العزیز الجبار الا استحیی الله عزوجل ان یردها صفرا حتی یجعل من فضل رحمه ما یشاء، فاذا دعا احدکم فلا یرد یده حتی یمسح علی وجهه و راسه .

کافی : ٤٧١/٢

«هیچ بنده ای دستش رابه سوی خداوند باز نمی کند مگر که خداوند عزیز جبار (بی همتای قاهر) حیاء می کند از اینکه آن را خالی برگرداند، تا آنکه از فزونی رحمت و مهربانی اش آنچه بخواهد در آن قرار می دهد. پس وقتی یکی از شما دعا و درخواست کرد دستش را بازنگرداند تا اینکه آن را بر صورت و سرش بکشد.»

۵۷۸- عن رسول اللّه (ص) : ان الله عزوجل یستحیی من عبده اذا صلی فی جماعه ثم ساله حاجه ان ینصرف حتی یقضیها.

مجموعه ورام : ص ۱۲

«خداوند عزوجل وقتی که بنده ای نماز را به جماعت خواند و بعد از او نیازی را درخواست کرد، حیاء می کند که بر گردد مگر آن که حاجت او را رسیدگی فرماید.»

د) حیاء از سخت گرفتن بر مومن :

۵۷۹- عن الامام الصادق (ع) : قال رسول اللّه (ص) : قال الله عزوجل : لو لا انی استحیی من عبدی المومن ما ترکت خرقه یتواری بها و لا اکملت له الایمان الا ابتلیته بضعف فی قوته و قله فی رزقه فان حرج اعدت علیه و ان صبر باهیت به ملائکتی الا وقد جعلت علیا علما فمن تبعه کان هادیا و من ترکه کان ضالا.

لسان المیزان : ٢٦٦/٢ گویا از امالی مرحوم شیخ طوسی : ص ٣٠٦

«اگر نبود که از بنده مؤ منم حیاء می کنم تکه پارچه ای را هم نمی گذاشتم تا خود را با آن بپوشاند و برای او ایمان و اعتقاد را تمام نمی کردم مگر اینکه او را سستی در نیرویش و کمی در روزی اش می آزمودم . پس اگر به ستوه آمد برای او برمی گرداندم و اگر شکیبایی کرد به او نزد فرشتگانم افتخار می کردم ؛ جز اینکه (یا آگاه : باشید که) من علی را علم و نشان قرار دادم ؛ پس هر کس دنبال او رفت ، راه یافته است و هر کس او را رها کرد، گمراه است .»

ه) حیاء از سالخوردگان :

۵۸۰- عن ابی بصیر: اتیت ابا عبدالله بعد ان کبر سنی و قد اجهدنی النفس . فقال : یا ابا محمد! ما هذا النفس ؟ فقلت له : جعلت فداك ! کبر سنی ورق عظمی و اقترب اجلی ، مع انی لست ادری ما اصیر

اليه فى آخرتى . فقال : يا ابا محمد انك لتقول هذا القول ؟ فقلت : جعلت فداك كيف لااقوله ؟ فقال : اما علمت ان الله تبارك و تعالى يكرم الشباب منكم و يستحيى من الكهول ؟ قلت : جعلت فداك ؟ كيف يكرم الشباب منا و يستحيى من الكهول ؟ قال : يكرم الشباب منكم ان يعذبهم و يستحيى من الكهول ان يحاسبهم .

الاختصاص : ص ١٠٤

«ابوبصير می گويد: به حضور امام صادق رسيدم بعد از اينكه سن و سالم ، زياد شده بود و سنگينی نفس مرا به سختی انداخته بود. حضرت فرمودند: ای ابومحمد! اين چه نفس كشيدنی است ؟ به ايشان عرض كردم : قربانتان شوم ! پير شده ام و استخوانم سست شده و مرگم نزديك گشته است ، با اين حال نمی دانم كارم در سرای ديگر به كجا كشيده می شود. حضرت فرمودند: ای ابو محمد! تو هم چنين می گويی ؟ عرض كردم : فدايت شوم چگونه آن را نگويم ؟ حضرت فرمودند: آيا نمی دانی كه خداوند تبارك و تعالی جوانان شما را احترام و از پيران شرم می كند؟ عرض كردم : فدايتان شوم ! چگونه جوانان ما را گرامی می دارد و نسبت به سالخوردگان حياء می كند حضرت فرمودند: محترم و دور می دارد جوانان شما را از اينكه عذاب و عقابشان كند و از پيران هم حياء می كند كه به جستجو و بررسی اعمالشان بپردازد.»

٥٨١- ان الله تعالى يقول : شيب المؤ منين نورى و انا استحى ان احرق نورى بنارى .

فضائل الشيعه : ص ٢٠ و نيز آداب النفس : ٣٠٩/١

«موی سفيد بندگان مؤ من نور و روشنی من است و من شرم دارم از اينكه نورم را با آتش بسوزانم .»

٥٨٢- عن رسول اللّه (ص) : ان الله ليستحى ان يعذب الشيخ الكبير.

مشكاه الانوار: ص ١٦٨

«خداوند حياء می كند از اينكه پير سالخورده را عذاب و شكنجه كند.» (٢٤٥)

و) حياء از خوب چهرگان :

٥٨٣- عن رسول اللّه (ص) : عليكم لالوجوه الملاح و الحدق السود فان الله يستحى ان يعذب الوجه المليح بالنار.

امالی مرحوم شيخ طوسی : ص ٣١٢

«بر شما باد به چهرهای خوب صورت و سياه چشمان ، چون خداوند حياء می كند از اينكه صورت زيبا و ملیح را با آتش ، عذاب و شكنجه دهد.»

اين حياء در بعضی از روايات ، در مورد فرشتگان الهی نيز نسبت به ظاهر بندگان ديده می شود:

٥٨٤- عن رسول اللّه (ص) : يا على ! درهم فى الخضاب افضل من الف درهم ينفق فى سبيل الله تعالى ... و هو زينه و طيب و يستحيى منه منكر و نكير و هو برائه له فى قبره .

خصال : ۲۷۰/۲

«ای علی ! یك درهم كه در تهیه خضاب (رنگ حنا) صرف شود، برتر است از هزار درهمی كه در راه خدا بخشیده شود. و آن آرایش و بوی خوش است و دو فرشته پرسنده در قبر از آن حیاء می كنند و باعث آزادی انسان در گورش می باشد.»

الحمدلله رب العالمین

پی نوشت ها

1- معجم مقاییس اللغة ، ذیل ماده «حی .» و نیز اكثر لغویین اصل آن دو معنا را همین ماده می دانند. لكن خلیل بن احمد درکتاب العین ، ذیل ماده فوق ، ریشه این دو معنا را «ح ی و» گرفته است .

2- موسوعه نضره النعیم فی مكارم اخلاق الرسول الكریم : 1796/5؛ به نقل از ابن قیم . حاصل ترجمه : حیاء از «حیات» گرفته شده است و به همین جهت به باران «حیاء» گفته می شود. به تناسب زنده بودن قلب صفت حیاء هم رشد پیدا می كند و كمی حیاء به سبب مرگ دل و روح است ؛ پس هر چه قلب زنده تر باشد، حیاء كامل تر است .

حكیم سنایی در این باره می سراید:

شرم با مرده دل نیامیزد كه حیاء دل خیزد.

مثنوی حكیم سنایی : ص 166)

3- منتهی السول : 537/2. حاصل ترجمه : «حیاء» به معنای شرم و «حیاء» به معنای باران ، هر دو از «حیات» گرفته شده است ؛ چون یكی باعث زنده شدن زمین و دیگری موجب زنده شدن روح و قلب می شود.

4- الكشاف : 112/1 حاصل ترجمه : در زبان عربی اسم هایی وجود دارد كه وقتی در معنای فعلی استعمال می شود بر ضعف و نقصی در معنای آن اسم دلالت می كند، مثلا «نسیا» رگی است در پا؛ و «حشا» به معنای روده و اندرون شكم است ؛ و «شظی» به معنای استخوان زانو یا بازوست ، اما همین كلمات وقتی بصورت فعل درباره است بكار برده می شود به معنای آسیب زدگی و بیماری این اعضا در حیوان خواهد بود. در بخث ما هم فعل حیاء كردن كه از «حیات» گرفته شده است ، نشانه عجز و ضعف و دگرگونی و نقصان و سستی در این ماده است .

5- التحقیق فی كلمات القران الكریم ، ذیل ماده «حی .» حاصل ترجمه : بازگشت حیا به نگهداری نفس و روح از ناتوانی و بی قدری و دوری آن از بدی و نقص و خواستن عافیت و اصل هستی است .

6- تهذیب الاسما و اللغات : 79/3. حاصل ترجمه : ریشه حیا از حیات است . و حیا مرد برگرفته از نیروی حیات اوست ؛ از جهت آگاهی زیادی كه به موارد نقص و بدی دارد.

7- مصباح المنیر، ذیل لغت «حیی» و لسان العرب ، ذیل لغت «حیاء.»

8- لسان العرب ، ذیل لغت «حیاء.»

9- لغت نامه ، فرهنگ فارسی ، ذیل لغت «حیاء.»

10- مصباح المنیر، لسان العرب ، القاموس المحیط المنجد، المعجم الوسیط، لغت نامه دهخدا.

11- لغت نامه دهخدا، ذیل لغت شرم .

12- روانشناسی و تربیت جنسی کودکان و نوجوانان : ص 33.

13- تحقة الاخوان : ص 17.

14- معجم مفردات الفاظ القران ، ذیل لغت «حیی .» ترجمه : گرفتگی و جمع شدن نفس از امور ناپسند و پرهیز به جهت زشتی آن ها.

15- التبیان : 112/1، و الجامع لاحکام القران : 231/1. ترجمه : گرفتگی از شی و خودداری از آن به سبب ترس از نزدیك و افتادن در زشتی ها.

16- المقابسات : ص 369: ترجمه آزاد: ترس انسان از کوتاهی که به سبب او نزد برتر از خود انجام گیرد.

17- مجمع البحرین ، ذیل ماده «ح ی ی .» ترجمه : عقب نشینی و کناره گیری از زشتی ها، به سبب ترس از نکوهش .

18- بحار الانوار: 329/68. ترجمه : صفتی راسخ در جان انسان که به جهت ترس از عتاب و سرزنش ، باعث کنارگیری نفس از زشتی و تنفر آن از بی ادبی می شود.

19- رسائل الشریف المرتضی : 269/2. ترجمه آزاد: خودداری از عمل ، به سبب ترس از سرزنش بر آن ، با مراقبت و پرهیز از عیوبی که از آثار بد آن در امان نمی ماند.

20- موسوعه نضره النعیم : 1296/5 (با تصرف) ترجمه : دگرگونی و حالت شکستگی که به سبب ترس از امر مورد سرزنش بر انسان عارض می شود. جرجانی گفته است : «حیاء بهم رفتن نفس از چیزی و واگذاری آن است ، به جهت ترس از نکوهش بر آن .» مناوی در تعریف حیاء چنین گفته است : «گرفتگی نفس است از تاثیر انتشار آن در ظاهر بدن ، به سبب مشاهده نقص و عیب ، از آن جهت که نمی تواند با جسصم از آن بگریزد.»

21- الغدیر: 275/9. ترجمه : حیاء گرفتگی نفس است از آنچه که با حوزه شرافت و رفعت دینی یا انسانی سازگار نباشد.

22- تفسیر المنار: 236/1. ترجمه : حیاء آشفتگی و متاثر شدن نفس و دردمندی آن است از نقص و زشتی ، به سبب وجود برترین غریزه در انسان ، که همان طبیعت و غریزه کمال دوستی است . چون این حالت ، کمال و فضلی است برای نفس ؛ بر عکس افراد بی حیاء که آن را ناتوانی و عیب می شمارند.

23- اخلاق النبی فی القران و السنه : 477/1. ترجمه : خویی است که آدمی را بر پرهیز از زشتی ها بر می انگیزاند و با انجام خوبی ها تشویق می کند و او را از کوتاهی نسبت به حقوق دیگران باز می دارد.

24- تهذیب الاخلاق : ص 41. ترجمه : حیاء بازداشتگی نفس است از ترس انجام بدی ها و هراس از سرزنش و رسوایی بجا.

25- در صفحات بعد، علاوه بر آنچه نقل شد، به تعریف های دیگری نیز اشاره می شود.

26- گواه بر این مطلب ، کلمه «نزاع» است که در بعضی روایات از سلب حیاء به آن تعبیر شده است . نزع به معنای بیرون کشیدن و از جا برکندن شی متصل است ، مثلا مراجعه شود به ص 70 ح 77، و ص 100 ح 137.

27- در لغت نامه دهخدا ذیل لغت خجالت آمده است : این کلمه گویا در عربی استعمال نشده است و به جای آن خَجَل (بفتح خاء و جیم) آمده است لیکن در نظم و نثر فارسی بسیار شایع است . و نیز در معنای خجل می نویسد: خَجَل عبارتست از: از قیل و قال افتادن و سست شدن بواسطه حیاء، یا احساس ذلت و خواری ، سرگشتگی و بی خود گردیدن از شرم . (با کمی تصرف).

28- برخی مثل ویل دورانت ، با تمسك به شواهدی ناقص و نادر در غیر مصنوعی بودن حیاء تشكیك می کنند و گویا آن را یك پدیده قراردادی می دانند. مراجعه شود به : تاریخ تمدن ، ترجمه اثر ویل دورانت : 58/1. چنانکه همین نویسنده در اثر دیگر خود، بعد از تعریف حیاء، اکتسابی و غیر غریزی بودن آن را نقل و بعد تایید می کند. مراجعه شود به : لذات فلسفه ، ترجمه اثر ویل دورانت : ص 129.

29- مراجعه شود به موسوعه نضرة النعیم : 1798/5؛ و الغدیر: 275/9. ترجمه : حیاء اکتسابی گاهی چنان با وجود شخص عجین و سرشته می گردد که مانند حیاء غریزی و فطری می شود.

30- این روایت علاوه بر ضعف سند از نظر ضبط نسخه هم مورد مناقشه واقع شده است . مرحوم علامه مجلسی در دو جای بحار الانوار: 98/1 و 304/58 نظیر این روایت ار از علل الشرایع : 131/1 نقل می کنند، و ضبط نسخه ایشان د رعبارت مربوطه چنین است : «و الحیاء فی الریح ؛» سپس در برگردان آن به «الریه» توجیهی را باین می کنند. لکن در نسخه موجود از علل الشرایع آن گونه ضبط شده است «و الحیاه فی الرئه .» آنگاه دیگر از محل بحث خارج است . بهر صورت ذکر این روایت برای تحقیق بیشتر بی فایده نیست .

31- در نسخه الانوار ضبط چنین است : «فان اللّه جعل ...» و ترجمه هم بر طبق همین شده است .

32- لغت نامه دهخدا، به نقل از نظامی ، ذیل لغت شرم .

33- لغت نامه دهخدا، به نقل از سنای ، ذیل لغت شرم .

34- لغت نامه دهخدا، ذیل لعت «رو.»

35- در روایتی حکمت شستن صورت در وقت وضو را جبران از بین رفتن همین «ما الوجه» بیان کرده است . مراجعه شود به : علل الشرایع 325/1، باب 191، ح 1.

36- لغت نامه دهخدا، ذیل لغت «رو» و «روی» از و حشی .

37- اکنون در حیطه روانشناسی کم رویی را بطور مطلق یك واکنش منفی شخصیتی و یك نوع بیماری و نقص روانی بحساب می آورند. همچنین در نوشته ها و ترجمه های فراوانی کم رویی را از جنس حیا دانسته و گاه آن را نوعی حیاءافراطی معنا می کنند. به عنوان نمونه مراجعه شود به کتب :
روانشناسی کم رویی و روش های درمان ؛ کم رویی و راه های درمان آن ؛ چاره کم رویی ؛ خانواده و مائل نوجوان و جوان ج 2؛ کودك از نظر وراثت و تربیت : 350- 313/2.

38- روایات مربوط به این بحث را در ص 64 ذیل عنوان : «نیکوی همیشگی» ملاحظه فرمائید.

39- مثلاً مراجعه شود به : کودك از نظر وراثت و تربیت : 316/2.

40- رجوع کنید به : الادب النبوی (ص): ص 153؛ الذریعه الی مکارم الشریعه ، ص 288؛تبیین جهان و انسان : 252/1.

41- لغت نامه دهخدا، ذیل لغت «شرم» از ادیب پیشاوری .

42- و نیز: مشکاة الانوار: ص 235؛ صحیح بهاری : 100/7؛ سنن ابن ماجه : 1399/2؛ مکارم الاخلاق ابن ابی الدنیا: ص 72.

43- و نیز: المجازات النبویه : ص 96، و نزهه الناظر و تنبیه الخاطر: ص 32.

44- و نیز الترغیب و الترهیب ، ج 3، ص 255 و ص 256؛ و کافی : 106/2.

45- در نسخه های متاءخر از کتاب «روضه الواعظین» روایتی از پیامبر اکرم این چنین ضبط شده است : «الحیاء من الاحیاء من الایمان .» این قسمت اضافه «من الاحیاء» گذشته از نارسایی معنا، در مجمع دیگر روایی هم یافت نشده است ، بعلاوه در نسخه های هطی همین کتاب هم که مورد ملاحظه قرار گرفت ، وجود ندارد.

46- مراجعه شود به بحار الانوار: ج 44 ص 44 و ص 80، به نقل از الخرائج و الجرائح : ص 576 و الاحتجاج : 36/2.

47- البته در ضبط نسخه موجود از «التمحیص» به جای «حلفه» چنین آمده است : «و خلقه الحیاء.»

48- مضمون این روایت ، در منابع دیگری نقل شده است و همه نسبت به این سه امر اتّفاق دارند: صدق ، حیاء و حسن خلق و لکن امر چهارم مختلف بیان شده است : اداء امانت ؛ شکر؛ وفاء. مراجعه شود به کافی : 56/2 و 107/2؛ تحف طوسی : ص 73 و خصال : 151/1.

49- مضمون این روایت نیز با اندك تفاوت در منابع دیگری نقل شده است . مراجعه شود به : بحار الانوار: 372/66 از خصال : 197/3، و بحار: 367/67 از کافی : 55/2.

50- این روایت با قدری تفاوت در منابع دیگری هم آمده است . مراجعه شود به بحار الانوار: 397/66 از امالی مرحوم شیخ مفید: ص 121 و از التمحیص : ص 68، و نیز بحار الانوار: 245/75 از تحف العقول : ص 380.

51- و نیز در ص 705 از همان آدرس ، این روایت از طریق حضرت امیر المومنین نقل شده است . همچنین مراجعه شود به : الترغیب و الترهیب : 255/3؛ صحیح بخاری : 100/7؛ مکارم الاخلاق ابن ابی الدنیا: ص 64.

52- تحف العقول : ص 319 عین همین بیان را ذیل وصایای حضرت امام صادق به عبداللّه بن جندب آورده است . و مشکاة الانوار: ص 234 از روضه الواعظین 6 ص 504، و نیز بحار الانوار: 281/65 از محاسن : ص 286، و همچنین من لا یحضره الفقیه : 263/4 نظیر آن را آورده است ؛ با این تفاوت که به جای «زینته الوقار» چنین آمده است : «زینته الوفاء.» البته در بحار الانوار: 156/74 از تحف العقول : ص 51، از حیاء به «دثار» یعنی جامه روپوش تعبیر شده است و در بحار الانوار: 379/65 و 82/27 از

امالی مرحوم شیخ طوسی : ص 84، از حیاء به جای لباس ، به «زینت» یاد شده است .

53- به همین مضمون در وصایای حضرت امیر المومنین به محمد بن حنفیه از کتاب من لا یحضره الفقیه : 279/4 آمده است : «من کساه الحیاء ثوبه اختفی عن العیون عیبه» و نیز غرر الحکم : 311/5.

54- سوره اسراء(17)، آیه 64.

55- و نیز: الزّهد: ص 7، و بحار الانوار: 147/74 از تحف العقول : ص 43.

56- این مضمون در منابع دیگری هم یافت می شود: بحار الانوار: 335/68 از معانی الاخبار: ص 410؛ بحار الانوار: 110/69 از کافی : 291/2؛ مشکاة الانوار: ص 233؛ کنز العمال : 126/3، و الترغیب و الترهیب : 257/3.

57- و نیز مراجعه شود به : قصص الانبیاء مرحوم راوندی : ص 278؛ بحار: 335/68 از خصال : 13/1؛ نیز مشکاة الانوار: ص 235؛ کنز العمال : 125/3؛ عیون الاخبار: 279/1؛ ادب الدنیا و الدین : ص 241؛ تنبیه الغافلین : ص 374؛ صحیح بخاری ؛ 100/7؛ سنن ابن ماجه : 1400/2؛ سنن ابی داود: 252/4؛ النهایه ابن اثیر: 47/1؛ لسان العرب : 429/3.

58- این مثل در ادبیات فارسی این گونه بیان شده است : یك جو از حیاء کم کن و هر چه می خواهی بکن . مراجعه شود به لغت نامه دهخدا، ذیل لغت «حیاء.»

یکی از نویسندگان در این باره می گوید: وقتی آشتگی و بی بندوباری و لجام گسیختگی نسل جدید اروپا پس از جنگ جهانی دوم به کشورهای دیگر صادر شد و مرزهای اخلاقی نیم بند از سر راه نسل جدید برداشته شد، اولین و مهمترین تغییر و تح .لی که در نسل جوان آن روز تحقق یافت ، از میان رفتن نیروی بازدارنده ای به اسم شرم و حیاء بود. آنگاه آزادی عمل نامحدودی در جهت غرایز و شهوات نصیب نسل جوان شد که آثار شوم آن تا به امروز باقی است . آیین بهزیستی اسلام : 283/4 (با کمی تصرف).

59- برای توضیح این حدیث مناسب است به جریانی از تاریخ اشاره کنیم که در کتاب بحار الانوار: 113/44 از خصال : 143/1، به طور مفصّل آمده است ؛ و ما آن را به نحو ترجمه و خلاصه به مقداری که مربوط به محل بحث است بیان می کنیم :

عبد الملك بن مروان می گوید: روزی نزد معاویه بودیم و گروهی از قریش هم که در میانشان عده ای از بنی هاشم به چشم می خورد، نزد او جمع بودند. معاویه سوالاتی از بنی هشام کرد و جناب ابن عباس پاسخ داد. وقتی معاویه از جواب ماند، به ابن عباس گفت : من تو را به خاطر چهار ویژگی دوست دارم و از چهار کار بد تو هم چشم پوشی و گذشت می کنم . آنگاه در بیان آن چهار کار گفت : یکی از آنها این است که تو بر ضد عایشه ، ام المومنین ، به همکاری با کسانی پرداختی که بر علیه او اقدام کرده بودند. جناب ابن عباس پاسخ داد:... و اما آنچه راجع به کوشش من بر ضد عایشه یاد آور شدی ، پس می گویم که خداوند تبارك و تعالی به او دستور داده بود که در خانه خود بنشیند و پشت پرده پنهان بماند، ام االو وقتی پوشش و پرده حیاء را درید «فلما کشفت جلباب الحیاء» و با پیامبر خدا مخالفت ورزید، آنچه ما با او بجا آوردیم ، روا و سزاوار گشت .

60- و نیز مراجعه شود به کشف الغمه : 424/2.

61- در نسخه موجود از کنز العمال «تحیط الاعمال» درج شده است که به نظر غلط چاپی بود و صحیح آن «تحبط الاعمال» است .

62- برای توضیح بیشتر مراجعه شود به مراة العقول : 66/8.

63- مراجعه شود به وسائل الشیعه : 355/20 باب : 31 از ابواب نکاح محرّم .

64- اکنون که بدنبال حیاء از عفت صحبت به میان آمد، مناسب است تعریفی هم از غیرت داشته باشیم . غیرت اجمال عبارتست از: صفت تولی و حفظ منافع و حقوق خود یا دیگران ،ذ و غالباً در محافظت از آبرو، عزّت ، حریم ، عصمت و ناموس ، بخصوص نسبت به زن و خانوانده انسان استعمال می شود.

65- در بخش چهارم ، درباره وقار، مطالب بیشتری ارائه می شود، انشاءالله .

66- و نیز مراجعه شود به علل الشرایع : 138/1.

67- و نیز مراجعه کنید به غرر الحکم : 95/1، /493/4، 142/5، 71/1، 44/1.

68- مراجعه شود به ص 24، فصل اول از بخش اول .

69- اخلاق الاشراف : ص 187.

70- الحدود و الفروق : ص 70؛ یعنی : «تعریف و حقیقت حیاء عبارت از میانه روی بین گستاخی و دریدگی ، و بستگی و محدودیّت .» و نیز مراجعه شود به تفسیر بیضاوی : 71/1، روانشناسی تحلیلی : ص 164.

71- این مضمون در منابع دیگر هم آمده است : بحار الانوار: 291/64 از امالی مرحوم صدوق : ص 399، بحار الانوار: 138/75 از تحف العقول : ص 287. و نیز مراجعه شود به بحار الانوار: 344/64 از امالی مرحوم صدوق : ص 459، و بحار الانوار: 161/74 از تحف العقول : ص 57، و نیز غرر الحکم : 281/6.

72- و نیز من لا یحضره الفقیه : 20/1 و علل الشرایع : 330/1.

73- و نیز امالی مرحوم شیخ صدوق : ص 496 و غرر الحکم : 33/5.

74- مراجعه شود به آیات : 73/22، 41/29، 20-17/2.

75- مراجعه شود به تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع): ص 205.

76- و نیز غرر الحکم : 341/2، 277/6.

77- چنانکه در روایتی ، حضرت امام صادق درباره فقها و دانشمندانی که گمان می کنند با اطلاع بر احادیث پیامبر اکرم همه چیز را می دانند و دیگر به پرسین از اهلبیت نیازی ندارند، می فرمایند: «و یستحیون ان ینسبهم الناس الی الجهل و یکرهون ان یسالوا» یعنی از این که مردم آنها ار به نادانی متهم کنند شرم می کنند ولی از پرسیدن خوششان نمی آید. مراجعه شود به الاختصاص : ص 258.

78- و نیز الاختصاص : ص 245 با قدری تفاوت .

79- ارشاد القلوب : ص 101، یعنی : از نشانه های انسان باحیاء این است که در کاری که از آن شرم نموده است ، دیده نشود.

80- به نقل از مرحوم عینائی در آداب النفس : 313/1. یعنی : حیاء دو جور است ، سزاوارترین آن این است که کاری که از آن شرم داری انجام ندهی .

81- بخش چهارم در بحث «شرم از حضور و ااطلاع دیگران»: ص 105، و بخش هشتم ، در بحث «حیاء از معصیت و شرم از نظارت شاهدان»: ص 273.

82- و نیز مراجعه شود به نهج البلاغه : نامه 69، ص 1067.

83- مراجعه شود به بخش چهارم از این مجموعه .

84- و نیز مراجعه شود به کافی : 536/5.

85- البدایه و النهایه : 16/10. ترجمه : ای بنی امیه ! از غناء و موسیقی بر حذر باشید؛ چون آن حیاء را می کاهد و شهوت و خواهش های حیوانی را افزایش می دهد و مروّت و انسانیّت را نابود می کند. غناء جانشین شراب است و همان کار مست کننده را انجام می دهد. و شما اگر ناچار به انجام آن شدید، حتما آن را زنان دور بدارید، چون آن به زنا می کشاند.»

86- و نیز صحیح بخاری : 35/8 بخش اول روایت را آورده است .

87- در پایان این فصل ، به یکی دیگر از اموری که نتیجتا باعث بی حیائی و کاهش احساس شرم می شود، اشاره می کنیم : موادّ مخدّر و بعضی از داروهای اعصاب و روان که تخدیر مصنوعی ایجاد می کند و امروزه بخصوص برای تسکین فشارهای روحی مورد استفاده فراوان قرار گرفته است ، به سبب اغتشاشی که در دستگاه شعور وارد می کند، با حالتی از بی قیدی و کم حیایی همراه است . البته شناسایی خانواده این داروها و ریشه یابی حالت مذکور، نیازمند تحقیق و تبیین متخصصین است .

88- مراجعه شود به این آیات قرآنی : 29/15، 30/2، 72/33، 75/38 و 70/17.

89- فلسفه اخلاق از ص 147 به بعد، با کمی تصرّف .

90- و نیز مراجعه شود به غرر الحکم : 512/2، 81/5 و 485/5.

91- و نیز غرر الحکم : 115/6، 443/5، و نهج البلاغه : حکمت 441، ص 1293.

92- و نیز غرر الحکم : 278/2 و 282/2.

93- و نیز مراجعه شود به غرر الحکم : 275/6.

94- و نیز مراجعه شود به معانی الاخبار: ص 268؛ عیون اخبار الرضا: 278/1؛ کافی : 512/6؛ قرب الاسناد: ص 92؛ جامع الاحادیث : ص 136؛ کنز العمال : 155/9؛ و نیز وسائل الشیعه : 101/12، باب 69 از «احکام العشره .»

95- و نیز در این باره مراجعه شود به تفسیر منسوب به امام عسکری (ع): ص 80.

96- منافقین (63)/8.

97- در فصل دوم از همین بخش ، روایات دیگری را در این مورد بیان می کنیم ، انشاءاللّه .

98- و در روایت دیگری چنین آمده است : اذا اتاکم شریف قوم فاکرموه مراجعه شود به وسائل الشیعه : 100/12 از کافی : 219/8.

99- و نیز مراجعه شود به وسائل الشیعه : 263/9، از کافی : 550/3، و از مقنعه : ص 260.

100- و نیز المحاسن : ص 103؛ کافی : 358/2؛ الاختصاص : ص 32.

101- در روایت دیگری آمده است که شخص گناهکاری که عذاب و عاقبت بدی در انتظارش بود، به سبب پوشاندن عورت مومن ، زندگی اش متحول شد و به سعادت ابدی رسید. مراجعه شود به بحار: 155/5 از عیون اخبار الرضا(ع): 180/2.

102- نور(24)/ 19.

103- و نیز مراجعه کنید به علل الشرائع : 250/2.

104- مناسب است در این باره به سیره پیامبر اکرم اشاره ای کنیم . و آن در ضمن روایتی است از جناب ابوذر و مقداد و سلمان - رضوان اللّه تعالی علیهم - که بطور خلاصه و مجمل ترجمه می کنیم . آن بزرگواران می گویند: حضرت امیرالمؤ منین برای ما تعریف کردند که روزی بر فلان صحابی پیامبر گذرم افتاد. او درباره من و اهل بیت حضرت جمله ای گفت که بسیار زشت و اهانت آمیز بود. آن را برای پیامبر اکرم بازگو کردم . حضرت به سختی خشمگین شدند و با همان شدت غضب بر منبر رفتند. اصحاب از آن حال حضرت به ترس و وحشت افتادند و به گمان حمله دشمن سلاح های خود را آماده ساختند. پیامبر اکرم فرمودند: چه شده است گروهی به اهل بیت من سرزنش و نکوهش می کنند، با آنکه سخنان مرا در مورد فضائل و برتری ایشان شنیده اند! و بعد با عبارات مفصّل و طولانی مزایا و شرافت و برتری ایشان را بار دیگر یاد آور شدند. سپس نسبت و خاندان خود را بیان کردند و فرمودند: اهل بیت من مانند سرشت آدم پاك و پاکیزه اند؛ شماها از خود و پدرانتان از من بپرسید تا صحت رابطه و نسبت خانوادگی شما را روشن نمایم . یکی دو نفر از حضرت سؤ ال کردند، یکی بر نسبت صحیحی بود و خداوند را شکر کرد، و دیگری پدر واقعی کسی دیگر بود. بعد همانطور که خشم و غضب در صورت مبارك حضرت آشکار بود فرمودند: چرا آن کسی که بر اهل بیت و برادر و وصی و جانشین و سرپرست مؤ منین بعد از من عیب و نقص گرفت ، بلند نمی شود تا از پدرش سؤ ال کند. در روایت آمده است که در این هنگام آن شخص بر خودش ترسید که مبادا حضرت نام او را ببرند و بین مردم رسوایش کنند؛ لذا به پیامبر گفت : نعوذ باللّه من غضب رسوله ، اعف عنا یعف الله عنك ، اصفح عنا جعلنا الله فداك ، اقلنا اقالك الله ، استرنا سترك الله فاستحیی رسول اللّه لانه کان اهل الحلم و الکرم والعفو. ثم نزل عن منبره . یعنی ما به خدا پناه می بریم از خشم و غضب پیامبرش ؛ از ما درگذر، خداوند از شما درگذرد؛ قربانتان بگردیم ما را رسوا نساز، خداوند تو را حفظ نماید. آنگاه حیاء و شرم در حضرت نمایان شد، چون آن وجود مبارك اهل بردباری و بزرگواری و بخش بودند. سپس از منبر پائین آمدند. مراجعه شود به بحار الانوار: 294/36 از الفضائل : ص 134.

105- مرحوم ابن شهر آشوب روایتی را از امام مجتبی نقل می کنند که ترجمه آن را با این مناسبت بیان می کنیم : عربی صحرا نشین وارد مدینه شد و از کریم ترین و بخشنده ترین مردم این شهر پرسید؟ او را به حضرت امام حسین راهنمایی کردند. وارد مسجد شد و حضرت را در حال نماز یافت ، برابر حضرت ایستاد و سه بیت شعر سرود که مضمونش این است : «کسی که به تو امید ببندد و حلقه

درب خانه ات را بزند، ناامید و محروم نمی شود؛ تو بخشنده و تکیه گاه مایی ؛ پدر شما از بین برنده تبهکاران بود و اگر شما خاندان نبودید آتش جهنم بر ما حتمی می شد.»

حضرت به او سلام کردند و از قنبر پرسیدند که آیا از دارایی و ثروت حجاز چیزی باقی مانده است ؟ عرض کرد: بلی چهار هزار دینار مانده است . حضرت فرمودند: آنها را بیاور که سزاوارتر از ما به آن آمده است . حضرت آن پول را در پارچه ای پیچیدند و از روی حیاء و شرم نسبت به آن عرب دست مبارکشان را از شکاف در بیرون برده و در ضمن سه بیت شعر آن را به او دادند. حاصل معنای شعر این است : «این پول را از ما بگیر؛ مناز تو پوزش می خواهم ، اگر بیشتر از این در اختیار ما بود می دادم ولی اکنون بیش از آن در دست نیست .» آن عرب پول را گرفت و بعد گریه کرد. حضرت به او فرمودند: شاید به خاطر کمی آنچه به تو داده ایم ناراحت شده ای ؟ عرض کرد: خیر از این متاءثر شدم که چگونه این دست با بخشش باید به زیر خاك پنهان شود!!. مراجعه شود به بحار الانوار: 190/44 از مناقب : 73/4.

106- در اوایل این نوشتار نیز روایتی به این مضمون گذشت ه شب ها به دنبال نیازها و خواسته های خود از مردم نروید بلکه روز و در روشنایی بروید چون شرم و حیاء در چشم ها و چهره ها آشکار می شود. مراجعه شود به روایت 5 و 6 از سلسله روایات .

107- جن (72)/ 27 و 26.

108- در تعریف وقار مراجعه کنید به مراه العقول : 75/1. 109- فصل سوم از بخش دوم ، ص 76.

110- و نیز مراجعه شود به کافی : 63/5، و مجموعه ورام : ص 351.

111- و نیز مراجعه شود به الدعوات 6 ص 40، و جامع الاحادیث : ص 61.

112- بخش اول این حدیث شریف در شماره 127 از سلسله روایات گذشت .

113- و نیز: کافی : 148/2، و مشکاه الانوار: ص 184.

114- مراجعه شو به روایات شماره 13 و 22.

115- و نیز مراجعه شود به بحار الانوار: 157/93 از امالی مرحوم شیخ طوسی : ص 664.

116- مراجعه شود به الدر المنثور: 312/1، ترجمه : بنابراین ، این کار که میان مردم رواج یافته است و دست غیر معصوم علیه السلام را می بوسند، معقول و صحیح نیست . بوسیدن ، غیر از مصافحه و دست دادن است . مصافحه ای که با بوسیدن همراه نباشد مستحب است . و نیز در این باره مراجعه شود به مصابیح الانوار: 55/2.

117- و نیز مراجعه شود به بحار الانوار: 233/20 از تفسیر مرحوم قمی : 189/2، و نیز بحار الانوار: 261 /20 از ارشاد: 109/1.

118- برگرفته از سوره صافات (37)، آیه 177.

119- در این زمینه مناسب است داستانی را از صحابی رسول خدا و یکی از موالیان و یاران با جلالت حضرت امیر المومنین نقل کنیم . ماوردی می گوید: « و روی ان حذیفه بن الیمان اتی الجمعه فوجد الناس قد انصرفوا، فتنکب الطریق عن الناس ، و قال : لاخیر فیمن لایستحیی من الناس . ادب الدنیا و

الدین : ص 243.

ترجمه : روایت شده است که جناب حذیفه بن یمان به سمت نماز جمعه حرکت کرد، دید که مردم نمازشان را خوانده اند و بر می گردند. خجالت کشید و مسیر خود را از راهی که مردم می آمدند عوض کرد و گفت : خیر و خوبی نیست در کسی که از مردم حیاء نمی کند.

120- و نیز مراجعه شود به : خصال 175/2؛ تحف العقول : ص 238؛ قرب الاسناد: ص 68؛ محاسن : ص 48؛ و معدن الجوهر: ص 42، که در امام معصوم و نیز تعداد ویژگیها بعضا مختلف است .

121- حتی در روایت آمده است که حضرت امیر المومنین وقتی برای نماز شب به اتاق مخصوص می رفتند برای تنها نبودن ، کودکی را با خود همراه می بردند. مراجعه شو به محاسن : ص 612.

122- ماوردی در این باره نقل می کند که : و دعا قوم رجلا کان یالف عشرتهم فلم یجبهم و قال : انی دخلت البارحه فی لاربعین و انا استحیی من سنی .. ادب الدنیا و الدین : ص 243. ترجمه : مردی از طرف دوستان خود به یك مجلس خوش گذرانی دعوت شد، ولی قبول نکرد و نرفت و چنین گفت : من شب گذشته وارد چهل سالگی شدم و دیگر از سن خودم حیاء می کنم .

123- و نیز مراجعه شود به نهج البلاغه : نامه 69، ص 1067، غرر الحکم : 91/6.

124- مراجعه شود به فلسفه اخلاق ، اثر استاد شهید مطهری و نیز میراث ماندگار: 112/1 در آخرین نامه استاد علامه جعفری به برتراندراسل .

125- در علم اصول هم ، در باب حسن و قبح ، نظر تحقیق این است که آنچه حسن و قبح اخلاقی را تشکیل می دهد، در واقع ملائمت و منافرت با همین کرامت و شرافت روحانی و سازگاری و بی وفائی با مرتبه ملکوتی و من واقعی و علوی انسان است . مراجعه شود به اولین یادنامه استاد شهید مطهری : ص 416 زا بخش جاودانگی اخلاق .

126- مراجعه شود به المیزان : 256/6، و نیز کنز الحفاظ فی تهذیب الالفاظ: 614 درباره لغت ادب .

127- و نیز مراجعه شود به مشکاة الانوار: ص 186؛ و نیز تحف العقول : ص 432 و کافی : 672/2 از حضرت امام موسی کاظم .

128- در این باره مناسب است سیره ای از امام حسن و امام حسین را بیان کنیم : مرحوم ابن شهر آشوب می نویسد: آن دو بزرگوار در زمان کودکی خود پیرمردی را دیدند که وضو می گیرد، ولی نحوه درست آن را بلد نیست . برای ارشاد او و در عین حفظ حرمت و رعایت بزرگی وی قرار گذاشتند هر کدام به دیگری در حالی که پیرمرد می شنود، چنین بگوید: «تو بلد نیستی صحیح وضو بگیری .» آنگاه پیرمرد رفت و گفتند: ای شیخ ! شما بین ما قضاوت کن و ببین کدامیك وضویمان کامل است . پیرمرد وقتی وضوی صحیح و کامل هر دو را دید، متوجه شد که وضوی درست چگونه است . لذا به آنان عرض کرد: وضوی هر دوی شما صحیح و کامل است و من طریقه صحیح آن را نمی دانستم و الان به برکت شما آن را آموختم . مراجعه شود به مناقب آل ابی طالب : 452/3.

129- در این زمینه و برای تحقق بیشتر مراجعه شود به بحار الانوار: 358/43؛ و بحار الانوار: 120/10 از التوحید: ص 307 و امالی مرحوم شیخ صدوق : ص 282؛ و بحار: 88/44 از الخرائج و الجرائح : 236/1؛ و مقاتل الطالبین : ص 60.

130- این کلام پیامبر گرامی اشاره به روز صفین که با نیرنگ معاویه پیروزی سپاه امیرالمومین متوقف شد، و بالاخره آن حضرت تن به حکمیت ابوموسی اشعری و عمروعاص دادند. و بعد هم با فریب خوردن ابوموسی ، آن حضرت مجبور به صلح شدند. در متن صلح نامه نوشتند: این چیزی است که بر آن امیرالمومنین علی بن ابی طالب به معاویه بن ابی سفیان توافق و سازش می کند. در این هنگام عمرو بن عاص گفت : ما اگر تو را امیر مومنین می دانستیم که با تو نمی جنگیدیم ، باید این نام را پاك کنی ! مراجعه شود به تفسیر مرحوم قمی : 320/2.

131- و نیز مراجعه شو به تفسیر نور الثقلین : 586/3، و نیز تفسیر کبیر فخر رازی : 198/23.

132- و نیز تفسیر کبیر فخر رازی : 198/23.

133- و نیز مراجعه شود به البدایه و النهایه : 148/4.

134- بیان این نکته به جاست که حیاء پیامبر اکرم (ص) در این مورد و عدم حیاء الهی ، به سبب تفاوت در مقام و موقعیت است . در مقام پروردگاری بیان این امر تربیتی هیچ شائبه ای از بدی و عیب ندارد، لکن در مورد پیامبر اکرم (ص)و نیز با ملاحظه مقام میزبانی ایشان ، این چنین نیست .

135- و نیز مراجه شود به مکارم الاخلاق : ص 11.

136- ضبط روایت اول از کتب روایی عامه چنین است : قال رسول اللّه (ص) اذا وضعت المائده فلا یقوم رجل حتی ترفع المائده و لایرفع یده ، و ان شبع ، حتی یفرغ القوم . و لیعذر، فان الرجل یخجل جلیسه فیقبض یده ، و عسی ان یکون له فی الطعام حاجه .. مراجعه شود به المسند الجامع : 540/10. معنا: «وقتی سفره انداخته شد، هیچ مردی نباید از سر سفره بلند شود تا اینکه سفره را برچینند. و تا دیگران غذا را به پایان نبرده اند نباید دست از غذا بکشند، اگر چه سیر شده باشد؛ بلکه باید بیشتر بخورد. چون مرد از کسی که کنارش نشسته خجالت می کشد و دیگر غذا نمی خورد، در حالیکه چه بسا هنوز به خوردن غذا مایل و نیازمند است .» چنانکه روایت دوم هم چنین ثبت شده است : عن ابی جعفر قال : کان النبی اذا اکل مع قوم کان آخرهم اکلا .. مراجعه شود به کنز العمال : 271/9. معنا: «امام باقر فرمودند: پیامبر اکرم وقتی با گروهی غذا میل می کردند، آخرین کسی بودند که هنوز مشغول غذا بودند.» و این دو روایت در کتب روایی شیعه دیده نشد و مرحوم طریحی هم در مجمع البحرین گویا این دو روایت را از کتب دیگر لغت آورده اند. مراجعه شود به ذیل لغت «ع ذ ر» در این کتب : النهایه : 198/3، الفائق : 404/2، لسان العرب : 103/9، ولی در تمام این مصادر، دو روایت دوم ، به جای «اکثرهم» «آخرهم» ضبط شده است .

137- و به همین جهت در روایات به میزبان و گروهی که از مهمان ها پذیرایی می کنند دستور داده شده که بدون اجازه مهمان روزه مستحبی نگیرند، تا مبادا مهمان خجالت کشیده و به جهت آنها از غذا با اینکه میل دارد، صرف نظر کند: ائلا یحتشمهم فیشتهی الطعام فیترکه لمکانهم . مراجعه شو به علل الشرائع : 85/2.

138- مراجعه شود به روایت 25 از سلسله روایات .

139- بعنوان نمونه مراجعه شود به روایتی که در حاشیه ص 126 از بحار الانوار 249/36 نقل شده ، و نیز ح 515 ص 301 و روایات دیگر، مثل کافی : 496/5 ح 5.

140- مراجعه شود به الذریعه الی مکارم الشریعه : ص 284.

141- مذی رطوبتی است که گاهی بعد از ملاعبه با زن در اثر غلبه شهوت از مرد خارج می شود.

142- الذریعه الی مکارم الشریعه : ص 288.

143- مراجعه شود به کودك زا گفتار فلسفی : 350- 313/2، و نیز آیین بهزیستی اسلام : 288/4.

144- ماوردی می نویسد: من شبی پیامبر اکرم (ص) را در خواب دیدم . عرض کردم : ای رسول خدا! مرا سفارشی فرمائید. حضرت فرمودند: از خداوند عزوجل آنطور که سزاوار حیاء کردن است حیاء کن . سپس فرمودند: مردم دگرگون شده اند! عرض کردم : مگر چگونه شده است ای رسول خدا! حضرت فرمودند: من در گذشته به کودکان که نگاه می کردم ، در چهره آنها بشاشت و خرمی و حیاء را می یافتم ، ولی اکنون که می نگرم آن را در صورتشان مشاهده نمی کنم . ادب الدنیا و الدین ، ص 242.

145- در روایات دیگر هم از نشانه های آخر الزمان و قیامت ، گرفته شدن و ممنوع شدن حیاء بیان شده است . کنز العمال : 387/13، و صحاح جوهری : ص 257 ذیل لغت «حرم .»

146- در این مورد آلکسیس کارل دکتر و دانشمند معروف فرانسوی در کتاب مشهور خود می نویسد: اختلافیکه بین زن و مرد موجود است تنها مربوط به شکل اندامهای جنسی آنها و وجود زهدان و انجان زایمان نزد زن و سرز تعلیم خاص آنها نیست . بلکه نتیجه علتی عمیق تر است که از تاثیر مواد شیمیایی مترشحه غدد در خون ناشی می شوداء انسان موجود ناشناخته (ترجمه): ص 100.

147- مرحوم کراجکی می نویسد: و قیل لرجل : ما اللذه ؟ فقال : شیئان : ترك الحیاء و اتباع الهوی . فقیل له : هذه لذه لاتنفك من شیئین . عاجل العار و آجل النار. معدن الجواهر: ص 29. معنا: به مردی گفته شد که لذت چیست ؟ گفت : دو چیز است : ترك حیاء و پیروی از هوی نفس . به او گفته شد: این لذتی است که از دو چیز نیز جدا نمی شود: ننگ در دنیا و آتش در آخرت .

148- در این باره مراجعه شود به : قانون الزواج : ص 134 - 119، و نیز جامعه شناسی زنان : ص 135.

149- یکی از محققین در این باره می گوید: زن در مقایسه با مرد یك حیای اضافی دارد. وی در تحقیقی که در کشورهای سوئد و دانمارك داشته است ، می نویسد: حتی در چنین جوامعی که زنان مالك همه چیزند باز زودتر از مردها شرمگین می شوند و در اظهار جزئیات و اسرار زندگیشان بیش از مردان مقاومت نشان می دهند. تبیین جهان وانسان ، ج 1، ص 252.

150- در این باره مراجعه شود به روضه الواعظین : ص 504؛ کافی : 564/5؛ کنز العمال : 127/3.

151- در نوشتن این فصل از دو کتاب «مجموعه آثار» جلد 19 و «زن در آینه جمال و جلال» نیز استفاده شده است .

152- در این باره خوب است به داستانی که استاد بزرگوارم مرحوم آیه الله احمدی میانجی - رضوان الله تعالی علیه و حشره الله مع الانبیا و الصالحین - بیان می کردند اشاره ای شود. ایشان می فرمودند: استاد ما مرحوم علامه طباطبائی در ایامی که حال و توانی بود، سفری به اصفهان داشتند و در مراجعت برای ما تعریف کردند که من با مرحوم آقای آرام تصمیم گرفتیم در آنجا به ملاقات مجتهده علویه خانم امین اصفهانی برویم . در خانه را زدیم . مستخدم آمد، پرسید: چکار دارید؟ گفتیم : می خواهیم با خانم ملاقاتی داشته باشیم . رفت و بعد از مدتی برگشت و گفت : خانم می گویند: «من زن

هستم و آنها مرد؛ مرد نامحرم چه مناسبتی با من دارد؟» گفتیم : می هواهیم از چگونگی درس و مطالعات ایشان مطلع شوم ، از اساتید ایشان آگاه شویم ، و این برای ما آموزنده است . بالاخره اجازه داد و ما وارد شدیم . خانم آمد و ما از فضل این خانم بسیار به شگفت آمدیم . ایشان بی نظیر یا کم نظیر و چنین فضلی از زن اعجاب آور است .

153- و نیز در روایت دیگری مانند همین جریان ، پیامبر اکرم (ص) به ام سلمه و میمونه دو همسر خویش دستور دادند که از مرد نابینایی خود را بپوشانند و به آن دو فرمودند: شما که نابینا نیستید او را می بینید. مراجعه شود به : مکارم الاخلاق : ص 245.

154- و نیز مراجعه شود به تاریخ یعقوبی : 115/2؛ مقتل الحسین : ص 127.

155- بر اساس کتب لغت ، کلمات «قنزع» «قصه» و «جمه» مجموعا بر همین ترجمه ای که کریم منطبق است . و نیز «راحه » در لغت بمعنای پنجه و کف دست آمده است و گاهی تنها بر انگشتان هم اطلاق می شود. و الله تعالی العالم .

156- سید اشرف الدین گیلانی در مجموعه اشعار خود چنین سروده است :

معنی عصمت درین دنیا حجاب است و حیاء عفت محرم ز نا محرم حجاب است و حیاء. زینت روح بنی آدم حجاب است و حیاء آنکه از دل می رباید غم حجاب است و حیاء هر زنی یا دختری چون چهره را وا می کند خویش را اندر میان خلق رسوا می کند. اجنبی بر زلف و رخسارش تمنا می کند لیك در محشر به دوزخ از غضب جا می کند

کلیات نسیم شما: ص 588

و نیز سعدی در بوستان می سراید:

چو در روی بیگانه خندید زن دگر مرد گو لاف مردی مزن . بپوشانش از چشم بیگانه روی و گر نشنود چه زن آنگه چه شوی

بوستان سعدی : ص 164

157- در روایت دیگری آمده است که : هر زنی خود را برای غیر شوهرش خوشبو کند، هیچ نمازی از او پبذیرفته نمی شود تا اینکه از این خوشبویی مانند غسلی که از جنابت می کند، غسل نماید. کافی : 507/5. و نیز در روایت دیگری است که : هر زنی خود را معطر کند و بر گروهی بگذرد تا بوی خوشش را بفهمند او زنا کار است . الترغیب و الترهیب : 42/3.

158- گاهی حمام رفتن برای مداوای مرض و بیماری است و کلمه «سقم» در روایت اشاره به همین امر دارد. لکن ما به مطلق نیاز و حاجت ترجمه کردیم ، تا هم مداوا را شامل شود و هم شستشو و نظافت را.

159- الحدائق الناضره : ج 265/23، و نیز مراجعه شو به سالك الافهام : ج 7، ص 165 و 164.

160- مراجعه شود به : بحار الانوار: ج 3 ص 94 و ص 124 و ص 136، به ترتیب از امالی مرحوم شیخ طوسی ص 40، و کشف الغمه ج 1 ص 362 و ص 375. و ارشاد القلوب : ص 206. و نیز مراجعه شود به الطبقات الکبری : 17/6؛ المعجم الکبیر: 136/24 و ذخائر العقبی : ص 37.

161- شرح الاخبار: 199/2.

162- مفسر و حکیم متاله مرحوم علامه طباطبائی ، ذیل آیه 34 از سوره مبارکه نساء، در بحث روایی خود کلامی دارند که ترجمه آن چنین است : روش پسندیده برای زندگی زن در اسلام این است که به اندیشه و چاره جویی در امور داخلی منزل و به تربیت فرزندان مشغول باشد. و این قانون شرعی گر چه واجب نشده است ولی تشویق و تحریك ندبی ، آن هم در جایگاه دینی و در فضای تقوی و تحصیل خشنودی خداوند و ترجیح پاداش اخروی بر متاع دنیا و پرورش اخلاق شایسته در زنان ، مانند عفت و حیاء، و محبت فرزندان و وابستگی به زندگی در خانه ، چنین سنت و قانونی را صیانت و نگاهداری می کند: المیزان فی التفسیر: 351/4.

163- کلمه «جئن» که در اول این روایت آمده است از نظر ادبی صحیح نیست لکن سیوطی مجددا این روایت را با اندکی تفاوت در ج 2 ص 518 از همان تفسیر نقل می کند و در آن نقل «جاء» آمده است .

164- این مضمون در روایات متعددی وارد شده است . مراجعه شود به : مکارم الاخلاق : ص 211؛ جعفریات : ص 161؛ جامع الاحادیث : ص 126؛ احکام النساء: ص 69؛ الدر المنثور فی التفسیر: 600/6؛ دعائم الاسلام : 168/2 و نیز در حدیث شماره 378 از همین مجموعه روایتی در این باره گذشت .

165- کلمه «الجامع» در روایت را بقرینه 25 درجه ، به جماعت ترجمه و معنا نمودیم . والله تعالی العالم .

166- و نیز در حدیث شماره 397 از همین مجموعه روایتی در این باره گذشت .

167- و نیز مراجعه شود به کافی : 555/5، و دعائم الاسلام : 170/2.

168- و نیز مراجعه شود به من لایحضره الفقیه : 366/3، معانی الاخبار: ص 156، و دعائم الاسلام : 169/2 و سنن ابی داود: 369/4.

169- در نقل مرحوم برقی در محاسن ، به جای «یدافعن الرجال» چنین آمده است : یوافقن الرجال که به معنای همراه و هم مسیر شدن با نامحرمان است . محاسن : 115/1. و نیز مرحوم حاج شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان ، در پایان آداب زیارت این روایت را ذکر کرده اند و ضبط ایشان «یوافین الرجال» است که به معنای بهم رسیدن و به نامحرمان برخورد کردن است .

170- و نیز مکارم الاخلاق : ص 243، و خصال : 375/2.

171- و نیز مراجعه کنید به کتاب احکام النساء: ص 123و کنز العمال : 325/15.

172- مراجعه شود به کافی : 521/5.

173- در بخش اول درباره محل ظهور حیاء گذشت که در ظاهر انسان ، تاثر چشم از شرم از همه آشکارتر است .

174- و نیز بحار: 286/68 از روضه الواعظین : ص 513، و بحار: 97/72 از مشکاره الانوار: ص 88.

175- و نیز مراجعه شود به کافی : 559/5، الترغیب و الترهیب : 8/3.

176- نظیر این توصیه از پیامبر اکرم (ص) هم رسیده است . لکن در پایان آن آمده است که مردی از اصحاب حضرت برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! اگر برای او زنی نبود چه کند؟ حضرت فرمودند: او نگاهش را به سوی آسمان بلند کند و از خداوند پروا نماید و از فضل و احسان او طلب کند. مراجعه شود به کافی : 494/5.

177- و نیز در روایات دیگر از چنین نظر و درنگی ، به تیری از تیرهای مسموم شیطان تعبیر شده است که چه بسا میایه حسرت و تاسف طولانی می شود و هر کس برای ترس از خداوند آن را رها کند، خداوند ایمانی به او ارزانی می کند که شیرینی و حلاوتش را در دل خود می یابد. رجوع شود به کافی : 559/5، من لایحضره الفقیه : 11/4، جامع الاخبار: ص 407، تنبیه الغافلین : ص 375، خصال : 426/2، مصباح الشریعه : ص 28.

178- و نیز مراجعه شود به ثواب الاعمال و عقاب الاعمال : ص 335

179- مراجعه شود به : خصال : 162/1، 210/2، و محاسن : 14/1و 622/2، و مشکاه الانوار: ص 150. در روایاتی که با این تعابیر شروع شده است «اربعه یضئن الوجه ؛» «ثلاثه یجلون البصر؛» «النشره فی عشره اشیاء؛» «النزهه فی عشره .»

180- مراد از دوست داشتن زن در مانند این روایات ، مهر و دوستی با زن نامحرم است . و الا در روایات متعددی به دوست داشتن همسر خود تاکید فراوان شده و آن را از اخلاق پیامبران و نشانه خوبی ایمان بیان کرده است . مراجعه شود به کافی : 320/5، و نیز حدیث شماره 468 از این مجموعه .

181- در روایت دیگری آمده است که آن حضرت از اینکه کسی بدون اجازه گرفتن از سرپرست زنان ، بر آنها وارد شود نهی فرمودند. مراجعه شود به کافی همان آدرس ؛ نوادر: ص 179، و الجعفریات : ص 162.

182- و نیز در روایتی از حضرت امام موسی بن جعفر آمده است که راه رفتن بین دو زن موجب نسیان و فراموشی می شود. خصال : 2.188.

183- در روایت ة یگری آمده است که کسی که با زن نامحرمی دست دهد روز قیامت دست بسته وارد می شود و سپس به سوی جهنم فرمان داده می شود. و نیز در روایت دیری بعد از بیان حرمت آن می فرماید: تنها از روی لباس می توان با زن نامحرم دست داد و در این صورت دست او را نباید فشرد. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال : ص 331 و کافی : 525/5.

184- سعدی در بوستان خود در این باره می سراید:

گروهی نشینند با خوش پسر که ما پاکبازیم و صاحب نظر. ز من پرس فرسوده روزگار که بر سفره حسرت خورد روزه دار. از آن تخم خرما خورد گوسپند که قفل است بر تنگ خرما و بند.

بوستان سعدی : ص 166.

185- سعدی در بوستان خود چین سروده است :

شنیدم سهی قامت سیمتن که می رفت و می گفت با خویشتن . محاسن چو مردان نداری به دست نه مردی بود پیش مردان نشست

186- و نیز مراجعه شود به دعائم الاسلام : 381/2.

187- و نیز مراجعه شو به کنز العمال : 323/15، و کتاب احکام النسا: ص 125، و الترغیب و الترهیب : 57/3.

188- در این زمینه مراجعه شود به امالی مرحوم شیخ مفید: ص 63، و مکارم الاخلاق : ص 82.

189- و نیز خصال : 374/2.

190- و نیز من لا یحضره الفقیه :243/1؛ الفقه المنصوب للامام الرضا: ص 115؛ خصال : 373/2.

191- مراجعه شود به گفتار پنجم از فصل سوم در بخش هفتم .

192- مراجعه شود به عروه الوثقی : 498/1؛ وسائل الشیعه : 332/8 باب 19 و 20 از ابواب قرائت .

193- مراجعه شود به تهذیب الاحکام : 326 و 325/1؛ وسائل الشیعه : 204/3.

194- و نیز در روایت دیگری وارد شده است که هر کس ازدواج کند نیمی از دینش را از تصرف شیطان پناه داده است . کافی : 329/5.

195- و نیز: النوادر: ص 113؛ الجعفریات : ص 154؛ دعائم الاسلام : 147/2.

196- مراجعه شو به حدیث شماره 4.

197- مراجعه شود به کتب لغت ، مثل لغت نامه دهخدا، ذیل لغات «حیاء» و «شرم» و نیز برای استعمال روایی آن نیز رجوع شود به خصال : 197/1، و 200/2، و دعائم الاسلام : 93/2.

198- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب روانشناسی اجتماعی : 157/1 و نیز کتاب تبیین جهان و انسان : ج 1، ص 252.

199- الدر المنثور فی التفسیر: 435/3.

200- خصال : 378/2.

201- به این مناسبت اشاره می کنیم به مراسم غسل دادن پیامبر اکرم که از امیر المومنین به عنوان منقبت و شرافتی که رسول خدا ایشان را در میان همه به آن ویژه ساخته اند، وارد شده است : پیامبر اکرم (ص) به من وصیت کرده و فرمودند: ای علی ! غیر از تو کسی مرا غسل ندهد و به خاك نسپارد، زیرا اگر کسی جز تو برهنگی مرا ببیند دیده هایش از کاسه بیرون آید. عرض کردم : من چگونه به تنهایی شما را از دستی به دست دیگر بگردانم . فرمودند: از غیب کمك می شوی . و به خدا سوگند در وقت غیل نخواستم عضوی از اعضاء ایشان را برگردانم مگر اینکه برای من گردید. و نیز حضرت امیر می فرمایند: وقتی خواستم بدن حضرت را برای غسل برهنه کنم ندایی رسید که ای وصی و جانشین پیامبر! لباس ایشان را در نیاور. و من هم از زیر پیراهن حضرت را غسل دادم . و به خداوندی که او را به پیامبری بزرگ داشت و به رسالت برگزید هیچ اندام شرعی را از ایشان دیدم . خصال : 356/2 و مناقب آل ابی طالب : 296/1. و نیز جناب ابوطالب در بیان دوران کودکی پیامبر اکرم (ص) می گویند: من از ایشان خواستم که لباسش را درآورد و با من بخوابد با این خواسته ، ناخشنودی را در چهره حضرت مشاهده کردم . به من فرمود: ای عمو! صورتت را از من برگردان تا لباسم را درآورم به

رختخوابم روم . به او گفتم : برای چه ؟ فرمود: چون برای هیچ کس سزاوار نیست که به بدنم بنگرد.

مناقب : 63/1. و همین طور از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که از جمله کرامات و بزرگواری خداوند نسبت به من این است که ختنه شد و و ناف زده به دنیا آمدم و هیچ کس عورتم را ندیده است . کحل البصر: ص 27 و لسان المیزان : 125/2، و به همین جهت از عایشه نقل شده است که من هرگز عورت آن حضرت را مشاهده نکردم . الشمائل المحمدیه : ص 163، کتاب احکام النساء: ص 167، منتهی السول : 543/2، سنن النبی و ایامه : 111/2.

202- معنای عبارت : «امیرالمومنین هرگز به عورت کسی نگاه نکرده بودند به سبب حیاء و و بزرگواری که داشتند، و به جهت پرهیز از اموری که جایز نیست و برای مانند ایشان نیکو و شایسته نمی باشد.» مراجعه شود به الامامه و السیاسه : 127/1، و نیز وقعه صفین : ص 424، المناقب : ص 236 و نیز مراجعه شود به الاختصاص : ص 148.

203- یکی از خدمتگزاران مباشر امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه و حشره الله مع اجداده الطاهرین - در بیان خاطرات خود از آن بزرگوار، که چند روز بعد از رحلت ایشان انجام گرفت ، می گوید: «در طول تقریبا چهار پنج سال گذشته ، چندین بار امام در این بیمارستان بستری شدند، و یکبار شاید بمدت یکماه بستری بودند، و ما هیچ موعقی ندیدیم که امام طلب مرگ از خدا بکنند؛ ولی این بار (بیماری اخیر) بنده سه مرتبه از ایشان شنیدم که خبر مرگ خود را می دادند. یك بار موضوعی پیش آمد که امام فرمودند: «خدا به من مرگ بدهد!»: امام می خواستند به دستشویی بروند و چون توان نداشتند که خودشان بروند، من و یك نفر دیگر زیر بغل امام را گرفتیم و ایشان را به دستشویی بردیم . ایشان از آن غیرت والایی که داشتند این امر خیلی بر ایشان سخت و نگران کننده بود، لذا طلب مرگ از خدا کرددند.» پاسدار اسلام : 40/91.

204- مراجعه شود به الدرالمنشور فی التفسیر: 433/3، و نیز زبده البیان : ص 70.

205- مرحوم علامه امینی در الغدیر: 287/9 می فرماید: کسانی (از عامه) که می گویند برهنه بودن در خلوت مطلقا جائز نیست ، به همین روایت استدلال کرده اند و نیز مراجعه شود به جامع المقاصد: 92/2 و دعائم الاسلام : 164/1.

206- مثلا مراجعه شود به آیات شریفه : انبیاء (21)/ 121، و نور (24)/ 30. صاحب تفسیر المنار می نویسد: « السواه ما یسو الانسان من امر شائن و عمل قبیح ... و اذا اضیفت السواه الی الانسان ارید بها عورته بها عورته الفاحشه لانه یسووه ظهورها بمقتضی الحیاء الفطری». تفسیر المنار: 347/8. و مرحوم خلیل بن احمد می گوید: « و الفرج اسم یجمع سوات الرجال و النسا و القبلان و ما حوالیها که فرج ، و کذلك من الدواب و نحوها من الخلق». کتاب العین : 1381/3.

207- العوره : القبل و الدبر. سمین السوءه عوره لقبح النظر الیها، و کل شی ستره الانسان انفه او حیاء فهو عوره . مجمع البحرین : 276/2.

208- مراجعه شود به مستمسك العروه الوثقی : 187/2 و نیز جامع القاصد: 94/2.

209- و نیز جامع الاحادیث : ص 109 و جعفریات : ص 66.

210- گذشته از این احادیث ، سرشت پاك هر انسانی از برهنه بودن این اعضا در منظر دیگران احساس تنفر و انضجار دارد. پوشانیدن این قسمت ها جزو پایین ترین آداب و ابتدایی ترین اخلاق معاشرت است ، بطوری که حتی افراد عادی در برخوردهای اجتماعی رعایت آن را لازم می دانند، چه

رسد به صاحب شریعت و رسول خاتم که به نقل فریقین ، پروردگار متعال خود ادب آموز ایشان بوده است ! با این وجود در کتب اهل سنت به روایاتی بر می خوریم که در شان خلیفه سوم حیاء را ادعا نموده است . البته صحت و بطلان آن با مراجعه به تاریخ معلوم می شود، لکن آنچه باعث تعجب و مایه تاسف است آن است که برای تقویت این ادعا به جعل روایاتی پرداخته اند که گستاخانه وجود حیاء را در پیامبر اکرم (ص) زیر سوال برده و آن خلیفه را به عنوان الگوی تعلیمی حیاء معرفی کرده است ! و چین نقل کرده اند که آن خلیفه را که پیامبر اکرم (ص) در خانه خویش دراز کشیده بودند در حالیکه ران و پاهایشان برهنه بود. ابوبکر و عمر به ترتیب اذن ورود گرفتند و آن حضرت بدون آنکه تغییری در وضعیت خود دهند اجازه داده و با آنها شروع به صحبت کردند، تا اینکه عثمان اجازه ورود خواست . در این هنگام بود که پیامبر اکرم (ص) نشستند و پوشش خود را درست کردند. عایشه از علت آن سوال کرد حضرت فرمودند: من چطور حیاء نکنم از مردی که ملائکه از او حیاء می کنند!! آری ، محك بودن این ساخته ها چنان است که اگر زن جوان مرده هم بر آن بخندند سزاوار است ! مراجعه شود به صحیح مسلم : 116/7، صحیح بخاری : 202/4، البدایه و النهایه : 202/7، الریاض النضره : 13/3، و نیز مراجعه شود به الغدیر ج 9 از صفحه 273 به بعد.

211- مجمع البحرین : 70/1 ذیل لغت «ازر.»

212- معنا: مکلف واجب است که عورت خود ار وقت تخلیه و قضاء حاجت و نیز بقیه اوقات از دید ناظر محترم (یعنی کسانی که دیدن عورت او بر آنها حرام است) محفوظ بدارد. و مقدار لازم ، پوشش رنگ پوست است نه حجم آن ، گر چه احتیاط آن است که حجم و برآمدگی هم پوشیده و پنهان شود. عروه الوثقی : 123/1، و نیز مراجعه شود به جامع القاصد: 95/2.

213- مجمع البیان : 440/8-7.

214- مجمع البحرین : 123/1 ذیل ماده «اء ن ف .»

215- و نیز مراجعه شود به توحید المفضل : ص 31، و نیز جعفریات : ص 23.

216- اینجا مناسب است به یکی از معجزات پیامبر اکرم (ص) در این زمینه اشاره کنیم . در روایتی از امام حسن عسگری از پدر بزرگوارشان آمده است که در یکی از سفرهایی که پیامبر اکرم (ص) برای جنگ ، مسیر بین مکه و مدینه را طی می کردند، تعدای از منافقین و کفار هم در سپاه حضرت شرکت داشتند. روزی آنها به یکدیگر چنین گفتند: چطور ایشانادعا پیامبری می کند در حالیکه مثل ما می خورد و مانند ما معده خود را از فضولات خالی می کند! در این وقت یکی از سرکشان آنها پیشنهاد داد که وقتی ایشان در این صحرای صاف برای قضای حاجت می رود ما به دقت ایشان را می نگریم تا ببینیم که آیا همان زوائدی که از ما خارج می شود از ایشان هم دفع می شود یا نه . برخی دیگر این نظر را رد کردند و گفتند: حیاء ایشان از دوشیزگان پرده نشین سخت تر است و او حتما از این کار شما جلوگیری می کند. تا اینکه خداوند متعال پیامبرش را از قصد آنان باخبر ساخت . و به امر آن حضرت دو درختی که در فاصله دوری قرار داشتند، از زمین جدا شده و خدمت حضرت رسیده و از دید آنها محافظت کردند. مراجعه شود به تفسیر منسوب به امام حسن عسکری : ص 163.

217- و نیز کافی : 324/5 و تهذیب الاحکام : 399/7.

218- بخشی از این روایت در شماره 396 از سلسله روایات ، در بحث مربوط به حیاء زنان گذشت .

219- این ترجمه که از جمله آخر روایت : « و لم تبذل له تبذل الرجل» بیان شد، به نظر درست تر و با جمله قبل از آن مناسب تر است ، و مواقف است با یك احتالی که مرحوم علامه محمد تقی مجلسی

در روضه المتقین : 102/8 در توضیح این روایت آورده اند. لکن دیگران این جمله را به نحوی دیگر و تقریبا به عکس معنا کرده اند: «ولی خود را هم مانند ناحفاظی و درباختگی مردان از دست ندهد و حیاءش را یکسره رها نکند.» مراجعه شود به مرات العقول : 11/20، و الدر المنثور: 308/1 در توضیح این روایت .

220- ذیل این حدیث برخی فرموده اند: از این روایت معلوم می شود که زن هم می تواند غیر از طریق جماع و با استعانت از بدن خود، شوهرش را از لذت جنسی بهره مند سازد و باعث انزال او شود. الفقه : 152/62.

221- در روایت شماره 30 گذشت که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: پوشیده و مخفی بودن آمیزش را از زاغ بیاموزیداء

222- و نیز مراجعه شود به الترغیب والترهیب : 43/3.

223- و نیز مراجعه شود به النهایه ابن اثیر: 337/3 و لسان العرب : 195/6 ذیل لغت «سبع» و نیز: المسند الجامع : 318/6.

224- آدمی متعجب می شو که در عین عظمت وجودی و ابهت و هیبت خاص آن حضرت که ذره ای از آن بر همگان آشکار شده بود، چگونه برخی گستاخانه به خود جراءت دخالت در چنین اموری می دادند. و پیشتر هم که گذشت که بعضی از مافقین جسارت را به اندازه ای رسانده بودند که در وقت قضاء حاجت در کمین نظر به حضرت می نشستند. البته با استناد به روایات به نظر می رسد که قرآن مجید این گونه آزار و اذیت را ادامه آزردگی و گزندی می دانند که بنی اسرائیل نسبت به حضرت موسی روا می داشتند. مراجعه شود به تفسیر القمی : 197/2 و مجمع البیان : 583/8 - 7 ذیل آیه شریفه : 69/33، و نیز صحیح مسلم : 183/1 و 99/7 و المسند الجامع : 116/18.

225- مثلا رجوع شو به امالی مرحوم شیخ صدوق : ص 187، الخرائج و الجرائح : 837/2، عمده : ص 436، شرح الاخبار: 67/3، من لایحضره الفقیه : 211/1 و سنن ابی داود: 315/4.

226- و نیز روضه الواعظین : ص 427، و خصال : 166/2.

227- و نیز مراجعه شود به غرر الحکم : 399/1 و 143/2.

228- این روایت در منابع متعدد و بعضا با اندکی تفاوت آمده است ، مثلا: الزهد ص 45، تحف العقول : ص 411، مکارم الاخلاق : ص 495، ارشاد القلوب : ص 100، قرب الاسناد: ص 23، تنبیه الغافلین ، ص 374، ادب الدنیا و الدین : ص 242، الترغیب و الترهیب : 257/3.

229- مجموعه ورام : ص 243.

230- و نیز: نور الثقلین : 421/2؛ عیون الخبار الرضا: 49/2؛ و صحیفه الامام الرضا: ص 257، و البدایه و النهایه : 310/9.

231- سعدی شیرازی این جریان را زیبا به نظم درآورده است . بوستان سعدی : باب نهم : ص 193.

232- و نیز بصائر الدرجات : ص 428، و معانی الاخبار: ص 392.

233- و نیز مراجعه شود به کافی : 254/8؛ معانی الاخبار: ص 410.

234- و نیز مراجعه شود به التمحیص : ص 40.

235- معنای دقیق و روشنی برای «رسیس الخمر» یافت نشد، ولی ممکن است یکی از این ها مراد باشد: مستی شراب ، گرمی شراب ، دوستی شراب ، اولین جرعه از شراب ، عادت به شراب .

236- مراجعه شود به مثل امالی مرحوم شیخ طوسی : ص 440، کافی : 77/2، مشکاه الانوار: ص 67.

237- و نیز مراجعه شود به مشکاه الانوار: ص 65؛ تحف العقول : ص 518.

238- و نیز مراجعه شود به بصائر الدرجات : ص 242.

239- و نیز مراجعه شود به الغارات : ص 65.

240- و نیز مکارم الاخلاق ابن ابی الدنیا: ص 82؛ آخر روایت چنیناست : استحیا من ربی عزوجل .

241- و نیز در روایت دیگری وارد شده است که امیرالمومنین در وقت قضاء حاجت بر در آن محل می ایستادند و به راست و چپ خود روی کرده و به آن دو فرشته همراه می فرمودد: از من دور شوید و خداوند را گواه می گرفتند که بعد از قضاء حاجت حتما به سوی شما خواهم آمد. مراجعه شود به تهذیب الاحکام : 351/1.

242- در توجیه صفت حیاء در مورد خداوند متعال مراجعه شود به اخلاق النبی فی القرآن و السنه : 480/1؛ التفسیر الکبیر: 132/2.

243- و نیز مراجعه شود به کافی : 482/2

244- در ترجمه «الرفیق العلی» اختلاف است ، در اینجا این معنا اختیار شد.

245- و نیز در این باره مراجعه شود به امالی مرحوم صدوق : ص 40.